فیض روح القدس

هوالله

از دم روح القدس اعلان ما قدسی. تمام

۱۳۰۹ هجری

این جلد اول اعلانی است از کتاب

(فیض روح القدس)

۱۳۰۹ هجری

از غیب مسمی به معتلمون که معنی باطنی آن آگاهی دادن است به خدا

تصنیف میرزا حسین خان همایون فر

(کاشف الدوله)

در شهر ذی قعده ۱۳۴۷

در مطبعه مجلس بطبع رسیده

این کتاب را چنانچه تاریخ تصنیف آن هم از مصدر غیب
به زبان شاعر شهیر میرزا رشید الهام شد این است

مؤید شد چو از روح القدس طبعم بدل گفتا
بجو از (فیض روح القدسی) ابدل سال اتمامش
١٣٠٩ .

و همچنین بزبان حضرت صدرالذاکرین الهام شد
آخر از قول مصنف واله این مصرع نگاشت
از دم روح‌القدس اعلان ما قدسی تمام
١٣٠٩

چهل سال قبل در ارومیه در عین ریاضت بلکه در شدت آن وارادت قلبي نوشته خدمت مخبرالدوله مرحوم که وزیر علوم بود با شوقی تمام فرستادم نوشتم اگرصلاح دیدید بفرمائید چاپ کنند نمیدانم محیط را مقتضی ندیده یا بنظرشان نیامد دادند بمرحوم شیخ صیف الدین میرزا که شخص عالم و فاضل و بامخبرالدوله مرحوم انیس وجلیس بود فرمودند ملاحظه کرده چیزیکه میشود نوشت بنویسند: برای رئیس تکگرافخانه ارومیه بفرستید شیخ صیف الدین هم تقریز مفصلي در یك صفحه نوشتند که در آخر این کتاب با اشعار ماده تاریخ ملاحظه خواهید فرمود. برای بنده فرستادند بنده دماغم سوخته مأیوس شده بگوشهٔ انداختیه از چاپ کردن بکلی منصرف شدم خیال کردم البته موقع نبوده انکه نوشته است هرموقع لازم دید چاپ خواهد شد و بطهران آمدم در این چهل سال به سه چهار نفر اگر نشان دادم بنظر آنها هم نیامد حتی بیست و پنج سال قبل خدمت مرحوم ظهیر الدوله دادم چندی هم در کتاب خانه خانقاه ماند بعد پس گرفتم. پانزده سال قبل با حضرت حاجي شیخ حسن مجتهد سنگلجي خصوصیت و ارادتی پیدا شد در این ضمن‌ها صحبت از این کتاب بمیان آمد

یکی دو جمله آنرا ملاحظه کرده خیلی تعریف و تمجید کردند که اگرچه بعضی نوشته اند ولی هیچکس باین سبك و تتبع ننوشته است چرا چاپ نمیکنید و اصرار به چاپ کردن کردند معلوم است

قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری

باز طالب ندیده و قلب هم فتوا نداد البته موقع نرسیده بود . ده سال قبل باز به خیال افتادم پسر سلطان العلمای مرحوم نزد جناب حاجي شیخ حسن درس میخواند خط بدی هم نداشت کتاب را دادم باو رکن اول و رکن چهارم که خیلی مختصر بود با سه فقره ازکشف دوم را با شرح حال همان است که ملاحظه میفرمائید خارج نویس کتابچه کرد . گفتم چاپ کنم

چون شرح حال و ریاضت ضمیمه داشت خجالت میکشیدم باز منصرف شدم آخر خیال کردم (بعد از مردن من بهتر است) با حاجي شیخ حسن که دوستی کامل داشتم کاغذی بخدمت ایشان نوشتم که بعد از مردن من انشاءالله شما زنده هستید روز ختم من شما بالای منبر رفته این مناجات بنده را بدرگاه احدیت بطور درد دل میان دو عاشق ومعشوق بلند بخوانید وبعد این کتاب را (مخارج آن را از پسرهای من بگیرید) چاپ کنید (چنانچه کاغذ را در ص ٩٧ ملاحظه خواهید فرمود) چند روز دیگر جناب حاجی شیخ تشریف آوردند منزل کنار بخاری نشستیم کاغذرا در آورده رد کرده مرا ملامت کردند گفتم بیندازم توی بخاری فرمودند نگاه دارید (معلوم بود امروز لازم خواهد شد) هشت سال قبل (چنانچه در خواب در فقره روح ملاحظه خواهید) فرمود مأمور شدم خودم چاپ کنم اینکه تا حال مانده است بمناسبت خوابی که دیدم ثلث یا نصف ٢١ یا ٣١ اضافه عمر است بنظرم امسال موقع است آن مختصری که پسرسلطان‌العلما نوشته بود برحسب تکلیف بوزارت معارف دادم اجازه طبع گرفته توی درشگه گذاشتم تا بمنزل رسیدم افتاده وگم شد هرچه جستجو کردم حتی در روزنامه گلشن اعلان هم کردم پیدا نشد (هرکس پیدا کند از حق طبع ممنوع است) لابد شده عین آن گم شده‌را از توی اصل باچند کشف از رکن دویم چاپ شد اما مذهب

چنانچه رسم هرمذهب با مذهب دیگر است عیسوی ها به پیغمبر ما (ع) مکرر در مکرر بد گفته و بی احترامی ها کرده بقرآن که کتاب آسمانی و دارای شریعت

و توحید خیلي عالی است رد کرده تکذیب کردند اگرچه میرزا ابوالقاسم دامغانی هم از کتّاب بودا (جمله بجمله با انجیل مطابق کرده کتابی نوشتند مسمّی به (مسیحیّت بت پرستی است) وبت‌پرستی‌را ثابت کرده است وهمچنین شخصی مصری بکلی مذهب عیسوی‌را تکذیب ورد کرده است هرمذهب یامسلك دیگری را هم رد میکند و جوابی بآنها داده نمی شود حاجي میرزا رضا و دیگران هم ردکرده اند کاری بآنها نداریم . ولی ما باتمام اندیشه ویقین روح الهی فرزندی اورا بخداوندی‌پیغمبری نجات دهنده خلق روح راستی آن حضرت را اقرار و اعتراف کرده ولی می نویسیم حضرت عیسی (ع) خدا نیست و شراکت و معیت هم ندارد بفرمایش خودشان این است دلایل (بلی در زمان و زمان‌ها خواهند آمد و به چهار مرغ اصلاح ادیان خواهند فرمود) هرکس جوابی داده مارا قانع کند ممنوع خواهیم شد این کتاب مقدسی که تمام از مصدر غیب و الهامات لاریب رسیده است موسوم بفیض روح القدسی است چون استحکام و بنای تمام موجودات از مجردات و مرکبات بچهار رکن است و این کتاب در مقابل چهار انجیل نوشته‌شده بچهار قسمت و چهار رکن بر سیره عیسوی تمام آن اقرار و اعتراف است به‌روح الهی و پیغمبری حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و عدم خدائی آن حضرت هرکس جواب مسکت بدهد ممنون خواهم شد ولی میزانی است برای غالیان هر مذهب و منحرفین هر ملت باین جهة این کتاب مقدس هم مبنی بر چهار رکن گردید و ستون این چهار رکن توحید است و در هررکن اقالیم و شهرهای عقاید بسیار و هرشهری محتوی بر محله های مقاصد و مطالب و هر محله هاوی بر بیوتات و قصر های متعدد و دارای متاع نفیسه روحانی و جسمانی زیاد وهر بیتی را بابی مناسب و هرکس از هر باب داخل گردد مقصود حاصل و بمطلب پی برد ولی اگر چنانچه حساً می‌بینم اهل دنیا را از متاع دنیا و خانه وقصرها و عقل قسمتی است یکی را نه‌بقدر خوردن نان و نه بقدر نشستن جا است و نه عقلی اوراست پس نه او بجای این و نه این بجای او خواهد نشست هرکس قسمتی داشته و دارد بدتر از این دو نفر کسی است که چماق لاتسلم را بدست گرفته پارا چپ و راست گذاشته منتظر و حاضر ایستاده است تا یك کلمه از اول یا وسط یا آخر خوانده شد بدون اینکه قبل و بعد و وسط آن بفهمد

چماق را بسر آن مطلب فرود آورد بلکه بسر همه کتاب میزند چنانچه در همه عهد همین طورها بوده است

منت خدای را که بتوسط این ذره فانی حسین ابن داراب ابن اسکندر گرجی باآنکه درسلك وزی اهل علم نبوده همچو توحیدی آشکار شد اشخاصی که این فقیر را دیده اند بخصوص اهل اداره تلگرافخانه میشناسد که درس نخوانده استاد و مرشدی ندیده و بواسطه آنکه همیشه درسفر در سرخدمت بودم نه چند جلد کتابی داشته و دارم ونه درنوشتن این کتاب از کتب خارج مدد خواستم بلکه در تلگرافخانه نشسته کار راجعه بخودرا انجام داده و نوشتم سابقاً هم کتاب فارسی را درس می‌گرفتم که بمدرسه دولتی رفتم بعد ازدرس ومشق تلگراف‌قسمت بتلگرافخانه کشید روزی وتربیت جسمانی بجناب جلالتماب اجل اکرم علیقلیخان مخبرالدوله و وزیر علوم که پاکی طینت وخلوص نیّت جناب معظم الیه بین است حواله شد والحق فروگذار درحواله قدرتی نفرمودند.

رکن اول

در جواب دکتر کاکران امریکائی که چند آیه از انجیل نوشته بودند که اینها دلیل برالوهیّت عیسی‌است و جواب خواسته بود مشتمل است برشش سؤال و شش جواب .

رکن دوم

درجواب قصیدهٔ که عالمی در بیروت نوشته و بطبع رسانده و خواهش جواب نموده بود محتوی بقریب هفتاد بیت و سی و نه جواب .

رکن سیم

درتحقیقات قبل از تولد عیسی و بعد از عیسی که مشتمل برچهار ده سؤال‌است و دویست و چهل و نه جواب .

اول قبل از تولد عیسی بشارت ها محتوی بریك سؤال و نه جواب ویك اختلاف دویم از تولد تابعثت عیسی محتوی بریك سؤال و نه جواب   سیم بعثت عیسی محتوی بریك سؤال وشش جواب   چهارم دعوت عیسی محتوی بر یك سؤال و چهل و هفت جواب   دعوت عیسی بسوی خدا محتوی پنج جواب نصایح و موعظه عیسی راجع بخلق بیست جواب   ندا وفرمایشات عیسی راجع بخود

بیست و دو جواب   پنجم در پیغمبری عیسی محتوی بر یك سؤال و ده جواب ششم   در معجزه عیسی محتوی بر یك سؤال و سه فقره جواب   هفتم در باب فرزندی عیسی بخدا محتوی بر یك سؤال و یازده جواب   هشتم در باب تقنم عیسی محتوی بر یك سؤال و نه جواب   نهم   در اطلاق لفط خـدا و کلمهٔ توحید و شرح آن محتوی بریك سؤال وپنجاه و یك جواب   لااله الله در نفی دوازده جواب   ادله در اثبات سی و نه جواب   دهم دراستعمالات لفظ روح در معانی متعدده محتوی بریك سؤال وچهل وشش جواب   یازدهم در شفاعت کلیه و مطلقه عیسی محتوی بریك سؤال و پنج جواب   دوازدهم درنمار وعبادت عیسی محتوی بریك سؤال و هیفده جواب   سیزدهم بر خواستن عیسی بعداز رحلت محتوی بر یك سؤال و دوازده جواب و سه فقره فرمایش عیسی که پانزده جواب است   چهاردهم بعد ازعیسی و این زمان محتوی بر یك سؤال و ده جواب از همه اینها بخیلی مختصر و اوایل قناعت میکنم باقی در کتاب‌فیض روح‌القدسی جلد دویم بعد از بنده باتوضیح مفصل چاپ خواهد شد ولی گمانم این‌است مشت نشانه خروار است اگر کسی بفهمد از همین مختصر میفهمید

بر سیه دل چه سود خواندن وعض   نرود میـخ آهنی بر سنك

پس بقیه لازم نیست .

رکن چهارم

در اثبات نبوت خاصه محمدی وولایت علی ابن ابی‌طالب و حالات حسین ابن علی و صحرای کربلا و اسیری اهل بیت

﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾

اول بنام خدائیکه پیغمبران هم بطوریکه باید اورا بشناسند نشناخته و نخواهند شناخت وبقدری هم که شناخته اند بواسطه اختلاف عقول وافهام نتوانستندادا کرده وآشکار کنند آنچه‌هم‌آشکار کردند به مقتضای زمان و زبان از ریشه و چوب و پوست و برك‌وشكوفه و میوه ومغز فرموده اند تا ازاینها توفیق بکدام راه نما وقسمت بکدام باشد که این هزار ویك اسم و بلکه هزار هزار همچو هم اسامی و صفاتی است که بقدر فهم خود انتخاب کرده و قرار داده ایم الحق اینها شأن و شایسته او نیست بر ما هم قصوری نیست زیرا که هر چه دانسته گفته ایم غایت الجود بذل الموجود و ترکها میگویند (وارنی ورن او تانماز) بکهنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس بقعر دریا پس مثلی خیلي مختصری بزنیم این کره را از دریا و خشکی باغی فرض کنیم و آن باغ را درخت های پر از سیب و این سیب ها را کرم زده و در چندین جای آن سیب کرم زیادی از خود سیب بعمل آمده و جمع شده اند این کرم ها با هم صحبت میکنند و بازی مینمایند یکی که نزدیك سوراخ است سری بیرون کرده می بیند فضائی و هوائی و باغی است به آن رفیق های دیگرش خبر میدهد جمع میشوند اول باور نمیکنند و اورا دروغگو مندانند بعد میایند مي بینند باغی و فضائی است عقلای آنها جمع میشوند دم سوراخ می گویند باید این باغ طولش نیم ذرع و عرضش یك چارك و میوه اش فلان باشد و سیبی که تخمیناً نزدیك بآنها باشد اورا دیده تصورات کرده و تفصیلات قرار میدهند هر یك یك حرفي میزنند که باغبان این باغ باید از ماها بزرك تر باشد و باین شکل و لباس و ریش باشد متصل تصورات کرده و میگویند باید چنین باید چنان باشد هستی را در خود خلقت را در سیب باغ را نیم ذرع باغبان را کمی بزرگتر بیش از این بتصور آن کرم نمیاید در این صورت بخواهیم این خدا را بصفات او وصف کنیم چه بگوئیم اگر بگوئیم رزق مخلوق را مثل

یك حکیم حاذقی که مریض مشرف بموتی را که از موت او بیم جان و از شفاء او امید نان دارد با کمال دقت مواظبت کرده هرچه لازم است از دوای تلخ و شیرین و غذای مقوی میدهد یا اگر بگوئیم رأفت او مثل پدر عاقل مهربان اولاد دوست که در آخر عمر یك پسر خوبی دارد دیوانه شده است و بیك ساعت مواظبت پدر دیوانگی پسر رفع میشود و آن پسر دیوانه در راه باریکی است که یك طرف آن راه دریا و یك طرف دره است در این یك ساعت چطور این پدر مواظبت و یا آن حکیم از دوا وغذا چه میدهد خداوند در حق یکنفر مخلوق و بنده اش علی قدر معرفتهم بیشتر مواظب‌است اگر از هستی او مثل بزنیم علمای فرنگ میگویند رنك در عالم وجود ندارد تمام رنگها از آفتاب است یعنی آفتاب به اشیاء که میتابد هر شیئی هفت رنك آفتاب را در خود قبول یارد کرده استعداد هر رنگی‌را که دارد آن رنگ را بروز میدهد و در آن شیئ آن رنك دیده میشود این منظور در فرنك علمی و دانستن آن بر بعضی مشکل است دانستن این توحید هم بر بعضی مشکل است بخدا کم گفته ایم پس زبان توحید در کسی نیست و در کسی نخواهد بود

بیابانی است مالا مال دل تا خرمن لیلی
دو صد مجنون سرگردان در آن ریك روان گم شد

مثل اینکه این مثل‌ها هم در توحید مثل تصورات کرم‌است نسبت بباغ بنده هم عذر میخواهم معهذا

هر چه میگویم بقدر فهم تست مانده‌ام اندر حسرت فهم درست

بعد درود بر پیغمبران هر کسی که از جانب خداست مرتبه بمرتبه تا پیغمبر آخرالزمان و ائمهٔ هدی باندازهٔ مرتبهٔ که دارند درجات و تقرب آنهارا میگذارم بعهدهٔ خود خدا زیرا هر دو نفر در یکجا نشسته یکحرف میزنند و یك مطلب ادا میکنند اگر بخواهیم گفتگو کنیم مفصل میشود از بینندگان این کتاب مقدش متمنی‌است وقتاً و روحانیتاً ملاحظه فرمایند عیسوی چون از آیات و مطالب انجیل مطلع است زود درك کرده بخوبی منتقل میشود سایرین که از انجیل و ملت مسیح عاری هستند چون مسبوق و مطلع نیستند قدری دقت کرده بخوانند جز اینکه از ظاهر مطالب مطلب ها خواهند فهمید هرکس

بقدر خود از باطن آن چیز خواهد برد

جواب جناب حکیم کاکران امریکائی

دوست مکرم معظم مهربان چند فقره آیه از انجیل و تورات را در فلان آیه و در فلان فصل نوشته بودید و فقط نوشته بودید اثبات الوهیت و اثبات معیت و جواب خواسته بودید. ولی دلیل و مدرکی بدست نداده اید که رشته سخن کشیده‌شده مفصلاً مطلب کشف شود بنده هم اولا عذر میخواهم که نوکری و گرفتاری و آمد و شد مردم چنانچه ملاحظه میفرمائید فرصت ادای مطلب بطور دلخواه در زمان کم نیست. ثانیاً مذهب عیسوی را بجز پنجسال قبل کتاب انجیل و توراتی گرفته آن وقت ها که تازه بود قدری نگاه کردم ولی سائلی نبود بشوق ملاحظه کرده اطلاعی پیدا کرده استخراج مطلب نمایم و مذهب اسلام را در زی اهل علم نبوده و بخدمت دولت مشغول بودم مختصر شنیده ام ولی اطلاع کامل ندارم چون هر مطلبی لابد شاهد و بینهٔ از فرمایش بزرگان گذشته لازم دارد اگر بخواهم از احادیث و یا از قرآن واز فرمایش بزرگان مذهب اسلام چیزی دلیل و شاهد بیاورم مفصل میشود چنانچه عرض شد اطلاعی ندارم و مقصودم کتاب مختصری است بدون حشو و زواید و لب مطلب و اگر هم بیاورم قبول نخواهید کرد بدون لفظهای مشکله و بدون تقویت از کتب خارج این مختصر واردات قلبی نوشته شود ولی این مطالب وجدانی وروحانی است نه بنده میتوانم آنچه دردل دارم ادا نمایم نه آنچه مقصود است بقلم و زبان می آید چنانچه شاعر میفرماید

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من عاجزم زگفتن و او از شنیدنش

ولی بفرمایش مولوی گر لبی دمساز باخود جستمی ای بسا ناگفتنی ها گفتمی مختصراً اشاره بکنم چند روز قبل در منزل شما چهار فقره تشریح بمن نشان دادید تشریح دماغ دیدم استشمام صد هزار رایحه خدا از آن دماغ باین دماغ آمد تشریح دیده دیدم که در آن دیده از این دیده صد هزار خدا دیدم تشریح گوش دیدم که از آن گوش باین گوش صد هزار صدای واضح خدا را شنیدم که میفرمودند فاعتبرو یا اولو الابصار لعلکم تفلحون تشریح مغز دیدم بمغز نغز سپردم.

مات شدم دررخش چنانکه تو گفتی   او همه خورشید گشت ومن همه حربا

اگر چه این چهار تشریح و چنانچه حاتف میگوید

دوش در دیر بدلبری ترسا   گفتم ایدل بدام زلفت بند
نام حق یگانه چون شاید   باب این و روح قدس نهند
لب شیرین گشود بامن گفت   وزشکر خنده ریخت برلب قند
تو گر ازسر وحدت آگاهی   تهمت کافری بما مپسند
سه نگردد بریشم ار او را   پرنیان خوانی وحریر وپرند
ما در این گفتگو که ازیك سو   شد ز ناقوس این ترانه بلند
که یکی هست وهیچ نیست جزاو   وحدهو لا اله الا هو

جواب همه مطالب داده هم مقصود شما وهم مقصود من حاصل وسؤال وجوابی باقی نمی ماند

روا باشد انا الحق از درختی   چرا نبود روا از نیك بختی

منصور گفت انا الحق وبدار رفت انا الحق گو مستانه میگوید و میداندچه میگوید بلی قطره دریاست ولی بقدر قطره دریا است ازاین مطالب هم گذشتیم

واما مذهب هر ذی مذهب تعصبی است و طبیعی و محال است کسی بگوید من بکلی از مذهب پدری خلع شدم برای تحقیق حق زیرا درطفولیت تادیده است آن مذهب را دیده است وتا شنیده است هم پیغمبر و پیشوای آن مذهبرا شنیده و مذاهب دیگر و ملل علیحده را بدواً بیگانه بلکه دشمن دیده و شنیده و متصل فرار بطرف مذهب وکتب خود میکند گذشته ازاین انس گرفته است در او نشو و نما کرده است فرضاً مذهبی را حق دانست ومیل کرد کوآن همت و انصاف همینظور ها بوده است جواب هر پیغمبری را دادند که دین اجدادی ما را بس است این بواسطه تعصب مذهبی و انس بآن مذهب و شماتت اقوام و اشخاص اجمعی است وندانستن عاقبت دنیوی خود که چه خواهد بود معلوم است کار مشکلی است هر کس درهر مذهبی هست مذهب پدری است وهیچ مذهب دیگر نگاه نکرده سرش را پائین انداخته تند میرود (هی برو که برسی)

ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی   این ره که تو میروی بترکستان است

و آنچه از آن مذهب شعبه شعبه شده است اختلاف مدرکه و طبیعت جبلی

راه نمای آنها شده است و از آن شعبه ها هریك مطابق طبیعت است انتخاب کرده اند وقتی ملاحظه میکنید مذهب هر کس باطبیعت او یکی است اگر از طفولیت معلم یا پدرش مذهب منافي طبیعت او داشته باشد تعلیم گرفته وقبول کرده و میگوید ولی آن مذهب که مطابق طبیعت اوست بشنود خوشش می آید مثل اینکه انسان طبعاً هر یك بیك کسب و صنعتی مایل است یکي نقاشي یکی معماری یکی ملیله کاری یکی آهنگری و همچنین خواندن علوم متفرقه و هم چنین یکی علوّ همت دارد یکی دریای خسّت پس طبیعت در هر شعبه کاری دخیل است در مذهب بطریق اولی تا طبیعت هر کسی چه و برزخش چه باشد معلوم است موش از سوراخ شیر از بیشه ماهی از دریا عقاب از هوا میگوید ویا ضعف قوه مدرکه و متصرفه داشته باشد هر چه شنیده قبول مینماید سست عنصر و لامذهب باشد بمذاهب دیگر بدون تحقیق داخل میشود معلوم است کسی که خانه عالی ندارد هر روز در گردش است وهرجا رسید برای او خوش است ولی بعضی

چون قلم پرگار یك پا درشریعت استوار   پای دیگر سیر هفتادو دو ملت میکند

آمدیم برسر جواب مطالب شما اگر چه مذهبم توحید صرف صلح کل ریاضت کش و   مذهب عاشق زمذهبها جدا است   عاشقان را مذهب و ملت خداست

ولی در این موقع لازم است بگویم هیچ مذهب ندارم تازه پیدا شده و مذهب عیسوی را طالب که میخواهم بدانم فرمایش ایشان در حق خودشان و در حق خدا و در باره مخلوق خدا چه بود وسیرهٔ عیسوی با فرمایشات حضرت عیسی مطابق است یاخیر جز انجیل و تورات شاهد و کتابی ندارم بی طرفانه جواب عرض میشود اگر گاهی شعری مناسب باشد بعد ازادای مطلب خود بچندین قسم یك فرد یا یك مصرع نوشته میشود

سؤال اول؟

انجیل یوحنا باب اول آیهٔ ٣ هر چیز بواسطه او خلق و موجود شد

جواب

شما ننوشته اید درچه باب فرموده است پس خوب است آیهٔ اول همین فصلرا بخوانیم که یك دلیل شما هم همین است

انجیل یوحنا باب اول آیهٔ اول: «بود درابتداء کلمه و آن کلمه نزد خدا بود و آن کلمه خدا بود (بود در ابتداء کلمه).»

کلمه حرف است و آن کلمه اراده و مشیت خدای تبارك بر شریعت وراستی و نجات خلق و فرستادن عیسی و نمودار کردن خودراست (شاهد) فصل ۷ متی آیهٔ ۱۲ فرموده است مرا خداوند خدا نگوئید اراده پدرم را بعمل آورید ایضاً فرموده است پسر پدر را نمودار کرد وخیلي ازاین آیات که بعد می آید خواهید دید

این اراده همان است که ابتداء کلمه بود که این کلمه رأی و مشیت و مقصود از نمودار کردن خود بود و واضح است کلمهٔ مخلوق متکلم است تاوقتی بروزو ظهور نکرده است اراده و رأی و مشیت است و جزو متکلم بلکه ذات متکلم است و در متکلم است وقتی مجسم شد کلمه میشود و از متکلم که خارج شد دوباره بر نمیگردد تا چیزی را نگفته ام خود من است وقتی گفتم کلمه شد واز کلمهٔ خوب نتیجه ها حاصل خواهد شد مثل شریعت و خدا شناسی و نجات خلق مثلاً اشك درچشم من وجزو من بلکه عین من است وقتی جاری شد اشك میشود و خارج است کلمه هم وقتی که گفته شد رأی و مقصود حاصل میشود زیرا کلمه مجسم شده مثلاً گل تاوقتی غنچه نشده وباز نشده است در بوطه وشاخه گل است همان بوطهٔ گل است وقتی غنچه شد و شکفت گل میشود وآن گل خارج از بوطه و افتاده میشود و هزار همچو گل میدهد و خارج میشود بوطهٔ گل بجای خود بهمان اسم خوانده میشود مثلاً شخص آوازه خوان یا بلبل تا نخوانده است عین و ذات آن شخص است کسی نمیتواند فلان مقام و هوا یا فلان تصنیف را از او جذب کرده یا تجزیه و تشریح کند یا در وجود آوازه خوان بنماید که اینکه در گلوی این شخص یادر اراده او است فلان آواز و فلان هواست وقتی که خواند چیز بسیار خوبی را میشنوید وبلکه می بینید ولی مثل خواب وهواست وقتی آن شخص آواز را خواند اگر هرصدائی ازهر جائی آمده دوباره میرود بجای خود گذاشته میشود عیسی هم نزد خدا بودو خدا بود باز رفت نزد خدا اگر آواز با آوازه خوان شراکتی دارد عیسی هم

شراکتی دارد باخدا اگر آواز مخلوق آوازه خوان است عیسی هم مخلوق خداست تحریرات وگوشه های عیسی از خداست یعنی حرکات عیسی از خداست وخارج از خداست منتها صدای خوب خداست پس وقتی آواز بیرون آمد وکلمه گفته شد مجسم شده خارج از متکلم گردید مثل اینکه (در آیه ۱۴ میفرماید وآن کلمه مجسم شد ودرمیان ما قرار گرفت پر از مهربانی و راستی بود) واین همان اراده کلمهٔ است که نزد خدا بود مجسم شده کلمه گردید وقرار گرفت که مکرر فرموده اند من از خود چیزی نمیگویم یعني اراده خداوند وحکم او را مجری میکنم مثل اینکه (در فصل ۷ آیهٔ بیست و یك انجیل متی میفرماید نه هر کس مرا خداوند گوید در ملکوت آسمان داخل خواهد گشت بلکه آن کس که ارادهٔ پدرم که در آسمان است بعمل آورد) مقصود از این اراده وکلمه دو چیز است یکی ستایش و شناختن خدا که (درباب ۱۱ آیهٔ ۲۵ متی وعیسی در آن زمان توجه فرموده گفت والدا خداوند آسمان و زمینا تو را ستایش میکنم و دویم آیه ۲۶ وبلی والدا زیرا که همین منظور نظر تو شده بود) این دوآیه عبودیت عیسی را ثابت میکند که مراد لاهوتی یعنی شناختن خدا وستایش باو باشد فقره دیگر ناسوتی که راجع بزمین و آسودگی خودتان و برادران خود که مخلوق باشند واین است که درانجیل متی فصل ۷ آیه ۱۲ میفرماید هرچه بمردم روا دارید بخودتان رُوا داشته باشیدکه همین است شریعت ورسائل رسل شریعت وخدا شناسی را درهمین سه آیه تمام فرموده اند ومنحصر بهمین آیه‌ها فرموده‌اند

پس فرمایشات عیسی اجرای آن کلمه بلکه خود آن کلمه است عیسی‌را هم میتوان کلمه گفت زیرا جزو مشیت است این دنیا را هم میتوان کلمه گفت مخلوق را هم که مقصود از کلمه اول که اراده بوده وبعد کلمه شده میتوان گفت لفظ کن بعربی همان کلمه است پر از مهربانی یعنی این تفصیلات برای نمودار کردن خود وایمان و رستگاری و مهربانی است درحق مخلوق مثلاً این کتاب وخود فقیر تماماً همان کلمه بود حالا کتاب شده است و حسین شده است وآن کلمه خدا بود نه اینکه عین آن کلمه خدا بود اگر چه این را هم تا اراده و مشیت است چنانچه عرض شد میتوان گفت ولی مقصود این است آن کلمهٔ خدا بود

یعنی فرمایش خدابود مثل اینکه درهمه جا ابلاغ امرخدا را فرموده ومیفرمود من از خود چیزی ندارم و نمیگویم پس فرمایشات ایشان کلام خداوند است مثل اینکه لفظ کلمه در همه انجیل هست و خیلی مثلها از کلمه زده اند ازآن جمله انجیل مرقس باب ٤ آیهٔ ١٤ عیسی میفرمایند بذرگران است کلمه را میکارد آیه ١٧ زمین بدآنست که اگر تصدیعی بجهة آن کلمه واقع بشود لغزش میکند آیه ٢٠ زمین های نیکو آنان هستند که کلمه را شنیده قبول مینمایند آیه ٣٣ مثال بسیار بجهة آنها بر حسب استعدادشان کلمه را عیسی بیان میفرمود پس معلوم شد کلمه کدام و مراد از کلمه چیست حال رسیدیم بر سر آیه ٣ که شما سؤال کرده اید آیه ٣ میفرماید بوساطت او هر چیزی موجود شد بلی صحیح است و مطلب همین است هرچیز بواسطه وبرای ارادهٔ خدا که مجسم شده و کلمه گردیده و موجود شد که اجرای رأی و مقصود خودش باشد و مخلوق را خلق کرده پیغمبران هم همه اینطور ابلاغ کردند حضرت عیسی هم همین طور فرمود پس مقصود از خلقت عالم و انسان برای آن کلمه بوده است «کنت کنزاً مخفیاً» که آن کلمه اول خدا شناسی بعد عبادت و رستگاری خود مخلوق بود واین اراده و کلمه مجسم شده بواسطه پیغمبران مجری شد اگرغیر این بود خلقت بااین تفصیل لغو وکار لغو هم از بزرك سزاوار نیست

آیه ٤ میفرماید دراو حیات بود و آن حیات روشنائی انسان بود یعنی دراو حیات است که انسان از روشنائی بآن حیات میرسد و آن روشنائی آگاهی است بدانستن تکلیف لاهوتی وناسوتی که سابقاً عرض شد وباز هم عرض میشود که فتیله و پیه چراغ روشنائی همان کلمه و اراده است و هر چیزی برای او موجود گردید و آگاهی بقدرت داد آیه ١٨ واسطه نعمت و راستی فرموده است 'چرا؟ زیرا فرموده است خدا را کسی نمی بیند یعنی واسطه لازم است واسطه از جانب شخص معینی بشخص معینی است واسطه ازخود چیزی ندارد ما به الواسطه همان کلمه است اگر بفرمایند قول من قول صاحبکار کار من کار صاحب کار صحیح است یعنی میل او این است و حال آنکه مکرر فرموده اند من از خود چیزی ندارم پس واسطه صاحب کار نیست صاحب کار

آنست که عیسی او را ستایش میکرد

« در انجیل متی باب ٥ آیه ٤٤ و ٤٥ میفرمایند احسان بدشمن هم بکنید که تا پدر خود را که در آسمان است فرزند باشید که آفتاب خود را بربدان و نیکان طالع مینماید و باران خود را بر عادلان و ظالمان میفرستد» در بودن خودشان بخدائیکه در آسمان است راجع میکنند تابیدن آفتاب و فرستادن باران رابحکم خدای آسمان قرار میدهد دیگر جای حرف نمیماند اینکه مکرر فرموده اند خدائی که در آسمان است ایشان که خدا را میدانند که کجا است بلکه همه جا است یك حکمتش این بود امروز نگوئیم عیسی خدا بود در اینصورت صاحب کار دیگری است عیسی زمینی را با خدای آسمانی تفاوت از زمین تا آسمان است

سؤال دویم

«کتاب اشعیاء باب ٩ آیه ٦ که فرموده است زیرا از برای ما ولدی زائیده و برای ما پسری عطا کرده شده است که سلطنت در دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و واعظ و خدای کبیر و والد جاوید و سرور سلامت خوانده خواهد شد» اگر چه بر شما لازم نیست از کتاب تورات و کتب سلف شاهد بیاورید زیرا آنچه از کتب سلف هرآیه که راجع بر بشارت وبر حالات حضرت عیسی بود حواریون جمع کرده و درانجیل شاهد آورده اند چه آنها بهتر از شما ها بصیرت داشتند ونمیتوانید بگوئید این فقره را حواریون ندانسته و نیاورده اند ما حالا دلیل و شاهد میاوریم معهذا سؤال را بی جواب نمیگذاریم

جواب

از این قبیل فرمایشات در تورات خیلی ومربوط بمطلب خودش است نمیتوان یك کلمه . از اینجا و یك کلمه از آنجا جمع کرد باخیال خود مطابق کرد ثانیاً باید این پسر ماهیر شالال حاش بز باشد و حزقیل که درباب ٨ آیه ٣ فرموده است دخلی بحضرت عیسی ندارد ثالثاً فرضاً مقصود خود حضرت عیسی بوده باشد میگوید باین صفات خوانده شد نمیفرماید که هست مثل اینکه حالا می خوانند نکته این است تمام اختلاف ملل و مذاهب ازهمین فقره است چه مسلمان چه غیر از بدو خلقت عالم هر چه پیغمبر آمده است و هر چه

کتاب در مذهب نوشته و گفته شده است ماحصل آنها دو چیز است لاهوتی و ناسوتی که دو جنبه انسانی است که شاعر گفته است

آدمی زاده طرفه معجونی است — از فرشته سرشته وز حیوان
گر کند میل آن شود به از آن — ور کند میل این شود پس از آن

یکی خدا شناسی است که در ملکوت آسمان بفرمایشات حضرت عیسی زندگی ابدی داشته باشد یکی دستور العمل رفتار نوع انسان با هم که هم خودش در دنیا آسوده باشد هم‌دیگری آسوده باشد چنانچه عرض‌شد مثل بچه ئیکه بخواهند تربیت کنند بچه زبان ها او را ترغیب و تهدید میکنند آن طور بلباس مختلف فرمودند و رنك های مختلف باقتضای وقت و فهم مخلوق مأمور بودند بگویند هر کس بقدر ظرف خود چیز برداشته وانتخاب مینمایند و برای نبوت مطلب خود ازآن رنگها لباس میدوزند که مطابق خیال خود باشد فرضاً میگوید برای ما پسری عطا کرده شده است اولاً عطا کرده شده است ماضی است یعني‌شده است دخلی به آتیه ندارد پس مقصود غیر مطلب شما است فرضاً مقصود حضرت عیسي باشد فقط خدای کبیر اسباب اشکال شده است اگرچه ممکن است اصل تورات و واعظ خدای کبیر باشد که یك واو درجلو خدای کبیر علاوه یاسهو قلم شده باشد که مطلب را دوتا کرده است خیلی ممکن است زیرا تورات را در زمان پادشاه کلدانی سوزانده وبرده بودند و بنی اسرائیل را هفتاد سال متفرق کردند بعد از اجتماع آنها پیغمبر آن عهد بالای منبر رفته و تورات را هر چه خودش و هرچه هر کس حفظ داشت قرائت کردند و نوشتند اگرچه نوشتند کتابی پیدا کرده خوانده و نوشتند بهر حال ممکن است خیلی کم وزیاد شده باشد یك کلمه یا یك واو بسهولت ممکن است وانگهی از اول تورات و اول انجیل تاحال بچندین نسخه تبدیل شده بلکه بچندین زبان ترجمه و نقل شده است و معلوم هم نیست یهودی ها این ترجمه را قبول داشته باشند لفظ خداوند در تورات و انجیل زیاد است که بمعني صاحب وبزرك است در تورات (آدونی) خدا نوشته میشود آقا هم هست ادونای خدا هم نوشته میشود صاحب کارهم نوشته میشود در فارسی هم خداوند است هم صاحب و بزرك مزمور ۱۱۰

آیه (۱) داود گفت : « خداوند بخداوند من گفت بنشین در دست راست من تادشمنان تورا قدم گاه پاهای تو سازم » این آیه‌را عیسوی در حق حضرت عیسی مینویسد ماهم قبول کردیم که‌مقصود داود بعقیدهٔ شما خداوند دویم عیسی باشد از همین یك آیه خیلي مطلب واضح است یکی خداوند تبارك یعنی‌الله بصاحب من گفت و یکی آنکه عیسی بر دشمنان خود هم قدرت ندارد که خدا فرمود من دشمنان تو را بپای تو افکنم و در چندین جای انجیل هم دلیل است خداوند بصاحب هم میگویند وانگهی در تورات و انجیل خداوند گفته‌اند و خداوند خدا هم گفته است خداوند بمعنی بزرك است در زبان فرس قدیمی بمعنی صاحب و بزرك است مثل اینکه «انجیل متی باب ۳ آیهٔ ۵۷ وانجیل مرقس باب ٦ آیهٔ ٤ و انجیل یوحنّا باب ٤ آیه ٤٤ » شهادت داده است به پیغمبری‌خودشان پس پیغمبر خدا نیست و خدا گفتن دیگری در حق او قبول نیست و این یك لفظ با دلایلی که عرض شد محل اشکال نمیگردد .

سؤال سیم

انجیل یوحنا باب ۱۰ آیهٔ ۳۰ من و پدر یك هستیم آیهٔ ۳۸ و اگر بجا آرم هرچند که مرا باور نکنید کارهای مرا باور کنید تا شما بدانید و باور کنید که پدر در من است من در وی

جواب

خوب است از آیه بیست و هفت الی بیست و هشت بخوانیم اینها تمثیل است مثل اینکه « آیه ۲۷ میفرماید گوسفندان من از عقب من بیایند » مقصود از گوسفندان انسان است ایضاً مثل اینکه میفرماید « زندگی جاودانی میدهم و تا ابد هلاك نخواهند شد » اگر عین مطلب را بگیریم زندگی جاودانی و هلاك نشدن این وجود و این هیکل انسانی باشد که نیت عقب من بیائید یعني حرف مرا بشنوید پیروی مرا کنند عقب من آمده اند وهر کس عقب من آمد یعني حرف مرا که باسم پدر بلکه حرف خداست میگویم قبول کنند زندگی جاوید یابند مقصود از ایمان اوست مثل اینکه « انجیل متی باب ۵ آیهٔ ۱۹ فرموده‌اند هرکس حرف مرا بشنود در ملکوت آسمان کبیر خواهد شد » آیه ۳۰ تتمه آیه ۲۷ و ۲۸ است که اعضای یکدیگر هستند میفرماید « پدر و من یك هستیم »

یعنی در گفتن این کلمات «انجیل یوحنا باب اول آیهٔ اوّل آن کلمه خدا بود» یعنی این فرمایش خداست آیه ۳۷ و ۳۸ یعنی هرچه میگویم از خداست از خود چیزی ندارم و این حرفها همه فرمایش اوست و حال آنکه باز در آیهٔ ۳۲ فرموده است از جانب پدر آیهٔ ۳۳ مردم گفتند خود را خدا میگردانی آیه ۳۶ جواب میدهند من گفتم پسر خدا هستم وپدر مرا فرستاده است (برخدائی خود انکار صرف است) عیسی هیچوقت خود را در میان ندیده که آیه ۳۷ فرموده‌است اگر من کارهای پدررا بجا نمیآوردم مرا باور نکنید یعنی تکلیف منهم اطاعت پدر و بفرمایشات او عمل کردن است و اینها فرمایش اوست آیه ۳۸ و اگر بجا می آوردم هرچند خود مرا باور نمیکنید کار های مرا کـه اصل مقصود و کلمه و نجات و زندگانی و پدر در من است و یکی هستیم و آنچه اشاره شده است آنرا باور کنید تابدانید پدر درمن ومن در پدر هستم انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۲۰ بمخلوق وتابعان خود میفرماید که من درپدر بعد خواهد فرمود که پدر در من و شما درمن هستید در این صورت ما ها و خدا و عیسی در هم هستیم بلی هستیم و خدا اختصاص باو ندارد پدر در من است یعنی من از خود چیزی ندارم من در پدر هستم یعنی هر چه میگویم اراده و مشیت و فرمایش پدر است مثل اینکه در باب ۱۴ یوحنا آیه ۱۰ .میفرماید آیا باور نمیکنی که پدر در من .ومن درپدر هستم چرا زیرا سخنهائیکه من میگویم ازخود نمیگویم بلکه پدر درمن است همان اینکارها میکند خود حضرت فرمایش شمارا جواب داد لی مع‌الله حالا هم همان است در این صورت ذات خدا کـه در توی دل عیسی نبود که از دهن او حرف بزند و کار بکند پس همان پدر که درعیسی بود اراده پدر است نه خود پدر و آنچه عیسی در پدراست هر چه میگوید از پدر است اگر این طور باشد تمام نباتات هم در خدا هستند . برك درختان سبز در نظر هوشیـار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار . چه رسد به انسان الان هم یکی را پیغام داده بفرستد بگوئید هر چـه او بگوید قول من است با شما شریك میشود و خدا در آنها است من پیش شما هستم وشما پیش من هستید یکی است اگر بگویم شما پیش من هستید هر دو مطلب را مینماید اگر بگویم

من پیش شما هستم همین طور و قول شما قول من است چون برضای من حرف زده مطلب مرا میگوئید قول شما قول من است پس باید دانست آثار قدرت خداست که در اینها ست نه اینکه خدا حلول کرده است انجیل لوقا باب ۵ از آیه ۱۸ الی ۲۶ کـه سؤال کرده بودید ملاحظه شد چیزی نبود آیه بیست فرموده است گناهان تو آمرزیده شد صریح نوشته است چون ایمان آنهـا را ملاحظه نمود ایمان آنها را سزاوار بخشش خدا دانست ۲۶ صریح فرزند انسان خوانده اند خود را چون با اینکه فرموده گناه تو آمرزیده شد معهذا در این موقع لازم بود که بفرمایند فرزند انسان که یك دلیل فرزند انسان هم پیغمبر است در جای خود عرض خواهد شد فرزند انسان فرمودند کـه تردید برای شما ها نشود و فرمودند و افتخار کرده اند که بر زمین اختیار دارد ۲۵ و ۲۶ خدا را شکر کردند اولاً عرض شد خدا خواندن دیگری شرط نیست با اینکه خدا بمعنی صاحب و بزرك است معهذا خدا را شکر کرده اند که بعیسی همچو قدرتی داده است و معجزه در هر پیغمبری بوده است بمناسبت آن زمان درعهد حضرت موسی ساحر زیاد بود ید بیضا وعصا باو معجزه مرحمت شد درعهد حضرت عیسی طبیب خوب و مرض برص و غیره زیاد بود معجزه شفا مرحمت شد .

سؤال چهارم

انجیل یوحنا باب ۲ از آیه ۱۹ تا ۲۲ فرموده است این هیکل را خراب کنند من آن را سه روز بلند خواهم کرد

جواب

آیه باین صراحتی را که در هیکل وجواب یهودیها فرموده است ودو اشاره معین دارد یکی این هیکل یکی بعد خراب شدن آن را بلند کنم چطور میتوان تعبیر و تفسیر کرد که بعد از مدتی شاگردانش نگاه داشته بعد از حضرت عیسی بیاد آوردند که هیکل بدن خود را فرموده است این تصور است تصور در مقابل فرمایش صریح با دواشاره معین دلیل نمی‌شود و حال آنکه در همه جا ها فرموده اند من از خود چیزی ندارم و در انجیل لوقا باب ٤ آیه ۱ و ۱٤ بقوت روح رفته و بقوت برگشته است انجیل یوحنا باب ٤ آیه ۳٤ خوش من این است که خواهش آنکه مرا فرستاده است بجا بیاورم ایضاً باب ۲ آیه ۳٤

بکلام خدا حرف میزند ایضاً یوحنا باب ۳ آیه ۱۹ صریح فرموده است بشما راست میگویم پسر از خدا هیچ نمیتواند کرد مگر آنچه می بیند که پدرمیکند یوحا الیه یعني میل پدر را می‌بیند میکند در این صورت نمیتوان گمان و قیاس کرد خود را بر انگیزاند اگرچه مرده هم زنده کرده باشد و حال آنکه عیسی جان خود را در باب ۹ متی آیه ۱۵ فرموده است گرفته میشود گرفته شده در دست گیرنده است گرفته شده گیرنده نمیشود پس هر وقت آن ساعت رسید خواهید دید روز سیم و زمان سیم است چنانچه باز اشاره فرموده اند در جاهای دیگر

سؤال پنجم

انجیل یوحنا باب ۳ آیه ۱٦ میفرماید خدا آنقدر جهان را دوست داشت که فرزند خود را ارزانی داشت .

جواب

اولاً فرضاً فرزند صلبي و بطني كسى باشد در همین ارزانی داشت معیّت بکلّی برداشته میشود زیرا اولاً تا فرزند در صلب است عین آن شخص است وقتی مجسّم شد فرزند شد فرزند باپدر در جسم بلکه در روح معیّت ندارد اگرچه جسم و خون و هستی و حیات او از پدر است معهذا معیّت ندارند و ملصق نیستند منتها فرزند صالح باشد بمیل پدر رفتار کند قولشان و میلشان یکی است ارزانی داشت یعنی بخشید و داد شخصی که چیزی باو بخشیده میشود برای مطلب بزرگی و عمدهٔ چیز خوبی را می بخشند قدری تصور بفرمائید فقرهٔ رأی و مشیّت و کلمه و مقصود خدا شناساندن خود را که در جواب فصل یوحنا نوشته ام این هم دلالت میکند بخشش مطیع و مخلوق بخشنده است پس بخشش با بخشنده هیچوقت یکي نیست دو تائی آنها واضح است فرستاده را برای مطلبي میفرستند چیزی هم که فرستاده شده یعنی فرزند که مجسم شد و اراده وقتی کلمه شد خارج و فرستاده شد بهیچ دلیلی راست نمی آید که دوباره عودت کرده با فرستنده یکی حقیقی بشود فرزندی عیسی هم محل اشکال نیست زیرا که یکی دو مرتبه خود را فرزند خدا خوانده است چندین مرتبه مخلوق را فرزند خدا خوانده و خدا را پدر مخلوق فرموده است و بعضی جا ها هم پدر من و شما که

در آسمان است مشترکاً فرمودند یعنی من هم مثل شما هستم و خود را فرزند انسان و فرزند آدم هم خوانده اند در بودن خودشان می فرمایند پدر شما که د، آسمان است هیچ وقت راجع بخود نفرمودند راجع بدیگری کرده است پس فرزندی عیسی محلّ تردید ما نشده است همان طوریکه مخلوق پسر خدا هستند ایشان یك پله خیلی بلند بالا تر بدلایل قطعی که عرض شد نمیتواند خود را مع حقیقی بداند .

سؤال ششم

انجیل یوحنا باب ۱٤ آیه ۹ بفیلپوس شاگرد خود فرموده است من این مدّت با شما هستم مرا نشناختهٔ آنکس که مرا دیده است پدر را دیده است تو چگونه میگوئی پدر را بما نشان بده

جواب

اولاً فرمایشات عیسی در راه و راستی و ایمان است مقصود از آیه ۹ آیه ٦ است آیه ٦ فرموده است من راه و راستی و حیاتم آیه ۹ میفرماید مرا نشناخته اید یعنی که آیه ٦ هستم تو چگونه میگوئی پدر را بما نشان بده و حال آنکه خود عیسی میفرماید خدا هرگز دیده نمیشود من که آیه ٦ هستم یعنی راه و راستی هستم که مقصود همه همین است مرا ببینید خدا را دیده اید و آنچه من میگویم فرمایش پدر است و میل پدر است باب ۲ آیه ۱۰ میفرماید هر چه مي گویم قوت روحانی پدر میگوید یعنی من و مائی در میان نیست و چون او دیده نمیشود من حکم و رأی و میل او هستم هرکس مرا دید یعنی بگفته من عمل کرد خدا را دیده است خود را همه جا وسیله و راه فرمود همیشه بدیگری که خدا باشد رجوع کرده و خدا را حاکم و معبود قرار داده است حتّی در نماز هر روزه شما در حیات خود و بعد از خود دستور العمل ابدی داده است نماز بخوانید که دعای هر روزه است امر کرده است بگوئید ای پدر ما که در آسمان هستی روزی ما را بده قرض ما را ادا کن هیچ خود را معبود نفرمودند انجیل یوحنا باب ۱۰ آیه ۸ و ۹ مي فرماید من دروازه گوسفندان هستم دروازه دخلي بشهر و قصر ندارد این جواب اصل مطلب است زیرا فرمایشات عیسی در این فصل و آیه ها در راه و راه نمائی بود باین دلالت کرد اگر بخواهم بمقصود شما تعبیر

کرده جواب بدهم ممکن است و صحیح است فرضاً فرموده است مرا هر کسی ببیند خدا را دیده است حضرت محمد (ع) از این بالاتر فرموده است « من عرف نفسه فقد عرف ربه » مقصود عیسی این بوده است بدلایل سابق الذکر صحیح است زیرا خدا را در پیغمبر ها دیده اند و فرمایش خدا را از زبان پیغمبر ها شنیده ائد اگر بما خبری نمیدادند چه میدانستیم صحیح است در آنها دیده و از آنها فهمیدیم عیسی سهل است بنده را یا خودتان را ببینید خدا را دیده اید خودتان را بشناسید خدا را شناخته اید که تشریح زیاد دیده اید باید بدانید خود را بشناسید خدا را دیده و شناخته اید یعنی که خداوند در هر ذرّهٔ بقدر یك دنیا نمودار است . خداوند چشم بینا بهمه ما ها بدهد .

رکن دویم

جواب کتاب قصیدهٔ که عالمی از بیروت در اثبات الوهیّت حضرت عیسی
نوشته و چاپ کرده و بهمه‌جا فرستاده و خواهش جواب
کرده بود از هفتـاد بیت چهار کشف اولی را
می نویسیم باقي بماند

بسم الله الرحمن الرحیم

باسم آنکه منزّه است و بعضی می خواهند او را ستایش کرده وصف نمـایند چون عقلشان نمیرسد تهمت میزنند بد میگویند شریك قرار میدهنـد عرض و طول و عمق خدا را بقدر عقل خود معین مینمایند معلوم است بازار حسن یوسف است که بخریداری او هر کس هر چه داشت آورد چه کند بینوا همین دارد ولی سیر موحد را تا کسی موحد نشود خودش سیر نکند نمیداند یعنی رو مجرد شو مجرد را ببین بلکه خود موحد هم این پله را که دید دیگر نمیداند میرود تا بکجا برسد هر جا برسد مات است بالاتر بیشتر یکی سر کشف القطاع ماودت ایضاً میفرماید گاهی زدنی تحیّراً میگویند گاهی الهی لئن خبطینی او طردتنی فما حیلتی یارب ام کیف اضع

هر کس بزبانی صفت حمد تو گوید — مطرب بغزل خوانی و بلبل بطرانه
نحن نصـارا آل عیسی المنتمی — حسب التانس لل بتول مـریم

یعنی ما طایفه نصارا اولاد عیسی که انتساب دارد بنابر آن نیست مر بتول مریم را اولاً اولادی شما را بحضرت عیسی نمیدانم بچه مناسبت است و حال آنکه‌وقتی خودشان تشریف داشتند(انجیـل متی باب ۲۳ آیه ۹ فرموده است هیچ کس را پدر نگوئید زیرا پدر شما یکی است و در آسمان است) ثانیاً اولاد صلبي و بطنی که نشده و نیستند اگر اولاد یعنی مخلوق عیسی هستید عیسی هم به همان مناسبت اولاد مخلوق خـدا است یعنی اولاد خـداست ثالثاً کتابی در دست و متمسك بآن هستید چند جا بمردم یا مفلوح فرزند خطاب کرده باشد خیـلی جاها چنانچه در فرد پیش عرض شد عیسی خدا را پدر ماها و شما ها فرموده است حتی پیروان حواریون را با خودش وخدا یکی کرده باتحاد کامل رسانده حتی در تحت تقنم و پدر من و شما فرموده است همه را پسر خدا فرموده‌است به همان مناسبت حضرت عیسی هم پدر خداست و مخلوق خدا پسر پدر نمیشود مخلوق خالق نمیشود منتهی عیسی خیلی پله بالا تر فرزند خدا است قدغن کرده است پدر نگوئید جائی را هم نشان داده است آن همان است تفاوت پسر و پدر یکی در زمین یکی در آسمان است چطور یك دفعه میفرمائید کلاً ما اولاد عیسی هستیم وانگهی اگر خوب و پیرو باشید اولاد او هستید بفرمایش خود عیسی باری بهر مناسبت اولاد عیسی هستید بهمان مناسبت عیسی اولاد خداست شراکت و معیت هم ندارد .

(و هو الاله ابن الاله و روحی فثلاثت فی واحد لم تقسم)

یعني اوست پسر خداو روح خدا سه تا هستند در یکی قسمت نمیشود دراضافات لابد است از مغایرت اگر اواست خدا پسر خدا کدام است اگر آن است روح خدا پس خدا کدام است اگر آن است خدا و پسر خدا و روح خدا پس خدا کدام است آنکه مکرر در مکرر میفرمودند پدر شما پدر من که در آسمان است کدام پدر را میفرمودند و نشان میداد که در آسمان است مکرر از آسمان آواز می‌آمد آن صداها از کی بود از کجا بود « انجیل متی باب ۳ آیه ۱۷ وقتی عیسی از دست یحیی پیغمبر که غسل تعمید میداد از آسمان آواز آمد (این است پسر من که از او خوشنود هستم) ایضاً (در کوه از آسمان آواز آمد این است پسر من که

از او خوشنود هستم بشنوید او را) و جاهای دیگر این آوازها از کی واز کجا بود هزار جا راجع بدیگری کرده است خواهش پدر من که در آسمان است بعمل بیاورید یعنی چه مرا پدر فرستاده است فرستاده کی است آمده کی است بخشنده او است او کیست جزا دهنده او است

او کدام است (اول انجیل تا آخر همه را راجع بدیگری که خدای تبارك باشد کرده است متفکرم کدام باب یا آیه را شاهد بیاورم سه تا هستند در یکی قسمت نمیشود یعنی چه خودتان میفرمائید سه تا هستند سه چیز قسمت کرده ازلی است چه قسمت بهتر از این که یکی در زمین یکی در آسمان است اگر عیسی خداست خود عیسی بکی سجده و عبادت میکرد نماز و روزی هر روزی شما را که دستور العمل هر روزه و ابدی شما است بپدر آسمانی شما حواله نمیکرد و محل آن را هم نشان داده است که در آسمان است « انجیل متی باب ١٥ آیه ٨و٩ حضرت عیسی خبر میدهد که اشعیاء پیغمبر در باره خودش بمردم گفت این گروه بلب‌ها مرا عزیز دارند ولی دلهای آن ها دور است و پی هوا مرا (عبادت) میکنند اگر یکدفعه حضرت عیسی عبادت را در حق خودشان میفرمودند خلاصی غیر ممکن بود و حال آنکه عبادت مخصوص است بذات پاك باری تعالی چرا اشعیاء را اسمی نبرده خدا نمیدانند. اما روح این است (سفر اعداد باب ١١ آیه ١٦ خداوند بموسی فرمود که هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل که ایشان را میدانی که مشایخ قوم و ضابطان آنها هستند نزد من جمع کن و ایشان را بخیمه جمع آور تا با تو در آنجا متکلم خواهم شدو از روحی که با تو است گرفته بر ایشان خواهم نهاد تا آنکه با تو بار قوم را بردارند و تو بتنهائی بر نداری) اینجا خداوند تبارك فلسفه روح و معنی حقیقی روح را واضح فرموده است همان طور مکرر عرض کردم روح امر است که حضرت محمد را خدا امر میفرماید بگو بمردم (قل الروح من امر ربی) مأموریت است امر است این همان روحی است خدا میفرماید این همان روحی است فرشته خدا در حق عیسی خبر داده است حضرت عیسی را در بشارت فرشته گفت و در سی سالگی روح القدس نازل شد یحیی در شکم مادر بروح القدس مملو شد (انجیل لوقا باب اول

آیه ١١) اگر بگوئیم موسی هفتاد درجه تنزل کرد یا روح او به هفتاد و یك تقسیم شد اینکه نیست پس عیسی روح الله خدا نمیشود پیغمبر است روح الله است روح راستی نجات دهنده خلق

(کالشمس یظهر جرمها به شعاعها و بحرّها والکلّ شمس فاعلم) یعنی مثل آفتاب ظاهر میشود قرصش باشعاعش با گرمیش همه آفتابند اولاً یکی ازجواب که عرض کردم مثل آفتاب روشن کرد دیگر جوابی لازم نیست ولی این مثلی که زده اید به بینیم همین‌طور است یاخیر خودتان میفرمائید قرص شعاع و گرمی یکی یکی اسم برده اید هر گرمی شعاع ندارد هر شعاع هم گرمی ندارد قرس آفتاب دارای هردو است شعاع وگرمي لوازم قرص است لازم غیر ملزوم مطیع غیر مطاع است وقتی خدای تبارك آفتاب را خلق کرد و به زمین تابید شعاع و گرمی آن اگرچه وصل است ولی شعاع و گرمي که بزمین آمد ازقرصش همانقدر دور شد و بواسطه قرص گرمی وشعاع داشته ودارد بهمین حالت معین ومعلوم که می بینید بوده وهستند و خواهند بود اینها مثل است چنانچه خود عیسی کلمهٔ را مثل زده است باری برویم سر مطلب اول گفتم قرص دارای هر دو و گرمی و شعاع مطیع قرص است شعاع و گرمی هیچوقت شراکت ندارد این شعاع و گرمی هیچ وقت عودت بقرص نمیکند یعنی شعاع و گرمی بر نمی گردد بمرکز و قرص آنجا جمع شده نابود شود شعاع و گرمی طبع صرف است اگر قرص نشد شعاع و گرمی نیست میشود نه اینکه گرمی و شعاع برگردد وبقرص جمع شده آنجا نیست بشود مثلاً چراغ که شعاع و گرمی دارد اگر خاموش کنند آیا گرمی وشعاع آن بفتیله برگشته خاموش میشود این طور هم تصوّر کنیم آنوقت حباب نمود آب است چون شکست همان آب میشود قل الرّوح من امر ربی مثلی بخودمان بزنیم انسان در روح وجسم وخون و غیره و غیره هم شریك هستیم وقتی روح خارج شد از این جسم چه خارج شده چه مانده تصوّر بفرمائید چه شراکتی این جسم افتاده فانی شده با آن روح باقی وهست دارد اگر بمناسبت پدر در من ومن در پدر بفرمائید که در تمام انجیل مکرر پدر شماها که در آسمان است فرموده پدر من و شما فرموده است حالا این

مثل آفتاب شما را به بینم همینطور است که فرمودید مثلاً من میگویم در آفتـاب نشسته ام یا آفتاب در من است من در آفتـاب هستم هم صحیح است چطور یعنی من در آفتابی که کرور ها نشسته اند نشسته ام آفتابی که به تمـام ذرّات تابیده است درمن است من درآفتاب نشسته‌ام درشعاع عمومی اونشسته‌ام من و شماها همه در آفتاب نشسته ایم این آفتاب تغییر پذیر نیست مگر بامر خدا هست و خواهد بود هزار ها گفته و میگویند و خواهند گفت در آفتاب هستم برویم آفتاب آفتاب نشسته ایم آفتاب در من است من در آفتـاب هستم چه شراکت چه مناسبت مثلاً این هوای مجاور زمین که لازمه حیات و زندگی انسان و حیوان و نبـات است من در این هوا هستم هوا در من هست من در هوا هستم من چه شراکتی با هوا دارم یا خود هوا بشوم پس. آفتـاب را در خودشان و ماها همه فرموده آفتاب در این گردش بهمه ذرّات تابیده از اشیاء سیاه سفید جماد نبات در هر چیز و شیئی یك پرتو یك تلؤلؤی میدهد مثـل آینه وبشقاب سیقلی ولی یك آفتاب است که پدر من و شما باشد منتها دربشقاب سیقلي و آینه بیشتر که از او بجای دیگر روشنی میدهد مثل ماه که از خود پرتو و شعاعی ندارد شعاع او از آفتاب است که از آفتاب گرفته بزمین میدهد چه انصافي است کـه خدا را از آفتاب که مخلوق پست او است کمتر بدانیم پس حضرت عیسی علی نبینا علیه السلام را بجای ماه و خدا را آفتاب تصور کنیم و حضرت عیسي را فرستاده خدای تبارك و فیض دهنده و نجات دهفده مخلوق باشد بهتر است پس چه لزوم این آثار باین عظمت را که نور از این ملیون ها ستاره که بنظر میرسد هریك ستاره ایست ده صد مقابل زمین که نوریکه دریك ثانیه ۳۰۰ فرسخ طی میکند در صد هزار سال بما نمیرسد هم چو عالمی را دربسته از یك روزنه کوچکی خدا را تماشا کرده و قـدرت او را بقدر یك میکروب هم قدر و قیمت نگذاریم انصاف نیست پس :

چشم و دل باز کن که جان بینی　　　انچه نا دیدنی است آن بینی
دل هر ذرّه ئیکه بشکافی　　　افتابیش در میان بینی

بخدا این جا کـه رسیدم دیروز که روز چهارم دی ماه ۱۳۰۷ بود روزنامه گلشن را بدستم دادند دیدم نوشته است (مسیو وردون) در اطفاء شمس

شرحی نوشته است که مختصرش این است

این نور شمس که مربوط و وابسته بشمس میدانستند اینطور نبوده است بلکه عبارت از تجلیات منطقه ایست که نتیجه اندفاع الکترونات از فلکی به فلك دیگر است که داخل در جوهر فرد میباشد و جوهر فرد مرکب از چندین الکترون است که در محور افلاك در اطراف یك هسته واحد که عبارت ازشمس باشد گردش میکند در موقع برجستگی یك الکترون ویا تجلّی آن از فلکی به فلك دیگر داخل در منطقهٔ جوهر تجلّی یا اشعاع حادث میشود پس بگفته (مسیو وردون) و تصدیق علمای هیئت فرانسه مثل (مسیو دکریف) و (مسیو دیفرین) ثابت شد شعاع ربطی بگرمی و قرص ندارد این هم شاهد ازغیب رسید دیگر چه میفرمائید.

در تغنم هم یك فرد را جواب مینویسم

للاب لاهوت ابنه و کذابنه　　　و کذاهما والروح تحت تغنم

یعنی از برای پدر است خدائی پسرش　　　وهم‌چنین‌پسرش والروح درزیریك‌اصلند

بلا دلیل چیز غیر ممکن را فرموده اید پسر کدام است پدر کدام است روح کدام است هر سه سه چیز معین و خودتان بخوبی یکی یکی اسم برده اید سه چیز درسه تقسیم کرده ازلي‌است میفرمائید یك اصلند یعنی چه بشریت حضرت عیسی را همه دیدند خودشان هم مکرر یعنی درتمام انجیل فرزند انسان خطاب میکرده است حتی (انجیل متی باب ۱۱ آیه ۹ فرزند انسان خورنده وآشامنده است خداوند لاهوتی و در تحت تغنم خورد خوراك ندارد آشامنده نیست) (انجیل مرقس باب ۱۳ آیه ۳۲ بشاگردان خود فرمود این جا به نشینید تارفته دوعا کنم آیه ۳۲ حالت عیسي تغییر کرد بي هوش شد آیه ۴۳ فرمود نفس من تا بمرك محزون است آیه ۳۵ پس اندکي پیش رفته بزمین افتاد دعا نمود که اگر ممکن باشد ساعت اجل از او در گذرد) اگر خدائی پسر از پـدر است آنچه خود داشت از کی تمنا میکرد شما که میفرمائید خدائی پسر از پدر است آیه ۳۶ آیا پدر را تمامی چیز ها نزد تو ممکن است این ساغر را از من برگردان لکن نه چنانچه من میخواهم چنانچه تو میخواهی آیا پدر کیست نزد تو ممکن است تو کیست نه چنانچه من میخواهم چنانچه تو میخواهی من وتو کیست این‌اجل

این ساغر را چیست چطور تحت تغنم و یك اصل میشود

(ببینم در یك اصل و در تحت یك تغنّم هستند یا خیر)

(انجیل یوحنا باب ۱۲ آیه ۲۶ اگر کسی مرا خدمت کند مرا پیروی کند آنجا که من هستم خادم من نیز خواهد بود هر کس مرا خدمت کند پدر او را عزت خواهد داد) اولاً معلوم شد عزّت دهنده پدر است نه پسر بفرمایش صریح عیسی ثانیاً صریح میفرماید آنجا که من هستم خادم من نیز آنجا خواهد بود لفظ) خادم من نیز خواهد بود آنجا کجا است تحت تغنم پس اب ابن روح القدس و خادم و حضرت عیسی چهار یاپنج نفر شدند (انجیل یوحنا باب ۱۷ آیه ۱۶ آن چنانکه من از این جهان نیستم آنها هم از این جهان نیستند این فرمایش در حق حواریون است و پیروان حواریون میفرمایند مثل من که از این جهان نیستم آنها هم نیستند آیا اینها هم تحت تغنم هستند (انجیل یوحنا باب ۱۷ آیه ۲۰ بخدا عرض میکند درباره این ها وبس سؤال نمیکنم بلکه برای آنهائیکه بجهت کلام اینها بر من ایمان می آوردند) بمناسبت فرمایشات پیش کسانیکه بفرمایش حواریون هم ایمان خواهند آورد یکی و یکجا خواهند بود و در تحت تغنم چنانچه در همین باب آیه ۲۱ میفرماید تا آنکه همه یك باشند آنچنانکه تو ای پدر در من ومن در تو آنها نیز در ما یك باشند تا آنکه جهان باور کند که تو مرا فرستادی) چنانچه پدر در من ومن در پدر هرجا فرمودند عیسوی اهمیت ندهد تحت تغنم نبرد یا خدا نکند پسر را زیرا همان پدر در من یا من در پدر است که حواریون سهل است پیروان خود را هم همانطور فرموده است لابد تحت تغنم هم خواهند بود داخل هم که نشده اند یعني در عقیدهٔ مذهبی و نداشتن علایق دنیوی و قبول فرمایشات عیسی وپیروی کردن آنوقت یك میشوند همانطور حضرت عیسي باخدای تبارك یك شدند یعنی من ازخود چیزی ندارم تمام فرمایشات من امرخدای تبارك است مثلاً میگوئیم با فلانکس مع و یکی شدیم یعني در رأی وقول باری در صورتی عیسی و حواریون و مخلوق باخدا یك میشوند من چطور توضیح وشرح بدهم (انجیل یوحنا باب ۱۷ آیه ۲۳ وآن جلالیکه تو بمن دادی من بآنها دادم تا آنچنانکه ما (عیسي باخدا) یك هستیم آنها نیز یك باشند ایضاً عرض میکند من در آنها

وتو درمن تا آنکه باتّحاد کامل برسند تا آنکه جهان بداند که تومرا فرستادی و اینکه دوست داشتی ایشان را چنانچه مرا دوست داشتی اینجا از تحت تغنم گذشته باتحاد کامل رسیدند همه یك شدند عیسی حواریون پیروان عیسی جلالیکه خدا بعیسی داده بود به حواریون وپیروان خود داد هرجا عیسی هست همه باید در خدمت حضرت عیسی باشند میفرماید دوست داشتی ایشان را چنانچه مرا دوست داشتی باتحاد کامل هم رسیدند اینها همه برای این است جهان بداند که تو مرا فرستادی فرستاده رسول است جلال هم چیزی نیست از ظرفی بظرف دیگر ریخته شود با همه اینها عیسی را خدا میدانید شریك میکند مختارید .

رکن سوم

پس از شرح سؤال و جواب حکیم کاکران ینگی دنیائی و شمهٔ از قصاید عالم بیروتی خوبست ازرکن سوم هم که قریب دویست سؤال وجواب است برای نمونه چند کشف بنویسیم .

سؤال ؟

در این بشارت ها و روح الهی و فرزندی وتغنم وغیره وغیره چه میگوئید؟ بشارت اول ـ انجیل متی باب۱ آیه ۲۰ «فرشته خدا درخواب به یوسف گفت از گرفتن زن خود مترس زیرا آنچه در او موجود شده است ازروح القدسی است» آیه ۲۱ «واو پسری خواهد زائید تو اسمش را عیسی خواهی نهاد از آنجا که او قوم خود را از گناهان ایشان نجات خواهد داد».

جواب

اولاً چه بشارت بدهند چه ندهند عقیدهٔ مذهبی ما این است کـه حضرت مریم سلام الله علیها باکره بود و از روح القدس حامله شد وزائید حضرت عیسی را ولی میگوید تواسمش را عیسی خواهی نهاد وقوم خود را که بنی اسرائیل باشد نجات خواهد داد نگفته است خدا بگذار اسمش را . و بعد هم گفته است قوم خودکه بنی اسرائیل باشد نجات خواهد داد ولی ما میگوئیم که بربنی اسرائیل سهل است بر تمام مخلوق پیغمبر و نجات دهنده بوده است انجیل متی باب ۱ آیه ۲۳ «اینك دختر باکره آبستن خواهد شد وپسری را خواهد زائید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند ترجمه اش این است خدا با ما است . یهودیها

میگویند این آیه را از تورات آورده اند و این راجع است به حزقیل و دختر باکره یعنی تازه جوان و همان وقت مادر حزقیل حاضر بود و زائید و آنچه هم گفته بودند شد حالا راست بگویند یا دروغ چنانچه عرض کرده ام کاری نداریم زیرا عقیده مذهبی ما اینست که حضرت عیسی از دختر باکره زائیده شد زائیدن دختر باکره بدون تماس مرد نزد خدا نقلی ندارد خداوند قادر است بهر چه بخواهد عدم امکان از عجز است چنانچه یحیی تعمید دهنده در وقت دادن غسل بمردم میفرماید.

انجیل باب ۳ آیه ۸ حال ثمرات توبه بیاورید آیه ۹ و در دلهای خود اندیشه نکنید که مارا ابراهیم پدر است زیرا من بشما میگویم که خدا قادر است ازین سنك فرزند انسان برانگیزاند.

پس در صورتی خداوند قادر است از سنك فرزند انسان برانگیزاند که جماد با انسان چندین درجه تفاوت دارد هیچ اسبابی مرتب نیست عیسی که خودش بشر مادرش بشر در تربیت رحم مریم کم کم بزرك شد بعد در این هوای دنیا تربیت یافت مثل یکنفر بشر بدون تفاوت نقلی ندارد باقی ماند یك تخم نطفه انسانی آن هم از آدم قیاس کنید که آدم مشکل تر وبی اسباب تر صرف خلقت خدا بود یا موش که میگویند از کلوخ جماد حی میشود یاعقرب که میگویند از میان دو آجر که از جماد حیوان خلق میشود با آن جان و آن نیش کشنده و غیره چه جهت دارد بدون اسباب یك روح نباتی را از میان انداخته از جماد حیوانی بآن ترتیب میشود پس بی تخم خلق شدن عیسی بامر خدا نقلی ندارد (با ذرّه بین دیده اند) که در نطفه ذکور انسان کرم های ذرّه بینی زیادی است که رحم زن یکی را. یا همه را گرفته بمیل طبیعت قبول و تربیت نموده بچه میشود اگر بگوئیم ذرّه بینی ظاهری همچو می بینند ذرّه بین باطنی کسی داشته باشد میشمارد کرم های آن نطفه را ومعین مینماید اناث و ذکور آنرا بلکه رنك رو وآتیه آنرا بالا تر از این شیخ حسن خرقانی که سالهای زیاد بعد از بایزید متولد شد بایزید بسطامی بخرقان رفته بودند در بیابان استنشاق و استشمام هوا را کرده از آمدن و تولد شیخ حسن بعد از سال ها خبر داده است که (کان در این ره شهریاری میرسد) رنك رو وحالت همه خبر شیخ حسن را قبل از سالها

خبر داده است (اینجا یك مطلبی را میرساند که گفتن و حالی کردن آن مشکل است) عقیده بعضی است که در جو هوا بعضی صدا ها ضبط است باری مقصود این نبود پس معلوم شد انسان یك کرمی است بسیار کوچك یعنی ذرّه بینی بلکه از ذره هم کمتر در یك منی صد هزار انسان است و در یك منی صدهزار جهنم انسان بی فیض و مدرك بازازآن کرم کمتر وپست تر است زن هم منی دارد و آن منی هم کرم دارد ممکن است یکی از آن کرمهای منی مثل کرم مرد بوده باشد نه باراده خدا موجود شده باشد اسباب قبول و تربیت هم که طبیعتاً موجود است با اشاره ای از روح القدس بوجد طبیعی مریم میشود عیسی روح الله صلوات الله وسلامه علیه که همان کلمه اول و امر اراده خدا روحی است که دمیده باشد بآن کرم که کمی بماده انسان ذکور مایل بود رحم مریم هم استعداد داشت اراده خدا هم که همان اول کلمهٔ بود و آن کلمه نزد خدا بود شد عیسی روح الله یا آنکه وقتی روح القدس بر مریم نازل شد مریم شوق و وجد طبیعی در اعضا و جوارحش پر شد طبیعت رحم مستعد اراده خدا هم بوجود آمدن حضرت عیسی قرار گرفته روح دمیده احداث مادهٔ عیسی نمود حضرت عیسی بوجود آمد (درپس پرده هرچه بود آمد) تولد حضرت عیسی را بهرقسم و هر طور بگویند و قبول کنند در قدرت خدا ممکن است ببخشید طولانی شد حافظ میگوید:

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو
که کس نگشود ونگشاید به حکمت این معمارا

و مولوی در حکایت صدر جهان میفرماید:

شمع مریم را بهل افروخته — بر بخارا میرود آن سوخته

انجیل لوقا باب ۱ آیه ۳ ملك مریم را گفت مترس ای مریم زیرا که تو یافته نعمت خدا دادرا و اینك تو آبستن خواهی شد و خواهی زائید پسریرا و او را عیسی خواهی نامید آیه ۳۲ و او شخص بزرگی خواهد بود و فرزند خدای خوانده خواهد شد و تخت پدرش داود را بوی خواهد داد آیه ۳۳ و بر دودمان یعقوبی تا ابد سلطنت رانده سلطنتش را نهایت نخواهد بود.

اینجا عیسی نعمتِ خدا دادی شد که او را یافته باشد مریم پس یافته مریم

خدا نمیشود واضح است اطعمه اشربه ثروت همه چیز نعمت خدا داد است و شکران واجب بهرزبان وهرملت اینها را نعمت خدا میدانند ومیگویند چنانچه خود عیسی قوت وقدرت خود را هم نعمت خدا فرموده است.

اولاً عرض شد همه جا خوانده خواهد شد هیچ نمیگوید فرزند خدا بخوان یا فرزند خداست از این آیه چیزی معلوم میشود این است که ما شخصی و فرزندی و نعمت بزرگی بآنها دادیم آنها قدر ما را ندانسته عیسی بشررا مخلوق خدا را خدا خواندند بهرحال قبول کردیم فرزند خدا شخص بزرك نعمت خدا موافق همان انجیل ماها هم فرزند خدا شخص بزرك نعمت خدا هستیم فرزندی عیسی را فرشته خدا روایتاً میگویند فرشته بمریم همچو گفته است فرزندی ما را بخدا و پدری خدا را به ما خود حضرت عیسی فرموده است و فرزندی سلیمان پسر داود را و پدری خدا را بسلیمان خود خدا در چند آیه شفاهاً فرموده است در آخر این مطلب مینویسیم «خداوند تخت پدرش داود را بوی خواهد داد» قبول کردیم اگر تخت ظاهری داود باشد که بعیسی داده شد که سلطنت داود معروف است بسلیمان که پسر صلبي وبطنی داود است داده هم شد این سلطنت را که عیسی نداشت اگر سلطنت باطني او مراد است فرضاً سلطنت داود بعیسی داده شد که اسباب افتخار است جانشین داود خدا نمیشود خود داود این ادعا را نکرد.

«آیه ۳۳ و بر دودمان یعقوبی تا ابد سلطنت رانده و سلطنتش را نهایت نخواهد بود» اگر چه همینکه اینجا نوشته است بخاندان یعقوبی در تمام تورات هم به بني اسرائیل نوشته است و منحصر بآن خانواده و طایفه کرده است ولی ما میگوئیم اینطور نیست برتمام مخلوق پیغمبر وآمر ونجات دهنده است بهرحال اینکه نوشته است تا ابد سلطنت رانده نهایت نخواهد داشت مشتبه نشوید که ابدی تا آخر زمان ودنیا عیسی پیغمبر است و امت او عیسوی باید باشند زیرا شریعت هرزمان تغییر میکند هر پیغمبری به لسان قوم وآن زمان مبعوث میشود از این الفاظ در تورات خیلی زیاد است و مقصود از نهایت وابدی هر پیغمبری تازمان و روز خودش است چنانچه «حضرت عیسی میفرماید رئیس این جهان مي آید ودر من دیگر حقی نمیماند» پیغمبری حضرت عیسی هم تا زمان مبعوث

شدن پیغمبر آخر زمان بود چنانچه خودشان فرموده اند زیرا اگر این نهایت حقیقی باشد وبی نهایت باشد سلیمان سزاوارتر است که پسر خود داود است خود خداوند فرمایشات صریح کرده است این است درحق سلیمان به داود

کتاب دویم شماعیل باب هفتم آیه دوازدهم

خداوند به داود میفرماید حینی که روزهایت بسرآمده باپدرانت میخوابی ذریه ترا که ازپشت توبیرون میآید بعدازتو برپا خواهم نمود مملکت اورا استوار خواهم ساخت آیهٔ ۱۳ اوخانه را باسم من بنا خواهد کرد ومسند مملکت اورا ابداً پایدار خواهم نمود آیهٔ ۱۴ بخصوص اومن مثل پدر واو بجهت من مثل پسر خواهد بود آیهٔ ۱۶ وخانهٔ تو و مملکت تو در حضور توابداً پایدار خواهد شد بلکه تخت تو ابداً پایدار خواهد شد.

این فرمایشات خداوند بود در حق سلیمان بداود و صراحتاً عیسوی نمی تواند بگوید در حق عیسی است (او) صریحاً سلیمان است که بعد متولد شد یکی هم میفرماید اگر بی‌انصافی کند اورا بچوب دستی مردمان وتازیانه فرزند آدم تنبیه میکنم این فرمایشات خداوند بود در حق سلیمان بداود و صراحتاً خداوند وعده میدهد مملکت سلیمان را استوار خواهم ساخت مملکت او را ابداً پایدار خواهم نمود دو جا ابداً صریح خدا تاانقراض عالم است کمی بعدازاین فرمایش «درباب ۱۲ آیه ۱۰ میفرماید شمشیر ابداً از خانه ات دور نخواهد شدبعلّت آنکه زن اوریاه ملتیرا گرفته» چه‌شد بفاصلهٔ کمی شمشیر ابدی بجای مملکت ابدی بر قرار شد و تخت سلیمان چه شد ابدی نشد و منقرض شد پس اینجا یعني در زمان خودش مستقل خواهد بود ابداً یعني تا حیات دارد کسی او را خلع نمیکند وتازمان خود که آمدن پیغمبر دیگری باشد واضح میفرماید او مثل پسر من میشود ومن مثل پدر او میشوم پس فرزند صحیح ظاهری و باطنی آشکار شده خدا سلیمان بود خانه خدا را هم سلیمان تمام کرد این بشارت های اوست که از تورات نوشته ام عیسوی هم انکاری ندارد آنچه جلال ظاهری بود مفصلا نوشتیم سلیمان داشت آنچه اعمال حسنه و خیرات بود مفصلا نوشته است سلیمان داشت و صحیح است آنچه وعده خدا است صراحتاً میفرماید خانه و مملکت تو درحضور تو ابداً پایدار خواهد شد و مملکت او را ابداً پایدار خواهم نمود آنچه خواهش سلیمان بود مرحمت شد این همه ابدی و پایدار ازوعده های صریح چه شد ابدی‌نشد چه جواب باید داد بایهودی‌بگوید اینهارا که‌میفرمائید درحق سلیمان ودرشأن اونازل است چه‌باید گفت

وموافق قول خدا سلیمان فرزند خداست وخدا پدر سلیمان است وسلطنت و حکم او تا انقراض عالم مجری است با این تفصیل پس فرزند شدن عیسی بخدا محال و آنکه فرشته میگوید خوانده خواهد شد اسباب لغزش نمیشود و ابدی سلطنت او تاروز اوّل بعثت خاتم انبیاء ابدی است. بشارت زیاد است برای نمونه بس است.

غسل تعمید گرفتن عیسی ازیحیی

انجیل متیٰ باب ۳ آیهٔ ۱۳ آنگاه عیسی باردن نزد یحیي آمد که از وی تعمید یابد آیهٔ ۱٤ ویحیي اورا ممانعت نموده وگفت برمن لازم است ازتو تعمید یابم وتو نزدمن می‌آئی

تکمیل شدن حضرت عیسی

انجیل متی باب ۳ آیه ۱۵ عیسی درجواب یحیي گفت که الحال بگذاریدکه مارا همین مناسب است تا آنکه همه راستی را بسرحد کمال برسانیم

اوّل ظهور جلال خدائي و نزول روح القدس

آیهٔ ۱٦ و عیسی غسل تعمید یافته بی تأمل از آب بیرون آمد که ناگاه آسمان ازبهروی شکافته شد وروح خدارادید که‌مانند کبوتری نزول نموده وبروی فرود آمد

معرفی عیسی که رساننده حکم من به شما این است

آیهٔ ۱۷ ناگاه آوازی از آسمان رسید باین مضمون که این است فرزند محبوب من که از او خشنودم

این چهار آیه غسل تعمید گرفتن حضرت عیسی از دست یحیي تعمید دهنده‌پیغمبر است بعد بائین یهود ختنه و رفتار شد اگر چه هر پیغمبری پیش از خلقتش در امر خداوند تبارك پیغمبر است ولی تا زمان مبعوث شدن نمی داند اگرچه بعضی علامات وامتیازات در خود مشاهده میکند و کم کم حاضر و مستعد میشود مبعوث میشود همین‌ها دلیل است که بعداز مبعوث شدن وامتحان دادن مشغول دعوت وامر وفرمان خداباشد چنانچه خود حضرت عیسی فرموده است «تاآنکه همه راستی‌را بسرحدکمال برسانم» بعدازمبعوث‌شدن وامتحان‌ها دادن وشیطان امتحان کردن خالص بیرون آمدوراستی‌را بسرحدکمال رسانده‌مشغول‌دعوت واجرای فرمان‌خداونجات‌خلق‌شد

معزوای یحییبعثت حصرت عیسی

«آیهٔ ۱۲ وچون عیسی استماع نمودکه یحیي گرفتارشد بجلیل بازگشت نمود آیهٔ ۱۷ از آنروز عیسی شروع نمودبندا کردن وگفتن که‌توبه کنیدکه مملکت آسمان نزدیك است» اولا حضرت عیسی میفرماید همین ما را مناسب است یعنی تو الان پیغمبری و مناسب من این است از دست تو غسل تعمید یابم از دست یحیي غسل تعمید

گرفت که مورد مرحمت و مظهر جلوهٔ حق گردید و همان وقت امر خدا نازل شد و معرفي کرد که این است آنکه بر شما پیغمبر کرده ام و محبوب من است یعنی فرمان‌و حکم خودم را بتوسط این بشما میرسانم بعد از آنکه این ها تمام شد نمیدانم خداوند امر کرد شیطان امتحان کند اول خداوند صدمه بعیسی داد که لغزش نکند دویم نفس خود را مطمئن کرده باشد البته لغزش هم نمیکرد این اعمال برای ظاهرین است و الا از کلمه خدا حضرت عیسی پیغمبر بود روح‌الله بود اغلب اعمال پیغمبران برای سر مشق مخلوق است دویم نفس خود رامطمئن کرده باشد سیم مردم و شیطان بدانند لغزش نمیکند چهارم این بود که بامتحان شیطان رفته خالص بیرون آمد اگر چه جلال خداوند و روح القدس نازل شده بود و امر از خدا رسیده بود ولی چون از امتحان بیرون نیامده بود و پیغمبر عصر کاملاً معزول نشده بود از خود رائی نمیگفت مثل این‌که شیطان هرچه اورا امتحان کرد یك کلمه از قول خودش چیزی نگفت همه را گفت در کتاب پیش همچو نوشته است خدای خود را امتحان مکن ایضاً فرموده مسطور است که خدا را بپرست غیر را سجده مکن همه را مسطور است مکتوب است نوشته‌شده است فرمودند نفرمودند همچو هست یا همچو میگویم یکی یکی اسم برده است در این آیات هم پرستش و ستایش عیسی واضح است هر ذیروحی میفهمد هرکس یکدفعه بگوید خدا را ستایش میکنم ثابت است عبودیت او و حال آنکه عیسی جز عبودیت اظهاری نکرده است اگر عیسی روح الله است و خداست بتصوّرعیسوی خدائی که دراین مایه وماده و هیکل عیسوی بود امتحان شیطان لازم نبود ابلیس مخلوق خداست بلکه مخلوق‌مردود خداست مخلوق محاط است خالق‌محیط‌محاط‌محیط‌را و مخلوق خالق را امتحان نمیکند نزول روح القدس وآواز لازم نیست اقرار بر عدم تکمیل لازم نیست بعقیده بعضی ازعیسوی ها بعد از آنکه عیسي را باراده خودش بصدمهٔ گرسنگی وبه امتحان شیطان امتحان کرد خالص ازامتحان بیرون آمد فوراً یحيي برحسب ظاهر گرفتار شد و برحسب باطن از پیغمبری معزول و عیسی مبعوث و از آنروز ندا کرد بازگشت کنید بسوی خداوند که حکومت خدا نزدیك است چون یحیی خودش هم فرمود عیسی از من تواناتر است بعد

ازتکمیل عیسی وازامتحانات شیطان بیرون آمدن وخالص بودن عیسی یحیي بلافاصله معزول و عیسی منصوب شد

پیغمبری عیسی

اولا از آیاتی که پیش نوشتیم ملاحظه فرمودید معلوم وواضح است پیغمبری ایشان بعلاوۀ آن ها مکرر فرموده است و شاهد آورده است که خدا مرا فرستاده است ثابت است فرستاده یعنی پیشوا. رسول وپیغمبر گفته است دیگرچه بفرمایند فرستاده رسول است وپیغام آور هیچ یك ازاین ها خدا نشده ونمیشود ازکلمات دیگر آن حضرت معلوم است بعلاوه دلیل که می نویسیم لفظاً هم خودشان هم شاگردهایشان هم مردم پیغمبر گفته اند ومخاطب ساخته اند این است قول مردم و حواریون و خود حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام

اول

انجیل لوقا باب ۱۷ آیه ۳۹ پیغمبر گفتند

ایضا

انجیل لوقا باب ۷ آیه ۱٦ خدا برقوم خود نظر کرده پیغمبري کلان در میان مبعوث کرده است

ایضا

انجیل لوقا باب ۹ آیه ۱۷ کوری را شفا داد کور گفت او پیغمبر است

ایضا

انجیل لوقا باب ۱٦ آیه ١٤ گفتند به تحقیق همین است آن پیغمبر که لازم بود بجهان بیاید اگر بگویند این قول مردم است میگوئیم چندین جا ازضمیر مردم خبر داده شد بآنها جواب دادند این جا که حضوراً گفتند خودشان شنیدند نفرمودند من پیغمبرنیستم خدا هستم بلکه شنیده قبول کردند

ایضا

انجیل لوقا باب ٢٤ آیه ۱۹ حواریون گفتند نقل عیسی تاجری است که پیغمبر بود این فرمایش حواریون بعد ازبرخواستن عیسی ازقبر است که درحال حیات و ممات پیغمبر خوانده شده است

الفاظ اقا خداوند واستادی هرسه بمعنی بزرك است حضرت عیسی مثلی زده است هر چهار انجیل نوشته اند از قول خود حواریون ثابت است خداوند و آقا استاد

بمعنی بزرك است این است انجیل لوقا باب ۱۹ آیه ۱۲ شخص شریف بقصد سفر دوری روان شد آیه ۱۳ پس دو تن از بندکان خود را خوانده ده قنطار بانها داد آنها را گفت تا بازگشتم معامله کنید آیه ۱٥ مراجعت کرد غلامان خویش را که زر بآنها داده بود فرمان داد که در آیند هر یك چه منفعت نموده است آیه ۱٦ پس غلام اول آمد گفت ای (آقا) یك قنطار تو ده قنطار نفع نموده انجیل متی باب ۲٥ آیه ۲۰ و ۲۱ غلام اول گفت (خداوند) یك‌قنطار تو ده قنطار نفع نموده پس (خداوند) وی را گفت درخوشنودی (خداوند) خود داخل‌شد لوقا (آقا) متی(خدا) غلام (خدا) اربابهم (خدا) میکوید (انجیل‌لوقا باب ۱۹ آیه ۱۸) غلام دیگر آمد گفت ای آقا یك قنطار تو پیدا نمود پنج قنطار اینجا آقا میگوید انجیل متی باب ۲۰ آیه ۳۲و۲۳ آنکه دوقنطار گرفته بود پیش آمد گفت. خداوندا دو قنطار بمن دادی اینك جز آن دو قنطار دیگر تحصیل نمودن پس. خداوند وی را گفت ای ملازم درخوشنودی خداوند خود داخل شو این خداوندا میگوید انجیل لوقا باب۱۹ آیه۲۰ دیگری آمد گفت ای آقا اینك یك قنطار تو موجود است) این جا آقا میگوید (انجیل متی باب ۲٥ آیه ٢٤ پس آنکه یك قنطار گرفته بود آمد گفت ای آقا اینك قنطار تو موجود است. متی بعد از چند جا خدا گفتن اینجا آقا میگوید این دو انجیل دو نفر حواری است آن یکی آقا میگوید آن دیگری خداوند. هم نوکرها باو خداوندا و آقا خطاب کرده است هم انجیل نویسنده هرجا آن شخص را از قول حضرت عیسی مخاطب ساخته است یکی از حواری ها آقا میگوید حواری دیگر خداوند میگوید درمتي دوجا همان شخص را خداوندوی‌را گفت درخوشنودی خداوند خود داخل شود نوشته است خود راهم خداوند خوانده است اولا متی که در چند آیه آن شخص را بخداوند مخاطب کرده در آخرآیه ٢٤ آقا نوشته چه طور مینویسد آقا پس لفظ خداوند در یکی دو جا اسباب لغزش نمی شود اگر عین لفظ و فرمایش حضرت عیسی است چرا یکی آقا و یکی خداوند مینویسد و حال آنکه خطاب هر دو به یك نفر و یك مثل است ثانیاً اطلاق بندگی مخصوص ذات بی چون حضرت احدیت است چطور لوقا

مینویسد ده نفر از بنده کان خود را خواند پس لفظ خداوند تبارك‌را با خداوند به معني صاحب تمیز ندادن بسیار خبط است چنانچه حضرت عیسی میفرماید به من کفر گفتن عیب ندارد بخدا کفر کنند عفو ندارد

پس ثابت شد به هرکس خداوند میگفتند بمعنی بزرك و صاحب بوده است نه خدای بی‌شریك انجیل یوحنا باب ۱۱ آیه ۱۲ شاگردانش گفتند ای آقا. انجیل یوحنا باب ۵ آیهٔ ۷ گفتند آقا (انجیل مرقس باب۹ آیه۷ استاد) (انجیل مرقس باب ۱۰ آیه ۱۷ بعیسی گفتند استاد) (انجیل مرقس باب ۱۰ آیه ۳۵ حواریون گفتند استاد) (انجیل مرقس باب٤ آیه ۳۸ حواری گفتند استاد) (انجیل مرقس باب ۸ آیه ۲٤ حواری گفتند مخدوما) (انجیل مرقس باب۱۳ آیه اول حواری‌ها گفتند استاد) (انجیل لوقا باب۷ آیه ٤۰ شمعون گفت ای استاد) (انجیل لوقا باب۵ آیه ٤۵ حواری گفتند مخدوما) (انجیل مرقس باب ۹ آیه ۳۸ استاد گفتند) (انجیل لوقا باب۹ آیه ۲۳ مخدوما) (انجیل لوقا باب ۹ آیه ٤۹ حواری گفتند مخدوما) (انجیل لوقا باب۷ آیه ۱۳ استاد گفتند) (انجیل لوقا باب ۱۳ آیه ۲۲ آقا گفتند) (انجیل باب ۲۰ آیه ۲۱ استاد گفتند)

خطاب دیگران باز هم هست خطاب خود حضرت عیسی به خود شان پیغمبری واستادی و غیر زیاد است در کتاب فیض روح القدسي اگر بخواهم بنویسم مطول میشود به مختصر قناعت شد اگر لازم و مقتضی شد چاپ خواهد شد

فرزندی عیسی

انجیل مرقس باب ۹ آیه ۷ ناگاه ابری بر آن‌ها سایه انداخت که صدائی از آن ابر گفت این است پسر محبوب من اورا بشنوید یکی هم در اول غسل تعمید از یحیی گرفت آوازی آمد این است پسر من دوجا

خود عیسی هم همه جا فرموده است مرا پدر فرستاده است حضرت عیسی باهمان توانائی وآن روح یاخدائی هرچه تصور بفرمائید که درعیسی بودکه آوازی ازابر گفت این‌است پسر محبوب من این‌صدا ازکجا بود وکی بود که معرفی میکند این پسر من‌است اورابشنوید معرف معروف نمیشود شراکت ندارد صدا کننده شنیده نمیشود پسر پدر نمیشود شراکت درجسم ندارند درمال دنیوی ممکن است (آنرا هم نه درقرن

بیستم) میفرماید او را بشنوید یعنی قول و پیغام من است اوراست میگوید حضرت عیسی همه جا همین را فرموده است

آنچه پدر شما فرموده است لااله

انجیل متی باب ٦ آیه ۱ پدر شما که در آسمان است انجیل متی باب ٦ آیه ٤ پدر شما انجیل متی باب ٦ آیه ٦ پدر خودرا که در خفاست انجیل متی باب٦ آیه ۸ پدر شما انجیل متی باب ٦ آیه ۹ امر میکند بمردم بگو ای پدر ما که در آسمانی انجیل متی باب ٦ آیه ۱٤ پدر آسمانی شما باب ٦ آیه ۱۵ پدر شما انجیل متی باب ۱٦ آیه ۱۸ پدر خودرا که در خفا میباشد بازهم هست خوب این ها چیست هیچ نمینویسم بوجدان وانصاف قارئین میگذارم آخر دوجا پدر گفتن زائیده خدا نمیشود بعد خدا بشود

فرمایشات حضرت عیسی خطاب و اقرار بخدائی

خدای تبارك انجیل مرقس باب ۱۳ آیه ۲۹ عیسی در جواب فرمودند احکام این است ای اسرائیل خداوندی که خدای ما است یك خدا است این‌جاحضرت عیسی با نفس مسیحائی شهادت میدهد تغنم نیست خدائی که خدای ما است یکی است انجیل متی باب ۱۱ آیه ۲۵ خدای آسمان و زمین تورا ستایش میکنم ـ انجیل یوحنا باب ۱۷ آیه ۳ که تو خدای واحد حقیقي هستی ـ انجیل لوقا باب ۱۸ آیه ۱۹ خود حضرت عیسی مردم را منع میفرماید بمن نگوئید نیکو زیرا نیکو یکی است و اوخداست آن منع مردم این اقرار صریح حضرت عیسی که خدا یکی است سه نیست و من خدا نیستم خدای و امر حقیقی و تغنم اگر بگوئیم ما و مخلوق همه باید تحت تغنم باشیم این نمیشود وکفراست وحال آنکه لفظ خدارا ثابت کردیم که بزرك و آقا است معهذا میفرماید حتّی در نیکو گفتن هم منع میکند این همه دلیل بر عجز خود در مقابل خدا واحد حقیقی بس نیست پیش عرض شد حضرت عیسی هیچ وقت خودرا بالاتر نفرموده مثل پیغمبر مسلمان ها (انا بشرا مثلکم) بلی تفاوت عیسی با مخلوق خیلی خیلی است او روح الله است پیغمبر است پیشوا است نجات دهنده خلق است

الاالله

لفظ خدا را که بمعنی بزرك است ثابت کردیم هستی خدا را ثابت کنیم عجب

از بنده نیست عجب از مردم است که بشر را میبرند خدا میکنند ولی از شبلی خجالت میکشم که شبلی را وقت احتضار گفته که کلمه توحید لا اله الاالله بگو خندید گفت من غیر از خدا نمیدانم نمی بینم غیریکـه هیچ نیست چطور نفی کنم او را ثابت کنم ماهی غیر از آب نمیداند نمی بیند جز او هیچ نیست از اثبات مستغنی است والا خوب فرمود معدوم چطور اثبات هستی واظهار وجود میکند لابدم در جواب عیسوی‌ها باین زبان ها اول عدم لفظ خدا بعد ازتورات فریاد خدا را کـه من هستم با من دیگری نیست و نخواهد بود اگر چه وقتی غیر خدا نیست شد وبود خدا ثابت است ولی لااله الاالله مشروعی گفته باشم که اول کلمه اسلام است واول وآخر هر مذهب و هر مقصود

انجیل متی باب ۲۱ آیه۱۳ حضرت عیسی امر میکند بمردم که از خدا استغاثه کنید مارا درمعرض آزمایش میاور بلکه ازشریر خلاصی ده زیرا ملك وقدرت تا ابد از آن نوبت اماده

اولاً خودش بمردم راه نمائی میکند از خدا استغاثه میکند درحال حیات‌خود حق استغاثه را از خود دور و بخدا محول میکند چرا زیرا ملك و قدرت و جلال تا ابد از آن اوست آمین ثانیاً لفظ تا ابد را میفرماید در قدرت و جلال در خدا میگوید کـه عیسوی نگوید عیسی رفت خدا شد یا شریك است نعمت ستایش سزاوار خدای تبارك است نه من بشر که خودم هم او را ستایش میکنم زیرا جلال و قدرت تا ابد از آن اوست و آمین هم میفرماید

انجیل یوحنا باب ۱۷ آیه ۳ عیسی بخدا عرض میکند حیات ابدی این‌است که از تو که خدای حقیقی وواحد هستی واز عیسی مسیح که تو اورا فرستادی واقف باشند اینجا خود عیسی اقرار صحیح بوحدانیت خدای حقیقی کرده و خود را فرستاده معرفي کرده‌است منیت را از میان بر داشته است شریك قرار دادن وخدا خواندن هیچ مناسبت ندارد ازانجیل بس‌است چند آیه ازتورات بنویسم سفر تورات متی باب ۳۲ آیه ۳۹ الحال به بینید که آن من هستم و با من خدائی دیگری نیست من میراننده من زنده کننده من التیام دهنده ام و از دستم رهاننده نیست

چیزهائی باین واضحی و فرمایش باین صریحی را من چه بنویسم و معنی کـنم فریاد میزند حالا به بینید با من دیگری نیست فردا هر مذهب یکی را بغل من نگذارد یکی شریك با من نشده بلکه من نشود

سفر تورات مثنّی باب ٤ آیه ۳۹ پس امروز بدان و در دل خود اندیشه کن که خداوند در آسمان علیا و زمین سفلی خداوند است دیگری نیست ایضاً شاهد و فرمایش خدا است

سفر تورات مثنّی باب ٤۲ آیه ٤۰ باز خدا میفرماید و اصراری دارد دست‌خود را باسمان بلند کرده میگویم من ابداً زنده هستم آری بخدا کل شیئی هالك الاّ وجهه سفر تورات مثنّی باب ٤ آیه ۳۵ ترا مرئي شد تا آنکه بدانی خداوند خدا است و سوای او دیگری نیست کتاب اشعیاه باب ٤٤ آیه ٥ مرا بکه تشبیه و مساوی و تمثیل خواهید نمود که با هم مشابه باشیم این آیه جواب تمثیل‌ها تشبیه ها تغنم همه را میدهد آخر ذره‌را چه مشابهت با تمام عالم علوی و سیارات است حباب کوچك چه مشابهت با دریا ها دارد از سی و شش کشف به همین سه چهار قناعت میکنم همه جا همین فریاد خدا است که من هستم

معجزه‌عیسی

انجیل باب ۱۲ آیه ۳۸ آنگاه چند تن از نویسندگان و فریسیان بعیسی گفتند ای استاد از تو خواهش آیتی داریم آیه ۳۹ عیسی آنها را جوابداد گفت‌طبقه شریر زناکار آیت را جستجو مینمایند و جز آیت یوناه (یعنی یونس) پیغمبر هیچ آیتی بوی داده نخواهدشدیهٔ ٤۰ چه بوضعی که یوناه سه شبانه روز در شکم ماهی ماند فرزند انسان هم چنان سه شبانه روز در شکم زمین خواهد ماند اگرچه‌عیسوی از قبر بر خواستن عیسی را بعد از سه روز مـدرك قـرار داده است ولی این فرمایش راجع است بزمان و زمانها و نیم زمان که میفرمایند و البته‌تشریف خواهند آورد و بچهار مرغ هم اصلاح خواهد شد ولی ما در معجزه حضرت عیسی شکی نداریم مرده زنده کرد کور ـ کر ـ برص را شفا داد از حضرت پیغمبر هم‌معجزه خواستند چند جای قرآن و فرمودند یعنی خدا فرمود ای محمد قل انما انا بشراً مثلکم یوحی الیه پیغمبر لازم نیست معجزه داشته‌باشد شریعت او معجزه‌است علوم اولین و آخرین را هم لازم نیست بداند شعبده بازی میخواهید در دنیا

پر است میرزا ملکم‌خان ایرانی وخیلی ازفرنگیهـا داشته ودارندمعجزه برای‌چه‌برای اینکه یکنفر ایمان بخدا و پیغمبر بیاورد و فرمایشات او را قبول کند که جز دنیا و آخرت‌همان شخص خوش‌ورستگار باشد دیگران هم‌راحت باشند فرمایش‌اووشریعت او معجزه‌است‌والا خداوند برتوحید کسی محتاج نیست گرجمله کاینات کافر گردند بردامن کبریائیش ننشیند گرد هرکس‌بفرمایش حضرت‌عیسی‌ششصدسال‌وبفرمایش حضرت محمّدی هزاروسیصدسال‌اگر رفتار کنند که بالاتر ازعقول زمان خودشان‌است هم‌خودشان راحت هم مردم راحت هستند معجزه اینها همان فرمایشات است و شریعت مثل اینکه‌عیسی فرمود پدر در من است واو این حرف ها را میزند و او این کار هـا را میکند فرمانی که بمن داده است چنین است

صحیح است درپس آینه طوطی‌صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگومیگویم اگر فرمایش ایشان معجزه و وحی نباشد مطبوع طبع نبوده پیرو نخواهد داشت وانگهی معجزه چیزی نیست که باید مردم ایمان بیاورند در جواب عالم بیروتی خیلی مفصل نوشته ام که حضرت موسی از ید بشری معجزه ملکوتی بظهوررساند چوب خشك را روح نباتی که از او خارج شده بود بچوب خشك عودت دادبعد روح حیوانی باو داد اژدهائی بآن عظمت و آن نیش شد معجزه‌شأن پیغمبر نیست در صورتی عیسی‌صریح میگوید این قدرت را خدا بمن داده است و پدر در من است او این کار ها را میکند مثل این که خود عیسی فرموده هر کس اعتقاد داشته وبحرف‌های‌من‌ایمان‌بیاورد هرچه بخواهدمیکند همان کارهائیکه‌من‌میکنم اوزیادترمیکندمثل‌اینکه‌حدیث نبوی است‌عبدی اطعنی اجعلك‌مثلي‌انا اقول نشیٔ کن فیکون‌انت تقول نشیٔ کن فیکون‌حضرت عیسی باز فرموده است‌انجیل متی باب ۲۱ آیه ۲۱ عیسی بمخالفین جواب فرمود بدرستی بشما میگویم اگر اعتقاد آرید و شك ننمائید همین را که بدرخت انجیر واقع شد خواهید نمود بلکه این کوه کوه را بگوئید که برداشته بدریا افکنده شود خواهد شد (چون عیسی بدرخت انجیر فرمود خشك شود خشك شد) انجیل یوحنا هراینه بشماراست میگویم آن کسی که بر من ایمان آورد این کارهائیکه من میکنم او بیشتر بلکه بزرگتر از این خواهد کرد (این جا است که شاعر میگوید

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

دیگر چه بگویم باقی را خودتان ملتفت باشید معجزه انبیا اولیای مسلمان ها را که اعتقاد ندارید شاهد بیاورم تورات را که کتاب آسمانی و مدرك و شاهد شما است که اقرار دارید یك فقره از تورات می نویسم و ختم میکنم گفتگوی معجزه را (تورات کتاب دوم ملوك باب ٥ آیه یك نعمان نامی (معروف) سردار لشکر ملك روم مبروص بود آیه ٤ باو گفته پیغمبری در شومرون است که برص را شفا میدهد آیه ۸ نعمان تهیه سفر دیده عازم نزد الیشاع شد آیه ۹ پس نعمان با اسبان و عراده هایش به دهنه خانه ایستاد آیه ۱۰ و الیشاع درتوی خانه بدون اینکه بیرون بیاید قاصدی نزد نعمان فرستاد گفت برو و خویشتن را در رودخانه اردن هفت مرتبه شست و شو نما و گوشت تو بر خواهد گشت و پاك خواهی شد آیه ۱۱ نعمان غضبناك شده میرفت و میگفت که اینك با خود گفتم که البته نزد من بیرون آمده خواهد ایستاد و باسم خداوندش استدعا خواهد کرد و مقام و مبرص را با دستش مس خواهد نمود و مبرص را شفا خواهد بخشید آیه ١٤ پس نعمان آمده در اردن هفت مرتبه موافق کلام مرد خدا غوطه خورده گوشت او مثل گوشت طفل کوچك باز آمده پاك شد این معجزه الیشاع که بالا ترین معجزها بود یك معجزه هم از الیشاع بنویسم از کتاب فیض الروح قدسی باقي را بگذارم بعد از مردن خود یا بوقت مقتضی آن این است

تورات کتاب دویم ملوك باب ٤ آیه ۲۰ طفلی مرد آیه ۲۷ مادر طفل نزد الیشاع آمد آیه ۲۸ به الیشاع حالی کرد پسرم مرده است آیه ۲۹ الیشاع بآدم خود گفت چوب دستی مرا بردار بدست بگیر و چوب دستی مرا بروی طفل بگذار زنده میشود آیه ۳۰ مادر طفل عرض کرد تو را وا نخواهم گذاشت پس الیشاع با او رفت آیه ۳۲ بخانه طفل مرده بود آیه ۳۵ الیشاع خود را بروی مرده انداخت زنده شد در دو دفعه نه التماس کرد نه دعا یك دفعه بیرون هم نیامد یك دفعه بآدم خود میگوید چوب دستی مرا ببر روی طفل بگذار زنده میشود این ها چه لغزشی است از این قبیل در تورات زیاد است گویا الیاه است گفت امسال باران نمیبارد مگر بحرف من گندم نمیروید بحرف من حضرت عیسی همه را راجع بخدای‌اسمان میکرد و اگر یك کلمه از این حرف ها میزد چه میشد چرا این را خدا نمیکنند شانی قرار نمیدهند اسمی هم نمی برند

اگر چه مفصل میشود ولی از چهل کشف برای نمونه از روح الله هم چند کشف نوشتن لازم است   کتاب دویم ملوك تورات باب ۱۵ آیه ۱ آنگاه روح خدا بغریاه پسر اودیت نازل شد این همان روح خدا است روح دیگر یا روح عالی دانی که ندارد

کتاب دویم ملوك تورات باب ۲٤ آیه ۲۰ پس روح خدا بذکر یا یهو یاداء کاهن نازل شده

کتاب اشعیاه باب ٤۲ آیه ٥ خداوند آسمانها و گسترنده آن آنکه زمین و آنچه مي روید پهن میسازد و نفس بقومی که در آن است میدهد و روح بر کسانی که در آن ساکن هستند میدهد   این جا روح به همه مخلوق داده شد معلوم است قل الروح من امر ربی

سفر تکوین فصل ٤۱ آیه ۳۸ فرعون به بندگان فرمود آیا امکان دارد که مثل این مرد که روح خدا دراوست یافت شود   وقتی فرعون حضرت یوسف را دید خیلی خوشکل است خوشکلی را دریوسف روح خدا میگوید روح خدا در تورات و انجیل به همه چیز گفته میشد کتاب دویم ملوك فصل ۲ آیه ۹ ایلیساه بالیشاع آدم خود گفت پیش از آنکه ازنظر تو برداشته شوم چه برای تو بجای آورم مسئلت نما الیشاع گفت تمنا انکه واقع شود دو مقابل روح تو برمن مؤثر شود یعنی روح خدا که درتواست دومقابل برمن نازل شود به بینید روح چقدر ارزان شده که آدم الیساه دو مقابل روح آقای خود را تمنا میکند بعد ازآنکه روح به همه نازل میشود بعد ازآنکه خداوند خدای ارواح باشد چطور حضرت عیسی را خدا یا شریك یا مع میدانند نمی دانم از چهل و شش کشف همین چهار بس است

از عبادت عیسی دوسه فقره نماز را مینویسیم

انجیل لوقا باب ۱۱ آیه ۱ هنگامیکه او یعنی عیسی در مکانی از امکنه نماز میگذارد چون نمازش تمام شد

انجیل متی باب ۲٦ آیه ۳٦ انگاه عیسی بموقعی که به کیسمان مسمی بود آمد شاگردان خود را فرمود شما درانیجا بنشینید تا من رفته درآنجا نماز بگذارم

انجیل مرقس باب یك آیه ۳٥ و سحرگاهان قبل از صبح برخواسته بیرون

شتافته و در ویرانه به نماز مشغول گشت

انجیل مرقس باب ٦ آیه ٤٦ پس آنها را یعنی شاگردان خود را رخصت داده بجهت نماز گذاردن به کوهی صعود فرمود

انجیل لوقا باب ٥ آیه ۱۷ ولیك عیسی در صحاری بدعا مشغول بود

باری اگر خدا است نماز برای کی میکند التماس وزاری در وقت گرفتاری نزد کی میکرد نماز عیسی اقرار قولی و فعلی است از عبد نزد خداوند تبارك عبادت واضح شرح و توضیح لازم ندارد و خودتان تصور و تصدیق بفرمائید نماز را چه کسی نزد چه کسی میکند چطور عالم بیروتی میفرماید سه هستند که تقسیم و مجزا نمی شود پس حضرت عیسی نه خداست نه جزواغنوم آقنوم است پیغمبر است روح الله است فرستاده خدای تبارك برای راهنمائی خلق و نجات دهنده خلق این هم بس است بر خواستن از قبر و دعوت و بعد از خودشان و اختلافات و غیره و غیره را میگذاریم برای بعد

اثبات نبوت محمدی موافق فرمایشات خدا و موسی و عیسی در تورات و انجیل

خبرهائیکه عیسی داده است هر جا کشتن و یاقتل حضرت عیسی نوشته شود باعتقاد عیسوی هااست   وخبرهائیکه ازرفتن خود وحکم جاری شدن برئیس این جهان وآمدن پیغمبردیگر را بعد ازخود بلفظ رئیس این جهان وفرزند انسان که خود را هم بهمین لفظ ها مخاطب میداشت با ملائکه خویش یعني جانشین و امام ها که از نسل خویش است و اینکه آن پیغمبر از خودش چیزی نمی گوید وحی باو میرسد هر چه را باید بگوید و بر اینکه دیگر حق سؤال از من ندارید هر چه می خواهید از او

بخواهید و تا ابد با شما خواهد ماند و خبر دادن عیسی که آن پیغمبر اوّل بصدق و راستی و بعد با شمشیر مخلوق را هدایت میکند و او مرا جلال میدهد و او در حق من شهادت میدهد و فرمایش صحیح خدا در تورات که از نسل اسمعیل پیغمبری می آید و برمز اسم او را فرمودن که محمّد است و لازم بودن آمدن پیغمبر و تکمیل شریعت گذشته‌را این است آیات و فرمایشات عیسی که دلیل واضح این مطلب است

کشف اول

انجیل یوحنا باب ۱۲ آیه ۳۲ اکنون براین جهان حکم می شود اکنون رئیس این جهان افکنده خواهد شد عیسی خبر رفتن خود را بحواریون و مخلوق میدهد و خود را رئیس این جهان فرموده است و صحیح است پیغمبر هرزمانی رئیس جهان است می فرماید من رئیس جهان هستم افکنده یعنی بعقیده عیسوی کشته خواهم شدمعلوم شد عیسی رئیس جهان بود افکنده‌شد ببینیم باین لفظ خبر آمدن پیغمبر بعد را میدهد یا خیر چون پیغمبر لازم است وقت رفتن خبر پیغمبر بعد را بدهد بلی داده است و مکرر خبر داده و فرموده است این است

کشف دویم

انجیل یوحنا باب ١٤ آیه ۲۹ حالا قبل از وقوع بشما خبر دادم تا که چون وقوع یابد باور کنید آیه ۳۰ دیگر بسیار با شما گفتگو نخواهم کرد زیرا که رئیس این جهان مي آید ودرمن جهان حصه ندارد صدق یا روح‌الله که خود را رئیس جهان فرموده و بهمین لفظ مکرر خبر آمدن پیغمبر دیگر را که رئیس جهان است داده تاکید هم کرده که وقتی آمد باور کرده قبول کنند آیه اول صریح تأکید میکند که قبل از وقوع بشما خبر دادم که وقتی رئیس جهان آمد باور کنید واضح است عیسی دانسته است که تردید پیدا کرده بلکه صریح است که شما باور نخواهید کرد ولی قبل از وقوع بشما خبر دادم که باور کنید مثل اینکه هرپیغمبری آمد گفت من همان پیغمبری هستم که پیغمبر شما خبر داده است قبول نکردند مثل خود عیسی که هرچه به یهودی ها گفت من همان هستم که تورات خبر داده است بدلایل خیالی وبعضی ملاحظات لازمه نفسانی قبول نکردند در جهالت ماندند

بعد از تأکیدات وسفارشات بقبول کردن پیغمبر بعد که‌خاتم انبیا باشد آنوقت می فرماید دیگر با شما بسیار گفتگو نخواهم کرد یعنی حق دعوت من تمام شده است و عمر من بآخر رسیده است باین جهت دیگر حق گفتگو ندارم زیرا که رئیس این جهان می آید و درمن دیگر این جهان حصه ندارد صریح اول رفتن خود را بعد تاکیدات قبول کردن پیغمبر آتیه را فرموده این تفصیلات برای چه بوده زیرا که رئیس این جهان می آید و این جهان در من حق و حصه ندارد

کشف سیم

انجیل متی باب ۱۰ آیه ۲۳ و چون در این شهر شما را زحمت دهند بدیکری فرار نمائید بدرستی بشما مي گویم که شهر های اسرائیل را تمام نخواهید کرد که فرزند انسان خواهد آمد نمیدانم عیسوی این را بچه تاویل کرده است اگر این فرمایش عیسی مخصوص حواریون است وفرزند انسان مقصود خودشان بود که از قبر برمی خیزد حواریون شهری نرفته بودند که عیسی آمد یعنی روز دویم بگفته حواریون بر خواست این شهر های اسرائیل تمام نکرده نمی شود اگر مخصوص بحواریون است که دعوت آن ها در شهر ها تمام نشود عیسی می آید آن هم که‌نشد زیرا حواریون دعوت کردند مردند و فرزند انسان نیامد اگر آمده است درحال حیات حواریون یا روز سیم برخواستن را عیسوی آمدن حساب مي کند دیگر حالیه چرا منتظر عیسی است پس فرزند انسان که فرموده است همان خاتم انبیا است شهرهای اسرائیل را تمام نکرده یعنی مذهب عیسوی شهرهای اسرائیل‌را تمام نکرفته ومذهب عیسی‌درشهرهای اسرائیل تمام منتشرنشده‌فرزندانسان که خاتم انبیا باشد خواهد آمد و اینکه بعد ازاین خبر فوراً می‌فرماید (آیه ۲۲ نه شاگرداز معلّم خود افضل است ونه خادم ازمخدوم خود) واضح است یعني فرزند انسانیکه می آید ازمن‌افضل است وقتی فرمایشات حضرت عیسی و محمّد علیه السلام را موازنه می کنیم می بینیم عیسی صحیح فرموده است همین طور است چه معجزه هر دو کلام آنها است هر بیننده می فهمد که عیسی راست فرموده است

کشف چهارم

(انجیل یوحنا باب ۱٦ آیه ١٤ و او مرا جلال خواهد داد زیرا که او آنچه را از آن من است خواهد یافت و شما را خبر خواهد داد) اولاً لفظ او بجز

من است و بجز عیسی بود پس او همان خاتم انبیا است که خبر داده است ثانیاً (مرا جلال خواهد داد) بخدا قسم جلال دلخواه خود عیسی همان است که پیغمبر خبر داده است روح الله و عبد الله ثالثاً (او آنچه را از آن من است خواهد یافت) یعنی همان ارادهٔ خدا و فرستادن خدا و آن امر خدا که در من است در او هم خواهد بود سابقاً نوشتیم از بدو خلقت عالم هر پیغمبری آمده است و هر ولی بعد بیاید همه گی را یك حکم و یك امر است از جانب یکی باقتضای زمان و زبان اصل مطلب اول شناختن خدا بعد سلوك با نوع خود است پیغمبر یعنی پیغام آورنده از جانب خدا و مقصود خدا هم همین دو فقره است از فرستادن پیغمبرها و خلقت این عالم اگر جزئی تغییری دارد از زمان است و الا تا انقراض عالم خدا یکی حکم یکی است رابعاً میفرماید (شما را خبر خواهد داد) واضح است چیزی را خبر میدهند که نداند و الاّ چیزی را که بدانند خبر داده نمیشود پس خبر خواهد داد یعني آنچه را که شما نمیدانید و لغزش کرده اید خبر میدهد همان است که خبر دادند مختصر فرمودند این هم مفصلش کـه فقیر شرح داده است پس معلوم شد عیسی (او) می فرماید یعني به‌جز من است و او خاتم انبیا است و امریکه در من است او خواهد یافت یعني آن پیغمبری و رئیس جهانی و تسلي دهندگی که بامر خدا در من بود باو کـه خاتم انبیا باشد داده شده و او خواهد یافت و او بجز من است

کشف پنجم

(انجیل یوحنا باب ١٤ آیه ٢٤ می فرماید آنکس که مرا دوست ندارد و کلام مرانگاه نخواهد داشت و حال آنکه کلامی که می شنوید از آن من نیست بلکه از آن پدری است که مرا فرستاده است آیه ٢٥ من این سخن ها را چونکه نزدیك شما بودم بشما گفتم ٢٦ لیکن آن تسلي دهنده یعنی روح القدس که پدر او را باسم من خواهد فرستاد همان شما را هر چیز خواهد آموخت و هر چه من شما را گفتم بیاد شما خواهد آورد) اولاً مي فرماید (آن کس که مرا دوست ندارد کلام مرا نگاه نخواهد داشت و تغییر خواهد داد) و حال آنکه میفرماید (آنچه میشنوید از من نیست از خداوند است کـه مرا فرستاده است) تهدید می فرماید که کلام خداوند است تغییر ندهید فرموده است من نزد شما بودم این

سخنها را بشما گفتم ولی آن تسلی دهنده هر چیز را بشما خواهد آموخت و هر چه من بشما گفتم بیاد شما خواهد آورد معلوم است و صریح است هرچه عیسی می فرموده است میدانسته است مردم ملتفت نمی شوند عیسی چه میفرماید آن است که میفرماید آن تسلی دهنده هر چیز را بشما خواهد آموخت و هرچه من بشما گفتم بیاد شما خواهد آورد که این است نه آنکه شما فهمیده اید خاتم انبیا مختصر و لبّ مطلب کـه خیر الکلام قل دول است فرمودند باز عیسوی نداند و در لغزش خود باقي باشد خود داند با فرمایشات عیسی و خدای عیسی

کشف ششم

انجیل متی باب ١٦ آیه ٢٧ می فرماید فرزند انسان در جـلال پدر خود با ملائکهٔ خویش خواهد آمد و آنگـاه هرکس را بروفق عمل او جزا خواهد داد ایضاً آیه ٢٨ بدرستي بشما می‌گویم که درایستادگان این جا کسانی می باشند که تافرزند انسان را درحالتیکه در ملکوت خود مي آید مشاهده ننمایند ذائقه مرگ را نخواهند چشید اولا سابقاً عرض شد وواضح است فرزند انسان یعنی انسان کامل انسان کامل پیغمبر خداست و برتر از همه مخلوق پس این فرزند انسان خاتم انبیا است واین ملائکه خویش دوازده امام بر حق است که خبر داده اند پیغمبر خبر پیغمبر را میدهد واتفاقات دور را دیده می فرماید ثانیاً این جا صریح می فرماید از ایستـادگان این جا نمی میرند تا فرزند انسان را مشاهده ننمایند اگر اعتقاد عیسوی این است بعد از این خواهد آمد چه طور فرموده اند ازایستاده گان اینجا تا مشاهده نـکنند نمی میرند اگر اعتقاد عیسوی این است که بعد از سه روز بر خواست و آمد همان بود که فرموده بودند حواری هم مشاهده کردند فرضاً برخواست آنجا با ملائکه خویش ندیدیم یعنی نه نوشته اند که ندیدیم همان طور که پیش بود دیدند ونشناختند دیگر نه جلالی داشت نه ملائکه همراه نه کسی را بروفق عمل اوجزائی داد فرضاً آمد همه اینها را هم کرد و دیدند دیگر عیسوی حالا چرا منتظر آمدن عیسی است پس این است که فرموده اند فرزند انسان که مراد پیغمبر باشد در جلال پدر خود با ملائکه خویش خواهد آمد فرزند انسان پیغمبر درجلال پدر خود پدری خدا هم درحق همه مخلوق که خود عیسی فرموده است همان پدر معلوم است پدر

خاتم انبیا هم هست در جلال یعنی در برگزیدگی پدر یعنی ازجانب خدا مجلّل است هر پیغمبری جلال خدا با اوست که پیغمبر است جلال خاتم انبیا هم ظاهراً معلوم باطناً هم یك نفر دعوت کرد وپیش برد معلوم و ثابت است اینکه فرموده است باملائکه خویش قدری ملتفت باشید وانصاف بدهید یعنی ملائکه که از نسل خویش باشد اولا دیگری که ملائکه ندارد که اختصاص بخویش داده است که عیسوی بگوید ملائکه خودش را گفته ملائکه دیگری را نگفته است اگر عیسی میآمد ملائکه خویش‌را هم می آورد ملائکه او وخدا جداجداست که عیسی ملائکه خود را می آورد نمیدانم اگر عیسی خداست ملائکه همگی مال خداست دیگری ملائکه ندارد که عیسی بگوید من ملائکه خودم را به‌جنك می برم پس این طور است و این اختصاص که داده است یعنی از نسل خویش پس فرموده است فرزند انسان که خاتم انبیا باشد با دوازده امام که ملائکه و از نسل خویش است یعنی از نسل این ها که ازپسر عموی این ها باشد(که بعد ملاحظه) خواهید فرمود نیاید با شمشیر و گناه و صدق مردم را دعوت نکنند و هدایت نکنند ذائقه مرگ را نخواهند چشید ذائقه مرگ را هم در چندین جای انجیل نوشته ام مقصود عیسی زندگی جاودانی است هرکس ایمان بیاورد زنده خواهد ماند پس یعني خاتم انبیا بجلال خدائی یعنی باراده خدا با امام ها ازنسل خودش خواهد آمد ومردم را بحق دلالت خواهد کرد هرکس ایمان آورد ذائقه مرك را نخواهد چشید

کشف هفتم

انجیل یوحنا باب ١٦ آیهٔ ١٣ اما چون او روح راستی بیاید او شما را به‌تمامی راستی ارشاد خواهد نمود زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت وشما را بآینده خبر خواهد داد اولا باز اوچنانچه عرض شد بجز عیسی است ثانیاً معنی کرده است یعنی روح راستی این روح همان‌است که درانجیل یوحنا باب اول آیه ١٤ آن‌کلمه مجسم شده درمیان ماقرارگرفت پرازمهربانی وراستی‌بود ایضاً آیه ١٧ نعت (وراستی بواسطه عیسی مسیح رسید) پس معلوم شد (او) بجزعیسی وخاتم انبیا است او هم مثل عیسی روح راستی است و نه تنها عیسی است بلکه او که خاتم انبیا است (روح راستی نوشته است) پس همان است که عرض کردیم این

ها از خود چیزی ندارند هر چه هست آن امر و اراده خداوند است که در آنها است همه پیغمبران یکی و همه احکام یك حکم و یك امر است روح است راستی است مهربانی است نعمت است همه چیز است یعنی در آن یك امر و قبول آن امر همه آنها هست و خیلي بیش از آنها است ثانیاً او که بجز عیسی است شما را (بتمامی راستی ارشاد خواهد نمود تمامی همان تکمیل است که عیسی خبر داده است همچو معلوم است راستی او که خاتم انبیا باشد تمام و کامل است و بالا تر از راستی عیسی است که بمردم خبر دادند و برای ابطال شریعت عیسی نیامده بوده است بلکه برای تکمیل شریعت عیسی آمده است ثالثاً اینکه میفرماید (او) که بجز عیسی و خاتم انبیا است (از پیش خود سخن نخواهد گفت آنچه را می شنود خواهد گفت) همان فرمایش است که عیسی در حق خودشان هم فرموده است (که من ازپیش خود حرف نمیزنم هر چه میشنوم میگویم) قول خاتم انبیا هم همین است که خدا بخاتم انبیا امر کرد بگو (یوحی الّی) همان است که هر چه میشنود یعني هر چه وحی میرسد او که خاتم انبیا است خواهد گفت از پیش خودش چیزی نخواهد گفت این ها همه حکم است که عیسی میکند که اطاعت کنید پیروی کنید و همچو کس هم موافق خبر و فرمایش عیسی آمد نمیدانم چرا قبول نکردند انجیل نخوانده و یا این آیات را ندیده‌اند پس میگوئیم هم دیده اند و هم خوانده اند امروز باید پرده از پیش چشم برداشته بفهمند

کشف هشتم

(انجیل یوحنا باب ١٦ آیه ٢٣ و در آن روز از من هیچ سئوال نخواهید کرد هرآینه من بشما راست می گویم که هرآنچه پدر را باسم من در خواهید خواست او بشما خواهد بخشید) واضح می فرماید (در آن روز) که تسلّی دهنده می آید یعنی از وقتی که خاتم انبیا مبعوث میشود (ازمن سئوال نکرده) امداد نخواهید زیرا من حقی ندارم تسلی دهنده دیگر آمده است (و راست بشما میگویم هر چه از خدا باسم من خواهید خواست از او بخواهید او بشما خواهد داد) زیرا گفتم این جهان دیگر حقی در من ندارد همین حالت حالیّه سیره عیسوی را منع کرده است که آمدن محمد بن عبد الله را قبول نکرده و عیسی

را دخیل دانسته از او سئوال کرده مدد میخواهند صریح منع کرده است مرا حقی نیست و سئوالات خود را آنچه باسم من تا آن زمان از خدا میخواستید از آن به بعد از او بخواهید که او بشما خواهد بخشید پیش هم گفته شد من میروم دیگر مرا نخواهید دید اینجا قدری واضح تر فرموده است حالا عیسوی از عیسی سئوال میکند مختار است از کسی که عیسی خبر داده است سئوال میکند مختار است هر و پیغمبر هستند حضرت عیسی اول حضرت محمّد دوم هر دو یکی هستند

کشف نهم

(انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۱۶ و من از پدر خواهم خواست و او تسلی دهنده بشما خواهد داد که تا ابد با شما خواهد ماند آیه ۱۸ شما را یتیم نخواهم گذاشت بنزد شما خواهم آمد) اینجا هم خبر آمدن محمّد را فرموده است و هم خبر تشریف بردن خود را اگر غیر ازاین تصور کنند باید وناچار بگوئیم این دوآیه باین ضدی و مختلفي اگر هم فرمایش عیسی باشد ببیندچقدر ازمردم ملاحظه داشته که قول بآن صریحی را مجبور است بخبر دادن فوری ضد آنرامیفرماید اجرای امر خدا و خبر دادن پیغمبر را هم مجبور بوده است لابد همچو باید بفرماید و در اول آیه هم (من خواهم خواست) مسلماً الحاقی است زیراعرض کردم قدرت و حول و قوهٔ و حرف زدن خود را و حول و قوه یك گنجشك را کسی از نزد خدا بداند و مکرر می فرمودند (من از خود چیزی ندارم و حرف نمی زنم مگر باذن خدا که مرا فرستاده است و بمن فرمان داده است که چه بگویم و چه حرف بزنم) همچو کس بدرگاه حضرت احدیت جرئت این را ندارد که تسلی دهنده مثل خود برای مردم از خدا خواهش کرده بفرستند چون خود را تسلّی دهنده فرموده است تسلّی دهنده دیگر هم اقلاً مثل عیسی باید باشد کسی مثل خود را از آقا خواهش نمیکند و از حق او خارج است اولاً همچو جرئت با فرمایشات خود عیسی منافات دارد ثانیاً با عقیده عیسوی منافات دارد چه عیسوی میگوید عیسی بعد از رفتن خدا شد اگر خدا شددیگر از که خواهش میکند تسلّی دهنده بفرستد ثالثاً فرض کردیم عیسی خواهش کرد تسلّي دهنده دیگر را خدا بفرستد زیرا (تسلّي دهنده دیگر) بجز عیسي است

و لفظ (دیگر را) مخصوصاً آورده است یعني دیگر است و بجز من است رابعاً یا بخواهش عیسی یا باراده خدا خودش تسلّی دهنده دیگر خداوند فرستاد برای مخلوق یا مي فرستد هرچه بتصوّر عیسوی بیاید صریح عیسی میگوید (آن تسلّی دهنده تا ابد با شما خواهد ماند) دیگر (شما را یتیم نخواهم گذاشت بنزد شما می آیم) یعني چه پس مقصود این است بعد از آمدن پیغمبر در آخر زمان من خواهم آمد والاّ با آن تفصیلات و آمدن تسلّی دهنده دیگر تا ابد با شما خواهد بود بعد نزد شما خواهم آمد چیز غریبی میشود بر همه کس واضح است بهر حال ثابت شد بفرمایش عیسی تسلّی دهنده دیگر که بجز عیسی است آمد و تا ابد خواهد بود این هم معانی دارد و عیسوی بدلایل قطعي و فرمایش خود عیسی منتظر شخص عیسی نباشد که عین آن مجسمه بنزد ایشان نخواهد آمد بلی همان عیسی همان حکم کامل تر مقتدرتر با ملائکه صحیح خواهد آمد چنانچه در تورات میگوید زمان و زمان ها و نیم زمان تشریف آورده به چهار مرع اصلاح خواهند فرمود

کشف دهم

انجیل یوحنّا باب ۱۵ آیه ۲۶ و چون آن تسلّی دهنده بیاید . . . . که من از جانب پدر بهشما خواهم فرستاد . . . یعني روح راستی که از طرف پدر می آید او درباره من شهادت خواهد داد (شمارا بخدا درست ملاحظه کنید) گویا چند کلمه میان آیه انداخته یعني در وسط آیه الحاق کرده اند که آیه را ناسلیس وگنك و غیر مناسب کرده است که این چند کلمه فریادمیکند من علاوه شده زیرا (آن تسلّی دهنده بیاید) خودش مطلب تمام است بعد واضح است که آیه را بریده اند (من از جانب پدربه شما خواهم فرستاد) علاوه شده است زیرا معنی ندارد یعنی چه وانگهی باز دوباره میگوید (یعنی روح راستی که از طرف پدر می آید) یعني چه اولاً چنانچه نمودیم در انجیل یوحنا می نویسند عیسی روح و راستی بود عیسی هم میگوید آنکه من از جانب پدر می فرستم روح راستی است عیسی مثل خود عیسی مي فرستند یعني چه ثانیاً باز می گوید از طرف پدر می آید و درباره من شهادت خواهد داد (آن) (او) (من) (از جانب پدر) این ها همه دلیل بر غیر عیسی است چشم حق بین و عقل میداند که صریح فرموده است آن تسلّی

دهنده پیغمبر است و فرمایش او روح راستی است که از طرف پدر می‌آید او در حق من شهادت خواهد داد ثالثاً (او) در حق (من شهادت خواهد داد) یعني چه یعني آنکه شما فهمیده اید نیست او شهادت خواهد داد که عیسی‌پیغمبر بود خدا نه بود زیرا اگر یك نفر شخص را در جائی بشناسند شهادت ومعرّف لازم ندارد برای غیر معروف شاهد و معرّف لازم است باین دلیل عیسی بجز این است عیسوی میدانند و الا باید عیسی بفرمایند همین است شما فهمیده اید اگر کسی غیر این در حق من بگوید قبول نکنید چرا میگوید (او در حق من شهادت داده وشما را خبر خواهد داد) پس همان است که خبر داده شد وغیر از تصور عیسوی است عیسی و مدلل شد بفرمایش عیسی که آن تسلی دهنده از طرف خداخواهد آمد همان است که خاتم انبیا بود و آمد آنچه عیسی خبر داده بودند شد ایمان نیاورنده بی ایمان است

کشف یازدهم

(انجیل یوحنا آیهٔ ۷) عیسی میفرماید (لیکن بشمار است می گویم که شما را مفید است که من بروم اگر من نروم آن تسلی دهنده بنزد شما نخواهد آمد اگر بروم او را نزد شما خواهم فرستاد) هر کس این آیه را ببیند میداند آخر الحاقی است یعني چه (خواهم فرستاد) آیه صحیح فرمایش تمام و سلیث عیسی را تاثلیث کرده چیزی بآخر آیه‌چسبانده اند آیه فریاد میکند بمن چسبیده است‌یا آنکه این طور بوده است اگر من بروم اورا . . . پدرم . . . بنزد شما خوا . هد . . فرستاد که یك میمی عوض وعلاوه (برخواهد) شده است دیده اند (خواهم‌فرستاد) که شد پدرآنجا زیادی شده است بسلیقه آنها هم مطابق است گفته اند یقین خواهم فرستاد است وخواهم فرستاد که شد پدر آنجا زیادی است‌پدر را بر داشته اند بهرحال بیچاره‌خدا که‌ازمهربانی‌به پدر ملقب ومخاطب‌شد همین طور ها کم کم ازمیان بر داشته اند یاچندکلمه آخر آیه الحاق کرده اند بهرحال برویم سر آیهٔ ظاهری هر چه هست‌باز مطلب‌مفهوم ومقصود حاصل است میفرماید (راست‌بشما میگویم‌برای شما) یعنی‌مخلوق (مفیدست من بروم) آن تسلی دهنده بیاید (اگر من نروم آن تسلی دهنده

نخواهد آمداولا لفظ مفید است دلیل بر رجحان بودن‌شریعت خاتم انبیا علیه‌السلام است برشریعت‌عیسی ثانیاً (من) میگوید (آن میفرماید اینها دونفر میشوند ثالثاً میفرماید (اگر من نروم او نخواهد آمد) معلوم است مثل عیسی یا بالا تر از عیسی است و واضح است که دوپیغمبر مرسل دریك عهد مبعوث نمی شوند پس معلوم شد آن تسلی دهنده بجز عیسی است و او خاتم انبیا است و برای خلق بفرمایش عیسی مفید تر است بهمین جهة بزرك تر است از عیسی الحاقی را هم البته انصاف کرده قبول کرده اید زیرا سابقاً عرض شد کسیکه حول و قوهٔ خود را از خدا بداند فرستادن پیغمبری را که مفید تر از خودش باشد حق فرستادن ندارد و بدرگاه خدا هم جسارت نمیکند و بعد از او دخلی باو ندارد پیغمبری عیسی عاقلهٔ خدا نمیشود

کشف دوازدهم

(انجیل متی باب ٢٦ آیه ٦٣ رئیس کهنه بعیسی گفت تو را بخدای زنده قسم میدهم که مسیح پسرخدا توئی آیه ٤٦ عیسی وی را گفت که تو خود میگوئی لیکن من بشما میگویم که فرزند انسان‌را بعد از این بر دست راست اقتدار نشسته و در ابر های آسمان خواهید دید که می آید) اولا انصافاً ملتفت باشید که آیه ٦٤ چه قدر ناسلیس و نا تمام است و دوجائیکه نقطه گذاشته ام چیزی برداشته شده یا سهو قلم و یا چاپ و یا مغرضی کاری کرده است که آیهٔ گنك است میفرماید بر دست راست اقتدار نشسته ودرابر های آسمان خواهید دید که میاید یعنی چه دست راست خدا نمیدانم چه جاست که انسان میتواند برود بنشیند و بیاید اگر یوحنا گفت اول کلمه بود و آن کلمه نزد خدا بود و آن خدا بود عیسی شد رفت دو باره خدا شد بعقیدهٔ کفر است و با این آیه منافات دارد زیرا معلوم میشود خدائی و بزرك تر از عیسی کسی هست که خود عیسی افتخار میکند به نشستن در دست راست اووآنکس بجز عیسی است که دست راست‌وچپ دارد که‌افتخار به نشستن در دست راست او عیسی باشد اگر همین کس عیسي باشد تعیین دست راست و دست چپ برای عیسی لازم است بلي دست راست و چپ عیسی هم

معلوم شده است و آن این است که مادر اولاد زبدی که مادر دو نفر حواری و شاگرد های عیسی بودند آمد نزد عیسی عیسی باو گفت چه می خواهی استدعا کن عرض کرد استدعا دارم پسر های من که شاگرد های خود عیسی هستند در ملکوت خدا یکی دردست راست تو که عیسی هستی بنشینند یکی دردست چپ تو عیسی فرمودند نمیدانی چه را خواهش میکنی که در قوه من نیست ونشستن در دست راست وچپ من با من نیست کسیکه اختیار دست راست وچپ خود را از خود سلب کرده و افتخار بنشستن در دست راست خدا میکند جواب غالی در حق او با خود اوست باری برویم سر مطلب فرضا گفته یوحنا را قبول کردیم دو باره وقتی عیسی مي آید چه باید گفت باز باید گفت اول کلمه بود و آن کلمه نزد خدا بود و آن خدا بود فرضاً یك عیسوی آمدن دو باره را هم‌قبول کرد بعد از آنکه تعداد تجسم پیدا کند برای عیسی امتیازی نیست زیرا چنانکه سابق ثابت کردیم همه موجود است کمه خدا بوده و از خدا بوده و هستند و از خود چیزی ندارند همان کلمه خدا که امر خداست در هر پیغمبری هست مگسی را که خدا پرواز دهد شاهین است ثالثاً نشسته و می آید را بیك لفظ خواهیدديد می گوید این منافات دارد یعنی چه بعد از آنکه نشست دیگر نخواهد آمد شیخ میفرماید آنرا که خبر شد خبری باز نیامد خود حضرت عیسی هم چنانچه فرمودند (من بعد دیگر مرا نخواهید دید) انصاف کرده بگوئیم آیه این طور بوده است آیه ٦٤ عیسی گفت من دست راست اقتدار نشسته (فرزند انسان دیگر) درابرهای آسمان خواهید دید که می آید که در این یك آیه هم تشریف بردن خودش را هم تقرب خودش را بدرگاه احدیت هم تشریف آوردن خاتم انبیا را خبر داده اند عرض شد اولا بر اهل بینش واضح است این آیه یك چیزی باقی دارد چه ضرر دارد باین بعد زمان و اختلاف کلی انجیل وتغییر زمان و زبان و ترجمه آن وانجیلی که گفته و نوشته حواریون بلکه تابعین آنها بآن تفصیل باشد بگوئیم یاحواریون فرزند انسان دیگر را فراموش کرده ننوشته اند یا غالی ها این دو کلمه را که اصل بوده است باعتقاد خودشان زیادی شمرده وانداخته و برداشته اند یا کاتب دوبم

وسیم انداخته و سهو قلم شده است بهرحال آیه ناقص و ناثلیث است اگر بهمین قدر هم که نوشته است اکتفا کنیم باز مطلب واضح است که فرزند انسان که درابرها می آید خاتم انبیا است اگر فراموش یا سهو قلم وغیره بدانیم مطلب واضح تر در هرصورت معلوم و ثابت است عیسی تشریف بردن خودشان و تشریف آوردن خاتم انبیا را صریحا خبر داده است

رد ایراد بحضرت محمد در دعوت بشمشیر را
کشف سیزدهم

انجیل یوحنا باب ١٦ آیه ٨ وان تسلی دهنده چون بیاید جهانیان را بگناه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت .... آیه ٩ .. بگناه ... زیرا که برمن ایمان نمی آورند .... آیه ١٠ بصدق چنانچه دو سه آیه پیش نمودیم که درآیه بندی تغییری شده است یکی همین آیه هشت و نه است ملتفت باشید اینکه مطلب را میرساند و واضح است معلوم می شود سایر آیه ها که گنگ شده ومطلب معلوم نمی شود ممکن است کسی پیدا شده درصورتیکه آیه‌ها مخلوط بهم‌شده است که آیه هردو آیه را بدلخواه خود تمام کرده درست کرده اند مثلاً درآیه‌بندی این دوآیه معلوم است اول آیه ٩ بگناه یا آنکه درآیه هشت مکرر شده است که‌از خانه آیه هشت برداشته باول‌خانه ٩ گذاشته‌اند بهمچنین آخرآیه٩ را بصدق برداشته باول خانه‌آیه ١٠ نقل کرده اند سهواً یاعمداً یا آنکه بگناه را بخیال‌خودشان درآول آیه ٩علاوه کرده‌است که گناه وصدق وانصاف‌را درسه آیه بپرورانند که آیه هشت‌را در سه آیه بعد معنی کرده باشند و حال آنکه آیه هشت تمام است و صدق و انصاف دو آیه بعد راجع بخود آیه‌است (زیرا که) اول آیه و مطلب واضح دست کاری شده است مثل اینکه تازه انجیلی شنیدم در تاریخ ٢٨٨٢ چاپ شده با انجیلي که در تاریخ ١٨٧٨ چاپ شده خیلی تفاوت دارد هر طور خواسته اند نوشته اند شما هم هر دو را به بینید در چهار سال باین اختلاف بمیل خود درست کنند و حال آنکه نسخه اول آن پنج هزار نسخه در دست مردم است از این قیاس کرده مطلب خوب واضح میشود این قسم کتاب ها باید تحت‌اللفظ معنی و ترجمه شود هزار نکته دارد باری آیه ها و مطالب مخلوط بهم شده است چون واضح بود چندان احتیاج بزحمت شرح نبود نمودیم بدانند بهرحال

عیسوی بر خاتم انبیا ایراد میکنند که چرا شمشیر کشید و مردم مجبوراً هدایت بملکوت خدا کرد معلوم است این آیات را که خود عیسی فرموده است ندیده اند صریح میفرماید و آن تسلی دهنده چون بیاید مخلوق را بکناه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت یعنی اول صدق میفرماید که خدا یکی است وسلوك با نوع خوب است قبول نکردند انصاف یعنی انصاف میخواهد آیا این تکلیف که کردم چرا قبول نمیکنی بد که نیست قبول نکرد بکناه خودش ملزم ساخته شمشیر را کشیده بکناه قبول نکردن کلمه توحید ملزم ساخته و میفرماید خون چرن تو آوم ریختن اولی و نبودن وجودِ تو در این جهان لازم است چه حیوان از همچو انسانی بهتر است زیرا آنچه حیوان موزی است اولا درّا که ندارد ثانیاً برای طعمه خودش اذیت میکند و غیر جنس خود را میخورد در وقتی که بی نهایت گرسنه باشد و مدتی چیز گیر او نیامده باشد اگر انسان هم چو گرسنه باشد با اینکه درّا که داشته و خدا را میشناسد و از جهنم میترسد باوصف این جنس خود را که درا که دارد و بنده خدا است میخورد مثل اینکه در گرانی خیلي دیده شده بچه بی گناه را گرفته کشته خورده اند پس حیوان موزیهم از همچو انسان بهتر است حیوان غیر موذی بطریق اولی بهتر است چه اولا اذیت ندارد ثانیاً طعمهٔ بنده خدا است و این ها را خداوند برای انسان خلق کرده است و انسان را بر آنها مزیت داده است که بخورد و خدا را بشناسد و با نوع خود سلوك کند سعدی میگوید

ابر و باد و مه و خورشید وفلك در کارند ، تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

همه از بهر تو سر گشته و فرمان بر دار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

انسان درست خیال بکند که مقصود از خلقت این انسان و این همه نعمت چه چیز است برای چه آمده کجا خواهد رفت تکلیف خود را میداند هر حیوانی بدرد انسان میخورد باز سعدی میگوید

بیچاره خر ار چه بی تمیز است چون بار همی برد عزیز است

انسان که خدا را نشناسد بار کس را نبرد بلکه اسباب فساد باشد که اینها همه از نداشتن دین و نشناختن خدا است پس هزار درجه مردن او بهتر از زندگی

خودش است برای مردم از زحمت او خلاص میشوند برای خودش از زحمتی که برای زحمت دادن بمردم میکشد خلاص میشود پس ثابت شد انسان بیفایده و خدا ناشناس از حیوان بدتر است خاتم انبیا هم دعوت کرد قبول نکردند بفرمایش عیسی بگناه خودش با شمشیر ملزم ساخت و لازم بود صریح خود عیسی میفرماید « زیرا که بر من ایمان نمی آورند بصدق » یعني من همان دعوت بصدق را مأمور بودم گفتم ایمان نیاوردند لازم است آن تسلی دهنده با شمشیر ملزم بسازد زیرا اگر شمشیر لازم نبود عیسی بگناه ملزم خواهد ساخت خبر نمیداد یك دلیل کامل هم همین است که میفرماید بمن ایمان نیاوردند بصدق آن تسلی دهنده با شمشیر ملزم خواهد ساخت و پیغمبر برای ابطال شریعت عیسی نیامد بلکه برای تکمیل شریعت آمده است چنانچه عیسی برای تکمیل تورات آمد بهر حال ثابت شد و عیسی خبر داده است که خاتم انبیا دعوت کرده ملزم خواهد ساخت اگر کسی اسرار ملکوت خدا باو داده نشده و این نکات را ملتفت نشود تقصیر خودش است اجرای امر خداوند هر وقتی باز بامر و اراده خود خداوند است وکسی راحق ایراد نیست پس ثابت شد دعوت خاتم انبیاء بر حق چه عیسی تنها بصدق دعوت کرد آن تسلی دهنده که خاتم انبیاء باشد دعوت بصدق را مطابق عیسی دارا است و بعلاوه دعوت بگناه و انصاف و بصدق را هم و ارکان اربعه دعوت خلق را مأمور و صاحب علم نصر من الله و شمشیر است دعوت حق این است خاتم انبیا کرده است چنانچه خود عیسی خبر داده است پیغمبر از خدا بزرك تر نیست و مخلوق کشته شده از سلیمان که خود خدا میفرماید او را تنبیه میکنم چنانچه تورات کتاب دویم شموئیل باب ۷ خداوند در حق سلیمان میفرماید « آیه ١٤ بخصوص او من پدر و او بجهة من مثل پسر خواهد بود اگر او بی انصافي کند او را بچوب دستی مردمان و بتازیانه های فرزند انسان تنبیه خواهم نمود » چطور است خدا پسر خود سلیمان را تنبیه میکند چند نفر مفسد را که قلع آنها برای دنیا لازم است و اسباب فساد دیگران است بر دارند این ایراد است در همین دنیا کسی پسر خود را زحمت میدهد کتك میزند برای تربیت و حال آنکه فرزند خودش است و بسیار دوست دارد چه شده است خون چند نفر مفسد از خدا بیخبر و اسباب

فساد روی زمین که صلاح دنیا و آخرت خودشان و سایرین است محل ایراد است چه وجود آنها از گناه سنگین شده و فاسد شده است هرچه بمانند بد ترو زود رفتن آنها بهتر است هر پیغمبری پیشرفت داشت همینطورها دعوت کرده بدلایلی که عرض شد عنفاً مردم را هدایت کرده بملکوت خداوند داخل نمودند و حکم خدا بر این بود معنی شمشیر کشیدن همان بود که عیسی خبر داده است « که اکنون بر این جهان حکم میشود » و باز فرمودند « برئیس اینجهان حکم جاری خواهد شد » یعنی حکم همان قلع ماده فساد است که در وقت لزوم از جانب خداوند میرسد پس شمشیر کشیدن خاتم انبیا بحکم خدا و خیلی بجا و مطابق تورات و انجیل بوده است بدلایل قطعی نبوت او هم ثابت شد

کشف چهاردهم

« انجیل یوحنا باب ۱۶ آیه ۱۰ . . . بصدق . . . زیرا که بنزد پدر میروم وشما دیگر مرا نمی بینید آیه ۱۱ . . . بانصاف زیرا برئیس اینجهان حکم جاری‌شده است » اینجا هم مثل سابق که عرض شد باز ملتفت نشده یا غرض کرده اند مثل آیه ۸ و ۹ این ۱۰ و ۱۱ را همانطور کرده اند « بصدق » اول آیه ۱۰ بقیه و آخر آیه ۹ است که بآیه ۱۰ وصل کرده اند بهم چنین اول آیه ۱۱ « بانصاف » بقیه و آخر آیه ۱۰ است و در هر دو آیه « زیرا » اول آیه و شروع بمطلب است یا اینکه در اول هر دو آیه لفظ زیرا قبل از بصدق و انصاف بوده است این چهار کلمه اول دو آیه را مقدم و مؤخر نوشته اند در آن صورت میشود زیرا بصدق نزد پدرم میروم و زیرا بانصاف برئیس این جهان حکم شده است آن هم صحیح است و شرحی دارد بصورت حالیه هم هر دو مقصود را میرساند صورت حالیه هم باز همان است ولی قدری گنگ است با این تغییر واضح و صریح میفرماید « بنزد پدر میروم و شما دیگر مرا نخواهید دید بانصاف یعنی انصاف کنید میدانید که من مردم و رفتم دیگر مرا نمی بینید میدانستند بی انصافی کرده با خدا شریك دانسته صریح میفرماید میروم دیگر مرا نمی بینید زیرا برئیس اینجهان حکم جاری شده است

کشف پانزدهم

انجیل متی باب ۵ آیه ۳۳ شنیده اید که باهل ایام سابق گفته شده است که بکذب سوگند مخور بلکه سوگند خود را بخداوند وفا کن ۳۴ لیکن من بشما میگویم مطلقا قسم نباید خورد نه بآسمان از آنکه کرسی خداست ۳۵ و نه بر زمین زیرا که مطرح قدم اوست و نه باورشلیم بنابر آنکه مدینه ملك عظیم است ۳۶ و نه بسر خود سوگند یاد کن زیرا که نمیتوانی یك مورا سفید یا سیاه گردانی ۳۷ لیکن بگذارید که مکالمه شما با آری آری و نی نی واقع شود بجهة آنکه هرچه از آن زیاد تر است از شریر است) فرمایش عیسی صریح است که جز آری آری و نی نی بهیچ چیز قسم نخورید یا روح الله بلی اگر موافق فرمایش آن حضرت همه پرستندگان حقیقی باشند و خدا را بروح و راستی بپرستند همین است میفرمائید روح بودی و احکامت روحانی ولي مردم بد هستند و فرمایش ومقصود شمارا عمل نمیکنند یا در انجیل این آیه را دیگری الحاق کرده در باب انجیل دلایل زیاد از خود انجیل دارم بر بد نوشتن وغیر ازحواریهای شاگردان حواریها نوشته‌اند آیا ببینیم این پیش رفت دارد میان این مخلوق که می بینند پس دین عیسی کافی و پیغمبر دیگر لازم نیست اگر عیسوی هیچ قسم نمیدهند و نمی خورند کافي است پس بکلیسا و غیره چرا قسم میدهند پس کافی نیست وانگهی جائیکه خدا قسم راست بخورد بنده چرا نخورد وچنانچه در (تورات در کتاب اشعیاه باب ٤٥ آیه ۳۳ خداوند می فرماید با خودم سوگند خورده ام که کلام ازدهانم بیرون آمده است بحق وبرنمی گردد که هرزانو بمن خم شده هرزبان بامن سوگند خواهد خورد) جائیکه خداوند بخودش قسم بخورد چه شده است مخلوق را از قسم منع کرده اند اگر انسان موی سرخودرا سفید نمیتواند بکند خداوند هم قادر علي الاطلاق است ولی در خلق کردن مثل خودقادر نیست چطور بخودش قسم خورده است پس همان است که سابق عرض شدباری درصورتی خدا مثل خودرا نمیتواند خلق کند بخودش قسم میخورد مخلوق چرا قسم نخورند

وانگهی کار این دنیا و متقلبین اوج میگیرد و آنهائیکه در روح مسکین‌هستند مظلوم میشوند عیسی روح الله بود احکامش روح پیش‌رفت نکرد ونمیکند پس لازم بود پیغمبر بیاید وبگوید قسم بحق خوردن عیبی ندارد ولی نخوردن بهتر است امادروغ قسم خوردن عمر و عزت دنیا کم ودر آخرت درجهنم خواهد بود که طالب‌دنیا از دنیا بترسدوطالب‌عقبي ازعقبی وکارمردم پیشرفت کنند اینکه فرموده است (قسم خورده‌ام هر زانو بمن خم شده هر زبان بمن قسم خواهد خورد) همان نماز اسلام است که سایر ملل ایراد میکنند چه جور نمازی است یعنی آیه باین محکمی که‌خدا قسم می خورد همین نماز اسلام است که زانو خم کرده عبادت و نماز میکنند که تعظیم و بخاك افتادن بزرگان و سلاطین نزد معبود علی الاطلاق برای‌خودشان و برای دیگران اثری دیگر دارد وهرزبان بمن قسم خواهد خورد چون قسم‌را انسان وقتی میخورد که صدق محض باشد کلمات او باآنکه صدق است ترسیده و میلرزند زیرا حضور شخص بزرگ و سلطان حقیقی ایستاده است وعرایض حقی میکند پس مطابق آن آیه محکم تورات این نمازی است که مسلمان میکنند و در تورات نوشته است منتهی حواریون و یهودی ها معنی آیه را ملتفت‌نشده‌اند مثل اینکه بروز ظهور خدا در اسلام شد بروز معنی عبادت ونماز هم وخیلی چیزها دراسلام شد ظاهراً وباطناً مثلا یهودیها اذان ندارند یاچیزی شبیه‌آن عیسوی ناقوس‌اختراع کرده است بعد ازعیسي وحال آنکه زنگ است و جماد است صدائی میآید چیزی مفهوم نمی شود ولی در اسلام در گلدسته ها و بام ها فریادمیکنند الله اکبر الله اکبر. از شنیدن این اسم تنها به‌لرزه می‌آید اشهد ان لااله الاالله اشهد ان لا اله الاالله درآخر میگویند حی علي خیرالعمل مرد منصف وخدا شناس و مذهب طلب مطابق بکند همه شریعت وتوحیدمذاهب را بدون این آیات صریح وصحیح هم میداند کسی درد دین داشته باشد دین اسلام را باید قبول کند کسی که تورات وانجیل را دیده باشد میداند لازم بوده است بجهة تکمیل شریعت‌حضرت عیسی پیغمبری مبعوث شود

کشف شانزدهم

(سفر تورات مثني باب ۱۸ آیه ۱۵ خداوند خدایت از میان شما از برادرانت پیغمبری را مثل من مبعوث میکرداند اورا بشنوند آیه ۱۶ موافق هر آنچه‌که از خداوند خدایت در حوریب در روز جمعیت درخواستی هنگام گفتنت که قول خداوند خود را دیگر نشنوم و این آتش عظیم را نه بینم مبادا که بمیرم آیه ۱۷ و خداوند بمن فرمود آنچه گفتند نیکوست آیهٔ ۱۸ از برای ایشان پیغمبری را مثل توازمیان برادران ایشان‌مبعوث خواهم کرد وکلام خودرا بردهانش خواهم گذاشت تا هر آنچه که باو امر میفرمایم بایشان برساند آیه ۲۰ آیا پیغمبری که مبتکرانه در اسم من سخنی که بگفتنش امر نفرمودیم بگوید و یا باسم خدایان غیر تلفظ نماید آن پیغمبر البته باید) بمیرد این فرمایشات صریح خداست بموسي آیه پانزده وشانزده بقوم میگویند و سفارش میکنند او را قبول کرده و قول او را بشنوید بعدعین فرمایش خدا را نقل میکنند اولا عرض بکنم ابراهیم را دو پسر بود یکی اسمعیل که از هاجر بود و یکی اسحق که از ساراه بود بجز این دو نفر اولاد دیگر داشته است چنانچه در (سفر تکوین فصل ۲۵ آیه یك نوشته است و دیگر ابراهیم زنی گرفت که اسمش قطوراه بود آیه ۲ و برایش زمدان ویقشان و مدان ویشباق وشوخ را زائید ولی معروف و برکت داده خدا اسمعیل و اسحق است که خود خداوند آنها را برکت داده است ذُریه و نسل ابراهیم آن دو نفر را خوانده است موافق تورات و فرمایش خدا ذریه اسحق ملوك و آل الله میشود ولی ذریهٔ اسمعیل تماماً آل الله خوانده و خداوند وعده داده است امت عظیمی در اسمعیل بدهد چنانچه داد و ازخاتم انبیا بروز و ظهور کرد اوج گرفت و در اسمعیل و اسحق اختلاف است میان مسلمان و یهود و عیسوی در قربانی چه قربانی را که خداوند از ابراهیم خواست تورات مینویسد ابراهیم اسحق را برد قربان کند فدیه رسید چنانچه شنیده اید . وجهة اینکه بنی اسحق را بنی اسرائیل مي خوانند در سفر تکوین در باب ۳۲ مفصل است اگر بخواهیم بنویسیم کشتي گرفتن یعقوب پسر اسحق با خدا چیز غریب میشود

محل ایراداست مختصرش اینست شخصی کف ران یعقوبرا لمس کرده کف ران یعقوب سست شد باین جهت یهودیها کف ران را نمی خورند باری آن شخص به یعقوب گفت اسم تو اسرائیل باشد از آن جهة یعقوب از آنروز اسرائیل خوانده شد و ذریهٔ اسحق که مسمی باسرائیل شد بني اسرائیل خوانده میشوند و خاتم انبیا پدر بپدر منتهی باسمعیل است و بنی اسمعیل است پس این چند آیه صریح خبر پیغمبر خاتم انبیا است که در تورات خداوند میفرماید زیرا که در کوه حوریب که موسی بخواهش بنی اسرائیل ارنی گفت ذرهٔ از جلوات جلال خداوند جلوه کرد موسی که نزد یك بود غش کرده افتاده قوم موسی که دور بودند ترسیدند بموسی گفتند بخدا عرض کن ما دیگر تو را نمی توانیم ببینیم مي ترسیم بمیریم (اینها همچو می گویند ولی شخص کاملي از اسلام گفته چو دیدم رویت و خوردم از آن مي   نمیدانم چه خواهد شد پس از وی پی هر مستئی باشد خماری   از این اندیشه دل خون گشت باری . باری برویم سر مطلب) قوم موسی گفتند ما خدا را نمی خواهیم به ببیم مي ترسیم که بمیریم حضرت موسی خطاب بقوم خودش اسرائیل کرده میفرماید خداوند (از میان شما از برادران شما پیغمبری مبعوث میکند) بشنوید او را بعد فوراً عین فرمایش خدا را نقل کرده آیه ۱۸ خدا میفرماید از برای ایشان پیغمبری مثل تو ازمیان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد کلام خود را بر دهانش خواهم گذاشت واضح است که میفرماید ازبرادراسحق که ذریهٔ اسمعیل باشد پیغمبرمبعوث می کردانم چه نفرموده است ازمیان شماپیغمبرمبعوث میکنم میفرماید ازمیان شماازبرادران شما برادران بنی اسرائیل بنی اسمعیل است (آیه ۱۸ ازبرای ایشان)یعنی نگویند پیغمبر بایدازبنی اسرائیل باشد (از میان ایشان) یعنی از نسل ابراهیم از برادران ایشان یعنی از برادر اسحق بنی اسمعیل پیغمبر مبعوث میکنم مطلب واضح و ابداً محل تردید نیست هر کس ملتفت باشد مبفهمد همان خاتم ابیبا است که از نسل صحیح اسمعیل است و خداوند مبعوث کرد و عین این فرمایش خدا را در تورات باز خود خدا در قرآن فرموده است کسی ملتفت نشده است در قرآن امر میکند

بمحمد علیه السلام قل انما انابشر مثلکم یوحی اليّ عین معنی همان کلمات تورات است قل انما یعنی بگو همان فرمایشات خداست که در تورات فرموده است بغیر از این نیست انا بشر مثلکم یعنی چنانچه در تورات خداوند فرمود از میان شما از برادران شمایعنی ازبرادر اسحق پسراسمعیل ازشما ومثل شما بشر هستم وبوعدهٔ که خداوند کرده است آمده ام یوحی اليّ یعنی خدا فرمود (کلامم را بدهانش خواهم گذاشت تا هر آنچه که باو امر میفرمائیم بایشان برساند) این همان یوحی الی است دیکر جای تردید نماند عیسوی نمیتواند بگوید عیسی است زیرا اولاً عیسی ازنسل کسی نیست باراده خدا خلق شد چنانکه سابق عرض شد فرضاً عیسوی نسبت اورا بیوسف میدهد باز یوسف پسر اسحق است نه پسر اسمعیل گویا خود عیسوی هم دانسته در انجیل هم شاهد نیاورده اند یکی هم وقتی خداوند در سفر تکوین باب ۱۷ بابراهیم نمودار شد و با او عهد بست و فرمود از ساراه پسری بتو میدهم اگر چه چنانچه عرض شد برکت و عهد دائمی و ملوك و ال الله موافق فرمایش خداوند در ذریه اسحق است ولی ابراهیم استدعا کرد که از آن استدعای فوری دروقتی که مژده اسحق را خداوند داد معلوم است که استدعا کرد و آرزو کرد و خدا هم قبول کرد که برکت وترقی دراسمعیل وذریه او باشد این است سفر تکوین (باب ۱۷ آیه ۱۸ و ابراهیم بخدا گفت ای کاش اسمعیل در حضور تو زندگی نماید آیه ۲) خداوند در جواب میفرماید (و در حق اسمعیل استدعای تو را شنیدم و اینك او را برکت داده ام و او را بار ور گردانیده بغایت زیاد خواهم کرد) دوازده سرور تواید خواهد نمود واو را امّت عظیم خواهم نمود بغایت زیاد خواهم کرد در تورات اصل که بزبان یهود است (بغایت غایت) بوده است یکی را در ترجمه انداخته اند و این بغایت بزبان یهود بمأد مأد یا مأد مأد بوده است ماد ماد در عدد (۹۲) است محمد هم (۹۲) است در تلفظ هم به عین مثل محمد گفته میشود حقیقت بی انصافي و اغماض کرده است در عدم قبول خاتم انبیا با آن آیات صحیح چنانچه نمودیم عین عبارت را و کلمات خدا را و با ابن رمزی که خداوند فرموده است همه فرمایشات صریح خداست و آنچه خدا خبر داده بود شد هر کس قبول کرد خود را نجات داد نه کرد خود در مهلکه ماند خدا و پیغمبر محتاج نیستند باری ببینیم یهودی ها چه میگویند یهودی میگوید

این آیات صحیح است خداوند فرموده است ولی این پیغمبر باین علامت آمده است و خداوند هم کلماتش را در دهان او گذاشته است میگویند کیست و در کجا است یهودی جواب میدهد کتاب یرمیاه باب اول آیهٔ ۹ یرمیاه میگوید خداوند دست خود را دراز کرده دهانم را مس فرمود و خداوند بمن فرمود اینك کلمات خود را بدهانت گذاشتم) همین یك آیه را دلیل و سند کرده در ضلالت مانده اند اگرچه مقصود نه‌بود از تورات و یهودی چیزی نوشته شود ولی این مطلب چون ضمن مطلب آمد ضرری ندارد شما را بخدا انصاف بدهید فرمایشات بآن واضحی و صریحی را میتوان باین دو کلمه گفته یرمیاه نسبت داد و حال آنکه از آن زمان موسی که خدا این فرمایشات را فرمودند تا بخود یرمیاه هزار کلمه بیشتر یا کمتر خداوند فرمایش کرده است و فرمایش خود را بدهـان مردم گذاشته است وسئوال و جواب‌ها شده‌است مکرر خدا نازل شده‌روح خود را بمردم داده است تا بیرمیاه و بعد از یرمیاه پیغمبر ها آمده اند این آیه باین واضحی را بیرمیاه میچسبانند اگر بعد از این فرمایش خدا پیغمبر منحصر بیرمیاه باشد صحیح بعد از یرمیاه پیغمبر نیامده باشد صحیح کلام خدا از زمان موسی تا بیرمیاه بکسی دیگر نرسیده باشد و اگر از این الفاظ زیاد است و در حق همه‌شده است کلام خدا بدهان خیلی ها گذاشته شده است که این یرمیاه‌هم جزو آنها است و اگر او میبود خودش میگفت من او هستم که در همین تورات‌خدا در فلان آیه خبر داده است خود او نگفته یهودی باو می‌بندد تعصب و غرض است پس‌بدانند که در این معاهده و فرمایش صریح خدا معلوم است پیغمبر بزرك معتبری است که صاحب کتاب و شریعت تازه باشد و مخصوصاً همچو میفرمایند و وعده میدهند بتمام مردم بی انصافی کرده قبول نکردند یکی هم یهود میگوید باید آنکس که میآید بشریعت تورات رفتار کند اینهم تکلیف شاق است و غیر ممکن اولاً اگر شریعت تورات کافي بود آمدن پیغمبر دیگری لازم نبود در تورات آمدن دیگری را خبر نمیداد چه تورات همه شریعت‌را دارا است سر چشمه شریعت‌و خدا شناسی باقتضای آن زمان ولی چنانچه عیسی فرمودند نه برای ابطال تورات آمده ام بلکه برای تکمیل آن آمده ام صحیح است زیرا گفتم شریعت و خدا شناسی را پیغمبر هر زمانی مأمور بودند بقدر افهام آن مخلوق ادا کرده برسانند وخودشان هم بالنسبه از آن طبقه بودند جلوه خدا زیادتر

از اهل آن زمان در آن پیغمبر بود که رئیس آن زمان بود تا بعثت پیغمبر دیگر و واضح است شریعت روحانی و کلمه توحید در زمان عیسی آشکارتر و بهتر از زمان موسی بوده است در زمان خاتم انبیا خیلي آشکار تر شد چه خدا را در تورات حقیرانه نمودار کرده اند پس پیغمبر دیگر که مي آید لابد تغییر میدهد یعنی استعداد مردم بیشتر شده است بهتر و آشکار تر شریعت و کلمه توحید را ادا مینمایند و نباید عین همان کتاب قدیم را مجری کند چه مردم همه فهمیده‌اند و دیده اند و معلم آنها هر روز همان را بیان میکند پیغمبری که مبعوث شود و تغییر ندهد تکمیـل نکنند همان معلم است که چندین معلم است پس برای تکمیل پیغمبر دیگر مبعوث میشود و اینکه خداوند میفرماید « کلامم را بدهانش خواهم گذاشت تا هر آنچه امر میکنیم بمخلوق رساند صریح است باینکه بجز آنهائیکه امر کرده ام و رسیده است هرچه اراده ام قرار بگیرد و هر آنچه امر میکنم آن پیغمبر خواهد گفت اگر غیر این بود خداوند میفرمودند پیغمبر مبعوث میگردانم کلامی که گفته ام اجرا کند یا اینکه همین تورات را بر دارد مجری کند پس معلم های یهودی همه این کار را میکنند پیغمبر دیگر لازم‌نیست مبعوث بکنند پس پیغمبریکه خدا فرموده است باید هر آن کلامی کـه خداوند ساعت بساعت بدهان او گذاشته و امر میکند آن پیغمبر بمخلوق برساند تا امر خدا چه باشد و خداوند را نمیتوان مجبور کرد که غیر از تورات که چهارهزار وسیصد سال قبل از بعثت خاتم انبیاء باقتضای افهام واستعداد آن زمان فرمایش کرده و تا این زمان هزار دست گشته و در عهد بخت النصر بکلی از میان رفت دوباره این تورات را هرکسی هر چه در خاطر داشت گفتند نوشتند یا کتابی بود از روي او نوشتند اگر بجز آن چیزی دیگری بگوئی قبول نخواهیم کرد پس ثابت شد یهودی هم اغماض کرده یا ملتفت نشده در ضلالت مانده است عیسوی راهم که نمودم حقی نیست باور نکرده قبول نکنند فرمایشات خود عیسی هم که همـه دلیل قطعی بود موافق تورات و انجیل از آیات صریح محکم بر خواستن عیسی را هم نمودیم بعقیده عیسوی صحیح نیست ولي معنی دارد روحانیین عیسوي درك

خواهند کرد که معنی بر خواستن چه خواهد بود آن ساعت که رسید خودشان استقبال خواهد کرد

کشف ۲۱

خبر دادن داود در تورات از خاتم انبیا و آل او

تورات مزمور ٤٩ آیه یك خداوند را تهلیل نمائید سرود تازه را بخداوند بسرائید «چه مدح اودرجماعت مقدّسان است آیه ٦ اسرائیل بخالق خود مسرور باشد وپسران صیون ازپادشاه خود مبتهج باشند آیه ۳ اسم او را بسرنا تهلیل نمائید اورا بادف تزمیر نمائید آیه ٤ چونکه خداوند از قوم خود راضی است متواضعان را به نجات خود معزز خواهد ساخت آیه ٥ مقدّسان در جلال مبتهج باشند و بربستر خود بخروشند آیه ٦ تکبیرات خدا در دهان ایشان وشمشیر دو دمه در دست ایشان باشد آیهٔ ۷ تا آنکه از امت ها انتقام کشیده قوم ها را تنبیه نمایند آیه ۸ وملوك ایشان را با زنجیر ها وعزیزان ایشان را باقید های آهنین به‌بندند آیهٔ ۹ و بر ایشان حکم مکتوبی را اجرا دارند چه عزت تمامی مقدسانش همین است خداوند را تهلیل نمائید» این مزمور یك مزمور بآخر کتاب مزامیر داود مانده است که از خاتم انبیا و حضرت علی وذوالفقار دو سر یا دودمه ودعوت خلق ووقعهٔ کربلا واسیری اهل بیت اطهار تماما در یك مزمور مختصر در نه آیه خبرداده است و بنی اسرائیل را بقبول آن دین وگفتن لااله الاّ الله امر کرده است این است شرح آن

امر بقبول کلمه توحید

اولا «آیه یك خداوند را تهلیل نمائید سرود تازه را بخداوند بسرائید می فرماید توحید کنید خدا را بسرود تازه سرود تازه کدام است همان کلمهٔ اول اسلام است که‌اول فرمایش حضرت محمدی این بود قولولااله الاالله تفلحوا اگر کسی بداند اول و آخر همین است که فرمودند باری یعنی لااله الاالله را بسرائید. امر می‌فرماید بداخل شدن بدین محمّدی وسرودن خدا را بکلمه لااله الاالله بعد واضح کرده و دلیل می آورد «چه مدح او در جماعت مقدّسان است» یعنی اصل توحید و خدا شناسی در آن جماعت است که مقدسان هستند و آشکار است جماعت مقدسان محمد و علی و اولاد او و ملت او را فرموده است و همین طور هم هست هیچ مذهبي خدا را مثل موحدین اسلام نشناخته تقدس نمیکنند «آیه ٦

اسرائیل بخالق خود مسرور باشد یعني بعد از قبول دین محمّدی وگفتن و دانستن لا اله الا الله بنی اسرائیل سهل است خود اسرائیل که جد بنی اسرائیل است بخالق خود مسرور باشد که اولاد او بتوسط اولاد برادرش اسمعیل که جماعت مقدسان هستند بدین اسلام فایض و بقبول کلمه لااله الاالله نایل شدند آری والله گوینده ودانده لا اله الاالله خیلی بخالق خود مسرور باشد که برآن ها نمودار وهمچو توحیدی بتوسط جماعت مقدسان آشکار شد «پسران صیون» یعنی جماعت «از پادشاه خود مبتهج باشند» یعنی جماعت بني اسرائیل و همه مخلوق بعد از قبول کلمهٔ توحید یعنی بعد از نفی غیر واثبات حق از آن حق که پادشاه حقیقی است شاد و مبتهج و متشکر و ممنون باشند که در دوره خلق شده و واقع کردیده اند که خداوند باالنسبه ازبدو خلقت عالم تا آن زمان برآن ها نمودارتر و آشکار تر شد می فرماید حالا که آشکارتر شد شما هم آیه ۳ اسم او را بسرنا تهلیل نمائید او را با دف و بربط تزمیر نمائید بسرنا یعني آشکارا و بلند یعنی یعنی در کلدسته ها و بام ها لا اله الاالله بگویند «با دف و بربط» یعنی بکمال شعف ووجد و شوق خدا را خوانده تزمیر نمایند «آیه ٤ چونکه خداوند ازقوم خود راضی است» یعنی از قوم خود راضی بود که برآنها آشکارتر شد «ومتواضعان را به نجات خود معزز خواهد ساخت» اینجا نرم کردن ومتواضع ودل شکسته و بفرمایش حضرت عیسی درروح مسکین را بخود مخصوص کرده ودرضمن همان مقدسان آورده و به نجات خود وعده داده است تا اینجا اعلان و امر بعموم خلق وجماعت بنی اسرائیل است به پیروی به نبوت محمّد علیه السلام وقبول کلمه توحید از محمد و آل و امت او کلیتا که لفظ جماعت مقدسان فرموده است

تعریف علی و اولاد او

(آیهٔ ٥ مقدسان در جلال مبتهج باشندبر بستر خود بخروشند) این جا بعد از محمد است که لفظ جماعت را مخصوص محمد که سر سلسله است گفته بود بر داشت مقدسان میگوید از این به بعد مخصوص به علی‌واولاد رواست (مقدسان در جلال مبتهج باشند یعنی علی و اولاد او آنها که مقدسان هستند درجلالیکه خداوند بانها در نمودار کردن خودش داده است شاد و خرم بوده مبتهج باشند (بر بستر بخروشند) یعنی در بستر راحت وصل بحق و بستر راحت اخروی

شاد و خرم بغلطند و بخروشند یعني شادیانه کنند

تعریف ذوالفقار و جهاد علی و حسین

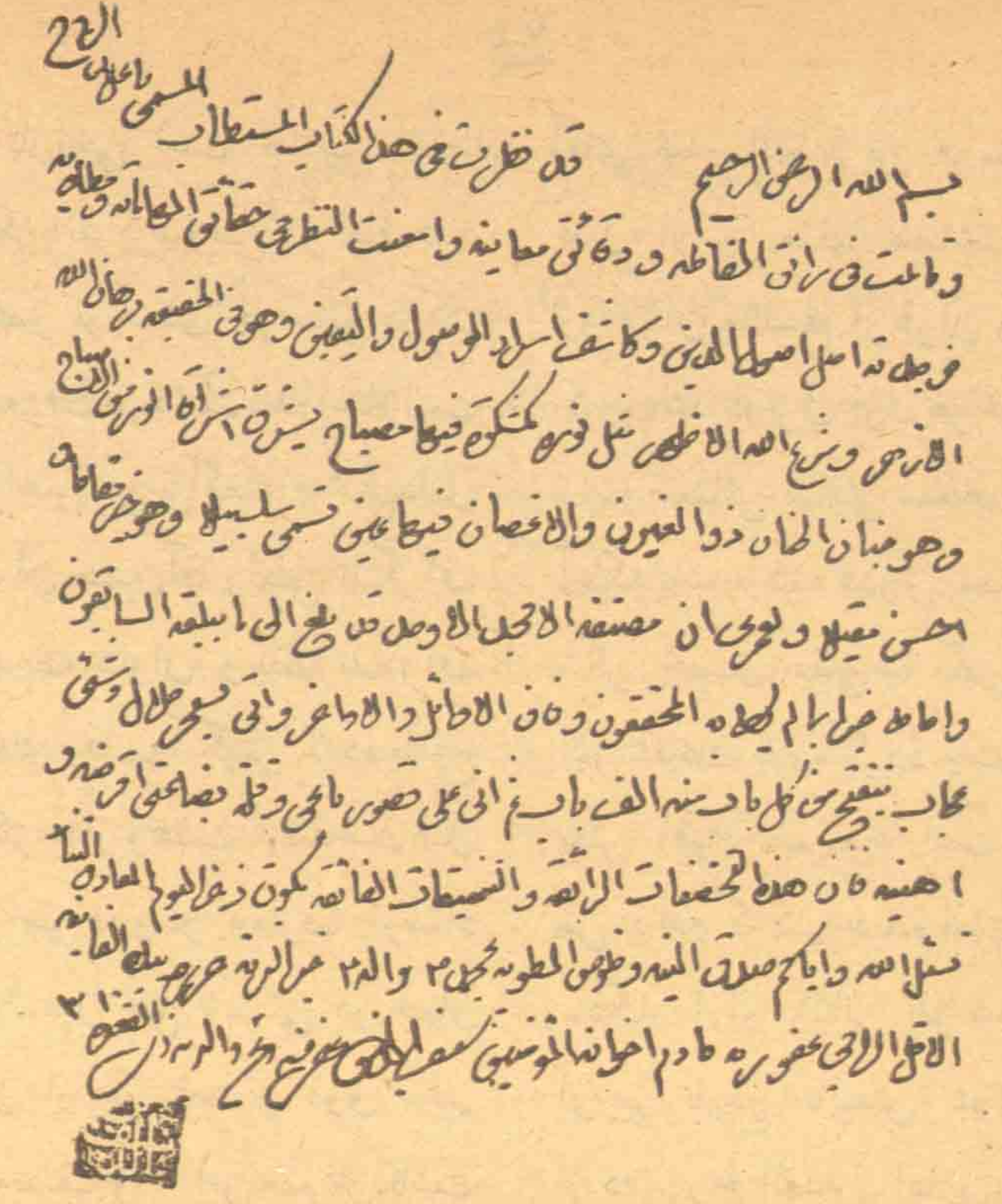
(آیه ٦ تکبیرات خدا در دهان ایشان و شمشیر دو دمه در دست ایشان باشد آیه ٧ تا آنکه از امت ها انتقام کشیده قوم ها را تنبیه نمایند اگر انصاف کنند شرح و توضیح لازم نیست چه هر کس ذوالفقار دو دمهٔ علی را که بعد ارثاً بحسین علیه السلام رسید و غزوات آنها را که در کتب اسلام نوشته اند ودیده اند و حال آنکه شرح این مزمور را ندانسته و این مزمور را ندیده اند ببینند میداند که (تکبیرات خدا دردهان ایشان) همان نعرهٔ الله اکبر علی وحسین علیهما السلام است که در وقت جهاد حمله بکفار کرده الله اکبر گفته و خدا را جلی خوانده خود را بر قلب لشکر کفار می زدند (و شمشیر دو دمه در دست ایشان باشد) همان ذوالفقار است که داود خبر میدهد یعنی کسانیکه تکبیر خدا در وقت انتقام از امت ها در دهان ایشان و شمشیر دو دمه در دست ایشان یعنی ذوالفقار باشد بشناسید که جماعت مقدسان آنها هستند که خبر داده ام در دست ایشان (باشد) لفظ باشد اشاره و علامت است یعنی باین نشانی باشد بشناسید که همان است جماعت مقدسان و قبول کنید الحق و انصاف هم شمشیر دو دمه در دست علی وحسین علیهما السلام بود هم تکبیرات خدا در دهان ایشان هم دعوی ایشان صحیح نشانی و علامت وسفارش و تصریح از این صریح تر و واضح تر نمیشود خبر داده بود کسی نشناخت و ندانست تقصیر خودش است (آیه ٧ تا آنکه از امت ها انتقام کشیده قوم ها را تنبیه نمایند) ازاین آیه هم واضح میشود هرچه حضرت پیغمبر و علی و امام حسین کشتند از جانب خدا مأمور بانتقام و تنبیه کفار بودند برای هدایت مردم بسوی خدا تا این جا هم جهاد و دعوت علی و حسین بود از آیه ٨ به بعد

خبر دادن داود وقعه کربلا و اسیری اهل بیت را

(آیهٔ ٨ وملوك ایشان را با زنجیرها وعزیزان ایشان را با قید های آهنین بربندند آیه ٩ و برایشان حکم مکتوبی را اجرا دارند چه عزت تمامی مقدسانش همین است خدا راتهلیل نمائید) این دوآیه مخصوص است باهل بیت حضرت امام حسین واسیری آنها ووقعه کربلا

از امام چهارم به بعد است خبر میدهد که اغلب در زنجیر بوده اند ذکور جماعت مقدسان را ملوك خوانده و صغیر و کبیر اناث آنها را عزیزان فرموده است چند روایت است که یازده نفر صغیر و کبیر که سر سلسله آنها علی ابن الحسین علیهما السلام بوده است بیك زنجیر مقید بوده اند اگر روایت بنظر ضعیف بیاید محمد ابن علی ابن الحسین مسلماً جزو اسراست و مقید بوده است که داود این دو امام را ملوك خوانده و گذشته از مردها اگر کسی رتبه و حالات و زحمات حضرت زینب را شنیده باشد و تصور کند میداند که حضرت زینب هم جزو ملوك و پادشاه و پادشاه زاده است بخدا قسم میدانم او چه کشید مقام زحمت او را از حضرت حسین علیه السلام بالا تر نمیگوئیم ولی مساوی میتوان گفت معنی شهادت را او هم دارد چه افتخار شهادت حضرت امام حسین (ع) بزحمت شمشیر و خنجر شمر و غیره بود عرب میگوید جراحات السنان لها الالتیام وما یلتام ما جرح اللسان همین طور است و زینب را زحمت و پرستاری اطفال صغیر و عزیز و شماتت های کوفه و شام بیش از شهادت حسین نباشد کمتر نیست بزرگی و متانت و حالت او واضح است و همچو زنی جزو ملوك مقدسان است زینب را هم جزو ملوك قبول کنند نعم الانصاف قبول هم نکنند باز دو امام که علی ابن الحسین و محمد ابن علی باشد ملوك آنها و زن ها و اطفال صغیر عزیزان ایشان است که داود خبر داده است و هم از امام زین العابدین به بعد امام ها بزنجیر ها بسته شده اند مقصود از ملوك که داود خبر داده است هم باین دو نفر امام زین العابدین و محمد ابن علي اطلاق میشود هم از امام چهارم ببعد مقصود داود بوده است که ملوك جماعت مقدسان را بزنجیر کرده و عزیزان ایشان را بقید آهنین به بندند صحیح شد و زنجیر هم کردند بعضی دیدند دنیا هم شنیدند (و عزیزان ایشان را با قید های آهنین به بندند) قید بند است مراد داود از لفظ قید آهنین این است که با زنجیر طفل صغیر و کبیر را می بندند همین طور هم اهل بیت را زنجیر کردند و مردم دیده اند که اطفالیکه نزد خود جماعت مقدسان و نزد خدا و خلق عزیز بودند سه نفر چهار نفر بیك زنجیر بسته بودند و ملوك را هم که اعم از یازده نفر صغیر و کبیر ذکور باشد یا آنکه علي ابن الحسین و محمد ابن علی را که ملوك خوانده است علیحده بیك زنجیر بسته بودند مقصود

داود این بوده است و از لفظ (زنجیر) و (قید) که بعضی را تك تك و بعضی را دو نفر سه نفر بیك زنجیر می بندند الحق دیده شده است همین طور بسته‌اند و عزیز بوده اند و جای ترحم بوده است و فاعل این عمل ظالم بوده است بدون شك (آیه ۹ و بر ایشان حکم مکتوبی را اجرا دارند) مراد از این حکم مکتوبی یعنی اراده خدا که در لوح محفوظ ضبط و نوشته شده است که خود عیسی‌هم فرموده است (بطوری که نوشته شده است فرزند انسان) که خود عیسی باشد (کشته و بدار کشیده خواهد شد) جای دیگر فرموده است (بطوری که مقرر شده است خواهد شد و من کشته شده صلیب خواهم شد) ایضاً در گرفتاری خود فرموده است «وجود اشیاء ضروری است لیکن وای بر آن کسی که آن اشیاء نا ملایم بوساطت وی بظهور آید» محمد ابن عبد الله در خواب بحضرت حسین فرمود ان الله قدشاء ان یراك قتیلا از این قبیل در تورات و انجیل و قرآن و احادیث زیاد است و لازم بنمودن نیست واشارهٔ کافی است پس حکم مکتوبی یعنی اراده نوشته شده خدا را اجرا دارند منتها بفرمایش عیسی وای برآنکس که آن اشیاء ناملایم بواسطهٔ اوبظهور برسد بعد داود واضح کرده می نماید که مشتبه نشوند که مستوجب بودند دلیل آورده می فرماید « چه عزت تمامی مقدسانش همین است خداوند را تهلیل نمائید » آری والله گفتم که عزت حسین ازدم شمشیر و نوك خنجر وسنان و از نیشتر لسان کفّار بود بلی همه کس نمی تواند در این عرصه قدم نهاده سر وهرچه دارد باخته باشد که مثنوی میگوید تاتیفتی چون حسین اندر بلا کور کورانه مرو در کربلا حضرت داود زنجیر وقید آهنین را بر جماعت مقدسان که بی جهة است می فرماید عزت مقدسان همین است بالاتر از زنجیر و قید زخم خوردن است و بالاتر اززخم خوردن مردن است. و بالاتر از مردن غیور را بی جهت شماتت و ملامت و تهمت پست زدن واهل حس و روح را زحمت خیالی وروحانی است باین جا که رسید فیل ریاضت به هند رفت شرح حال را با این فرمایشات مناسب دیده کتاب را عجالتاً ختم وشمهٔ ازشرح حال عرض شد



بسم الله الرحمن الرحیم

بتحقیق نظر کردم در این کتاب که مسمی است با اعلان روح القدسی و تأمل کردم در الفاظ خوب او ومعانی دقیقه او وامعان نظر کردم در حقایق الهامات ومطالب او که اصل اصول دین است وکاشف اصرار وصول و یقین است و او فی‌الحقیقة دلیل خدائی است بسیار نورانی وشرع خدائی است ظاهرتر مثل‌نور اومانند چراغدانی استکه دراو چراغ بوده باشدنور میدهد نوردادنی که‌نورانی تر ازصبح میباشد واوقلب شهب ها میباشد که صاحب چشمه ها وشاخه‌ها میباشد ودراو چشمه ها میباشد که مسمی میباشد بسلسبیل وخیر مقاماً وحسن مقیلا یعنی بهترجا ونیکوتر ازحیث خوابیدن‌ها میباشد وبجان خودم قسم‌که مصنف‌او که ماجد ووحید عصرخود میباشد بتحقیق رسیده است بسوی خبریکه نرسیدند باوسابقون واحاطه دارد بچیزی که نرسیده‌اند باو محققون وبلندی دارد براوائل واواخر وآورده است سحر حلال وخبر عجیب که گشوده میشود هزار باب پس بدرستی من باکمی سرمایه مدح‌میکنم مصنف اورا وباری میکنم اورا پس ازاین بدرستی که مصنفات بلند میباشد ذخیره ازبرای روز جزا سؤال مینمایم خدارا وشمارا براستی نیت وپاکی طینت را به محمد وآله بهترین خلق خدا ١٣١٠

ماده تاریخی است جناب مستطاب آقای صدر الذاکرین فرموده اند

منعمی‌را شکرباید کرد وبس کز لطف‌فرد	فضل او بی منتها میباشد و انعام عام
بود در هر عصر توحیدی چو سابق درکمال	رو بخوان مانَنسخ از قرآن وکن فهم کلام
بلکه‌شمس معرفت هرساعت اندراعتلااست	کون باشد درترقي قول هرخاص است‌عام
اینك ارخواهد کسی برگفته‌ام محکم‌دلیل	پخته معنائی نشانش میدهم در لفظ خام
راد سرتیپ آن حسین‌آقا رئیس تلگراف	آنکه باشد رشته قدرش مصون از انفصام
باوجود خدمت دیوان و نظم تلگراف	شکر تحصیل علمی را گهی ناسوده کام
طرفه توحیدی زقلب آگهش کرده طلوع	کز شفاعت خیره گردد چشم هر صبر تمام
آن‌حجابی کزهزار وهشت نهصد سال قبل	پیش افهام مسیحیه است بردارد تمام
لوحش آبی سواد ودر معارف اوستاد	من ندیدم گرکسی دیده است بنماید کدام
بهر تسهیل سبیل حق شناسی در جهان	یادگار ازاو کتابی نغز شد قدسی بنام
نکته سنجان ازعلو همت و ذوق سلیم	از پی تاریخ تألیفش نمودند اهتمام
آخرازقول مصنف واله این مصرع نکاشت	از دم روح القدس اعلان ما قدسی تمام

۱۳۰۹

ایضاً

جناب میرزا رشید فرموده است

حسین پاك‌طینت صاحب‌خلق حسن‌آنکو	علي‌را شیعه خاص‌است‌کامل دین‌وایمانش
زهر سرتیپ بافرهنك آن راد سخا پرور	که‌دایم‌زله‌بندد خاص‌وعام ازخوان‌انعامش
برآن شد کز پی تهذیب آئین مسیحائی	نکارد نامهٔ کز وی بماند جاودان نامش
یدو بیضا نمود الحق بکیش عیسوی ظاهر	چنانچون‌خواست‌تحسین‌ازهنرمندان‌ایامش
پی اتمام او تا باشدش تاریخ ممتازی	بسا در سخن سفتند استادان نظامش
رشید ازآن میان غواص بحرنظم شدلیکن	دری نامد بکف ازبحر فکر مغلق وخامش
مؤیدشد چوازروح‌القدس‌طبعم بدل‌کفتا	بجوازفیض(روح‌القدسی)ایدل‌سال‌اتمامش

۱۳۰۹

بسم الله الرحمن الرحیم

اول شرح حال بعد برویم سر ریاضت

این بنده پسر داراب بیك داراب بیك پسر الکساندر گرجی که بعدها مسلمان شده اسکندر بیك نامیده شد (تقریر مادرم است) در عهد فتح علی شاه یك دختر و یك پسر جزو اسرا یا بعد بطهران آوردند آن دختر و پسر را بفتح علی شاه پیش کش کردند فتحعلی شاه پسر را به محمود میرزای پسرش و دختر را به محمد ولي میرزا بخشید آن پسر ودختر ده‌دوازده ساله بودند الکساندر مسلمان واسکندر نامیده شد بزرگ شد زن گرفت از او یك پسر و دو دختر بعمل آمد پسر پدر من و داراب نامیده شد دو دختر یکی زن کریم بیك یکی زن صفر علي بیك میراخور اصطبل و اسبهای توپخانه ایران بود پدر من اول پیش کوبا اسمش محمد علي بیك گرجي ناظر شاه نایب ناظر بوده بعد صفر علی بیك بواسطه شوهر خواهر پدر من نیابت اسب ها را باو داد سی چهل سال از این مقدمه میگذرد روزی بجد من همان اسکندر بیك گفتند پیر مردی آمده نشانی میدهد من یك همچو پسری داشتم میگویند زنده است آمده ام او را به بینم معلوم است بعد از سی چهل سال هیچ یك همدیگر را نمیشناسند جد من میگوید فردا میروم فردای آن روز سه چهار نفر همقد همشکل خود را همراه برداشته وارد اطاق میشوند پیر مرد یکی یکی نگاه کرده بر خواسته پسر خود را در بغل میکرد بعد جد من پدرش را میآورد بخانهٔ خودش وضع مسلمانی آنوقت ها هم معلوم بود یك قالیچه کنار اطاق انداخته نهار شام او را در کمال احتیاط میدادند مشاجره پدر و پسر شروع میشود پیر مرد میگوید من در ولایت پسر ها دارم مکنت دارم یك جعبه جواهر آورده‌ام بیا برویم بولایت خود دین خود خوب است چنین چنان جد من میگوید مسلمانی خوب است من هم الحمد الله همه چیز دارم شما بیائید این جا بمانید مثل گل شما را نگاه میدارم مختصر میان آنها نمی گیرد پیر مرد جعبه خود را بی خبر برداشته میرود از پدر من اولاد نمی ماند این بنده در سنه ۱۲٦۵ ده ماه بعد از جلوس ناصر الدین شاه به دنیا آمده‌ام و تفصیل آن از اینقرار است (به تقریر مادرم) وقتی تو در شکم من بودی پیش از ظهر من خوابم برد در خواب دیدم یکی مرا

صدا میکند بر خیز بر خیز برخواستم دیدم سر کوه بلندی خوابیدم یك مرد محاسن سفید با لباس سفید عصائی در دست دارد فرمود خیلی مهموم و مغمومی از اینکه اولاد تو نمی ماند اما با دست اشاره بشکم من کرد گفت اینکه در شکم تواست پسر است میاید اسم اورا حسین بگذار شیخ شبستری میفرماید (نصیب و قسمت اشیاء یا هر کس بقسمی است (موعاد و مبدء هر کس ز اسمی است) ازاینقرار اسم در زندگانی مدخلیت تمام دارد) این است که خواجه عبد الله انصاری میفرماید همه از آخر ترسند عبد الله از اول) در هفت ساله گی قرانی دارد میگذراند هفتاد سال عمر میکند تا خواستم سئوالی دیگر کنم دیدم عایب شد از خواب برخواستم به همه هم خواب خود را گفتم به بینم اگر این پسر شد خواب من راست است این بود و بنده ١٢٦٥ بدنیا آمده در شانزده ساله گی بتلگرافخانه رفتم ده سال تلگرافچی مرکز بودم پنجاه و چهار بریاست تلگرافخانه ها مأمور شدم اول سفرم در ٩٢ یا ٩٣ ریاست استراباد بود با جهانسوز میرزای امیر نویان زدو خورد ها کردم درتمام این مأموریت ها هرکجا سخت وزحمت بود مرحوم مخبر الدوله بزرك بنده را میفرستاد چون اول مأموریت از عهده خوب برآمدم چنانچه بعد عرض میشود هرجا مثل جهانسوز میرزا نطاق بی باك مثل ظل السلطان در عین اقتدار مثل حاجي فرهاد میرزای معتمد الدوله در شیراز حسام الدوله وامیر نظام درتبریز بود بنده را مأمور کرد باری عجالتاً دنباله خواب مادرم را ول نکرده عرض کنم مادرم مژده هفتاد سال عمر را داده بود بنده چنانچه در ریاضت خواهید خواند همیشه پناه وملجأ آخرت میدانستم سنه ١٣٣٥ که هفتاد سال تمام بود در ماه مبارك رمضان ریاست تلگراف خانه گیلانرا داشتم

تفصیل خواب وعمررا طهران - گیلان سیزده سال قبل

خیلی ها میدانستند درماه رمضان ١٣٣٥ (سیزده‌سال‌قبل) مرخصی دوماه خواستم چون درگیلان با یك پسرم رفته بودم سه پسر وعیال درطهران بودند خیال کردم ناخوش بشوم وقت مردن نزدعیال واولاد بهتراست مسترنیورئیس کل تلگراف ودیگران گفتندچه خیال واهی‌است بمان اصرار کردم اجازه‌دادند بااهل گیلان وسردار معتمد وغیره ودوستان مخصوصا جناب آقا سید محمود رشتی مجتهد نماینده مجلس شورای خدا حافظ کردم سابقا و آنوقت گفته بوده و گفتم اگر نمردم بیست و یکسال

دیگر یا ٣١ سال دیگر عمر خواهم کرد و تفصیل ٢١ یا ٣١ سال عمر مرحمتی که نمی دانم برای چه بود من که حظی نداشته وندارم این است درسنه ١٣٠٥ در عین ریاضت سخت ازارومی باعیال بسفر عتبات مشرف شدم چون جوان بودم و پولی هم داشتم نمیدانستم زیارت رفتن مختصر باید رفت هشت قاطر یخدان مفرش دو کجاوه شش اسب داشتم چون هزار نفر زوار هم باشند وبیست دسته مکاری باید همه یك دفعه حرکت کرده جلو عقب نروند ولی بنده جعفری بود همدانی هشت مال داشت منحصراً کرایه کرده با قافله و زوار همراه حرکت میکردم ولی اگر جلو و عقب میماندم مانعی و مجبوریتی نداشتم مراجعت از عتبات در یعقوبیه درکاروانسرا نشسته اسب های خود را تاخت زده یك اسب عربی میخواستم بخرم یك سید با دوسه پیاده آمدند چیزی خواستند بند. پولی بآن ها دادم بنظر آن ها خیلی بیش ازخیال آنها بود آن سید گفته بود این آدم خوبی است دم او را نباید ول کرد یکی دو مرتبه در راه من بآن ها پول دادم درپاطاق که یك منزل بکرند مانده است آن سید را ندیدم پرسیدم گفتند ناخوش است درکرند که یك دهی است وسط راه کربلا بنده ازقافله عقب مانده منتظر تلگرافي شدم زوار تماما حرکت کردند فقط بنده و بار های بنده که محمول جعفر همدانی بود عقب ماند ازکرند حرکت کردیم بنده ونوکر ها سواره دو کجاوه و بارها براه افتادیم از کرند بیرون آمده نیم فرسخ که آمدیم یك سرازیری بود از آن بیرون آمدیم کنار جاده دویست‌قدم فاصله دیدم‌یکی‌را خوابانده چندنفر اطراف‌آن ایستاده بنده محض تفحص جلو اسب را بآن سمت کرده روان شدم آن پیاده ها هم مرا دیده بسمت من آمدند به هم رسیده گفتم چه هست گفتند آن سید ناخوش بود اینجا از پا افتاده قادر بحرکت نه بوده محتضر است این همه زوار که آمدند و رفتند به هریك التماس کردیم این سید را بجائی برسانید قبول نکرده رفتند این سید اینجا مانده است بنده ایستاده فوراً کنیزی داشتم ازکجاوه بیرون آوردم سوار آبداری کرده نوکررا ترك نوکر دیگرداده سید را دریك لنگه‌کجاوه خدمه نشانده وقتی سیدرا بلند کردیم توی کجاوه میگذاشتم ران پای چپ او گل گل زرد بود وفاسد شده بود باری سوار کجاوه کرده براه افتادیم در راه گفتم آقا سید چه میل داری گفت تشنه هستم بنده هم همیشه محروری مزاج یخ درهمه جا

باید داشته باشم در خواطرم هست از آبداری جام کرمانی را گرفته آب یخ گویا سکنجبین هم داشت درست کرده دادم آقا خورد این آقا دربین راه تا به هارون آباد برسیم مرحوم شد به هارون آباد که رسیدیم دادم شستند کفن کرده عماری یك نفر محترمی که جنازه او را بکربلا میبردند آنجا حاضر بود گذاشتم توی آن عماری بردیم سر جاده قبرستانی بود که همان نقطه الان در نظرم هست (اگر اتفاق افتاد عبورم از آن طرف شد علامتی سر قبر او خواهم گذاشت) باری او را بخاك سپرده آمدیم منزل شب در خواب دیدم فـرد ماندی در دست چپ دارم مواجهه باصورت طرف چپ من است که نوشته (سی مقر را بعلاوه ۲۱ یا ۳۱) چون آنوقت چهل ساله بودم بنظر بنده سی بقیه عمر است ۲۱ یا ۳۱ اضافه مرحمت شده است (اگرچه هر اضافه ومرحمت یا انعام بهتراز عادی است ولی بذات پاك خدا ازاین اضافه هیچ لذتی نبردم اگرچه ریاضت وزحمت کمتر شد ولی هیچوقت راضی و خوش نبودم بلکه این هم مگر جزو ریاضت حساب شده باشد یا مقصود دیگری را در نظر دارد) باری به همه وهمیشه گفتم اگر درسن هفتاد نمردم ۲۱یا۳۱ سال دیگر عمر میکنم دوستان رشت حضرت آقای حاجی سید محمود حضرت سردار معتمد ازبقای عمر تبریك‌ها فرمودند حالا برویم سر تفصیل روز عقد کنان و خواب مادرم که شاهد عرایض فوق الذکر است بعد از مراجعت از سلماس و رفتن اردبیل مراجعت تبریز چنـانچه در ریاضت خواهید خواند آن خیالات پر زحمت آمدم تبریز گفتگوی گرفتن عیال شد شبی که فردای آن عقد جاری میشود خواب دیدم (در طهران یك عمارتی داریم از بیرونی آن یك راه روی دارد میرود به حیات خلوت) شب خواب دیدم مادرم چادر سیاهی به خود پیچیده کنار حوض خلوت غمگین نشسته میدانم مرده است نمیدانم خواستم انگشت اورا گرفته چیزی بپرسم یاخود آن مرحوم گفت بپرسی بگویم گفتم از کي کفت از ابلق باز نفهمیدم گفتم از کی گفت از ابلق باز مکرر کرد از ابلق باز از ابلق باز درکال اوقات تلخی (میشناسم آنرا یعنی بعد شناختم) باری قلم کاغذ مرکب حاضر در دست دیدم ولی قلم شکسته خیلی بد وبزحمت می نویسد مرکب غلیظ کاغذ بدکه آتیه زندگانی وزحمت بنده‌را دلیل کافی و آشکار بود هرچه گفت نوشتم گفتم زن گفت هیچ همین یکی گفتم اولاد

گفت دو دوتا گفتم عمر هیچ نگفت همان آن دیدم مادرم چادر سیاه را برداشته است دم در راه رو حیات بیرونی که بخلوت میرود نشسته خودش کفت ازعهد پیغمبر شخصی از اولاد او مانده است میفرستم یا میرسد عمر را خواهد کفت این بود که عمر را در حیات خلوت نگفت همان حین در وسط راه رو بیرونی و خلوت گفت که دلیل بین راه کربلا و طهران بود این همان سید جلیل‌االقدر و صحیح النصب پیغمبر بود و چون هنوز عمر دوباره مرحمت نشده بود نتوانست خبر بدهد موکول باتفاق بین کربلا و ازدیاد عمر کرد این بود در سن هفتاد بطهران آمدم گفتم اگر نمردم ۲۱ یا ۳۱ سال عمر میکنم پس معلوم میشود تمام امورات انسانی ثبت و ضبط سعادت و شقاوت درذات خود شخص است تغییراتی اگر باشد باعمال شخص و امر خدا در لوح محفوظ به محو و اثبات خواهد رفت انسان کمان میکند میکرد میدهد میکند میشود خیر انسان کالمیت لدی القصال دریا به خیال خویش موجی دارد خس پندارد که این گشایش با او است

هر آنکس را که مذهب غیر جبراست نبی فرمود او مانـنـد گبر است

خواجه عبد الله انصاری میفرماید همهٔ از آخر ترسند عبد الله از اول ولی همه کس نمی تواند جبری بشود تیغ دادن در کف زنگی مست غلط صرف است جبری ازیك ملیون‌نفر مگر یکی‌پیدا بشود این‌است که‌الامر بین‌الامر بین فرموده‌است موحد صرف مگر باشد در ۱۳۱٤ در ریاست گیلان در سر معدن ماسوله که یکی از بلوك گیلان است مخبر الدوله مرحوم با بنده بی لطف شده یك سال و نیم مرا بیکار در طهران نگاه داشتند مأموریت ندادند آن اوقات حضرت صفي علیشاه به بنده خیلی التفات داشتند یعنی غیر از مقامي که تصور میفرمودند دارم آدم دست و دل بـاز بی پول میـدانستند خوب است اول برویم سر ورودم را خدمت حضرت صفي علی شاه بعد برسیم بسر لیس‌للانسان الا ما سعی که حضرت صفي علی شاه برای بیکاری من فرموده (در۱۳۰۹ در ارومی که مشغول نوشتن کتاب فیض روح القدسی بودم) یکی ازخلفای صفي علی شاه حاجي میرزا حبیب الله نام با بنده حصوصیت تامي داشت کتابی که مینوشتم تعجب میکرد بلکه در حق بنده غلو کرده وقتی از ارومی معزول و بطهران میآمدم اصرار کرد خدمت آقا بروید من خودرا مستغنی از همه میدانستم گفتم بروم چه کنم کاری ندارم گفت میل

دارم آقا یك انسان کاملی به بیند بنده که آمدم بطهران نرفتم یکی دو کاغذ نوشت کاغذ آخري نزدیك عید نوروز رسید گفتم میروم تماشائی است روز عید رفتم کاغذ آقا را دادم گفت کي آمدید گفتم مدتی است پس از ختم مجلس گفت روز پنجشنبه تشریف بیاورید بخیالش برای سر سپردن رفته ام بنده قبلاً با جناب شمس برادر آقا صحبت ها کرده بودم عقیده مرا فهمیده بود باری روز پنجشنبه رفتم خدمت آقا آقا فرمود بیا پیش رفتم پیش دید چیزی در دست ندارم گفت آنچه باید بیاوری مگر نیاوردی من عرض کردم چه باید بیاورم نمی دانم فرمود مگر شما بفقر مشرف نشده اید عرض کردم بفقر مشرف نشده ام ولی آنچه فهمیدنی بود فهمیده ام سئوال بفرمائید دیدم آقا ماند خودم ملتفت شدم که خلاف درویشی و توحید کردم دست ردزدم عرض کردم حاضرم هر چه بفرمائید اطاعت کنم فرمودند شمس را به بینید بشما دستور العمل میدهد روز دوشنبه تشریف بیاورید بر خواسته خدمت جناب شمس رفتم پس از قدری صحبت فرمودند دستمالی جوز سکه ئی چنانچه معمول است حاضر کنید آنهارا حاضر کرده روز دو شنبه باشمس خدمت آقا رفتیم حضرت صفي علیشاه وردی دادند چنانچه معمول فقرا است به شمس فرمودند شما هم ذکری بدهید شمس فوراً گفت مردی موحد صرف است من چه وردی بدهم من دیدم باز میخواهد از درویشی خارج شود باصطلاح زور خانه لنك انداخته گفتم ضرری ندارد برخواستیم باری مقصود التفات آقا بود و لیس للانسان الا ماسعی است بنده یکسال و نیم در طهران بیکار ماندم آقا هم میداند من خراج ولی بي پولم یك روز فرمودند با هم برویم پیش مخبر الدوله اگر میرفتم معلوم است هر چه میفرمودند مخبرالدوله فوراً رفتار میکرد جوانی غرور گفتم تاحال واسطه نداشتم حالاهم خوش نما نیست نرفتیم بیکار درطهران چندی ماندم یك روز توی حیات روی نیمکت نشسته ایم ناصر الدین شاه را هم میرزا رضای کرمانی تازه کشته است آقا درکمال افسوس فرمود فلانی آخر بیکار ماندی و بجائی مأمور نرفتی بلی از کارهای خدا کسی سر در نمیاورد بعقیدهٔ بعضی اگر من بجای خدابودم چند روز هم به ناصر الدین شاه مهلت میدادم این جشنی که باین زحمت و باین مفصلي فراهم کرده است به بیند بعد او را بکشند بعد فرمود خیر اینطور نیست

من هم بجای خدا بودم همین کار را میکردم لیس للانسان الا ماسعی نه این است برای انسان سعی لازم است یعني کار هرچه وهرطور باید بشود هرچه خدا خواسته‌است میشود آن سعی برای آدم بی‌فایده میماند معلوم است (باحالت بنده که‌در ریاضت خواهید خواند) و پنجاه سال ریاست ایالات و ولایات اتفاقات شنیدنی زیاد افتاده ولی مقصودم رمان نویسی نیست صرف نظر کرده شرح حال‌را ختم میکنم میرویم سر ریاضتی که منسوخ متروك کل معدوم است .

حساسیت

بنده از اول جوانی خیلی حساس دقیق باریك بین بودم هر چیز را به کمیت و کیفیت آن برمیخوردم حظ و لذت آن را بطوریکه باید میبردم چنانچه یزید است گویا میگوید شراب را بریز بده بمن و بگو شراب است که من چنانچه از طعم و عطر و رنگ آن حظ میبرم گوش من هم ازشنیدن اسم او هم حظ ببرد جناب سیف الاطبا گاهی شوخی میکند میفرماید این غذا که خوردید آلان در کدام گوشه معده شما و درچه حال است چندین نفر مثل امیر اعظم مرحوم که مرد نطاقی بود وخیلی ها میفرمودند چه خوب حرف میزنی ودریك ملیون یك نفر بذوق شما ندیدم حالا راست گفتند یا دروغ کاری ندارم درمیان فامیل و مجلس انس فامیلی بنده نقل مجلس و بخوشی من خوش بودند الان هم درسن هشتاد و دو سالگی آب نمی بینم و الا شنوگر قابلی هستم (تصور بفرمائید این حالت آن پیش آمد که خواهید خواند) باری مقصود حساسیت بود این حساسیت بالا زده طبیعت یك دستگاه عکاسی غریبی شد که گویا نظیر نداشته باشد بنده سالها معده ام خراب سوء حاضمه ترشی وتهوع داشتم دیگر حکیم ایرانی فرنگی نماند اغلب جوش شیرین بی کربنات دوسود رفع ترشی آنی میکرد در ۱۳۰۵ درسفر عتبات در کربلا بشخص هندی حکیم شکایت کردم حکیم گفت فردا برای شما دوا میآورم فردا دو بسته کاغذ هریك بقدر سیبي آورد گفت یکی آرد نخودچی است یکی هم بیخ گیاهی است در هندوستان این دو را مخلوط کنید هر وقت ترش شد معده یك قاشق چائی خوری دریك استکان آب صاف میل کنید هروقت ترش میشد یك قاشق درآب میخوردم خوب میشد حتی اگر یك ذره زیاد میشد ترشی رفع شد باید ترشی بخورم معده خوب شد بقیه را مثل اکثیر اعظم باورمیه

بردم بحکیم ها نشان دادم معلوم شد دوای جوش است که همیشه میخوردم دراردبیل روزی منزل حکیم رفته از کسالت شکایت کردم یك کتاب تشریح در جلو بود بر داشتم نگاه کنم یك نقشه تشریح دیدم باین شکل  آن شعبات که از وسط نخاع باین طرف و آنطرف میرود زرد بود پرسیدم چرا این ها زرد است گفت فاسد شده است فوراً صحبت دیگر بمیان آمد یامریض دیگری وارد شد بخدا نمیدانم ده ساعت طول کشید یا نکشید نزدیك گردن ازپشت یك جوش کوچك زد بعد بزرگ شد دنبل شد چرك کرد بیست روز معطلم کرد خوب شده یا نشده قدری پائین تر جوشی زد بزرگ شد چرك کرد بیست روز معطل کرد خوب شده نشده قدری پائین تر این سمت و آن سمت بخدا تمام آن شعبات بقول حکیم فاسد شده را که دیده بودم تا نشیمن گاه یکی یکی جوش زد بزرگ شد دنبل شد چرك کرد خوب شد شش ماه مبتلا بودم روزی منزل سپه سالار مرحوم نشسته ام دربالای اطاق طرفین دومخدع افتاده است سپه‌سالار درآخرآن مخدع نشسته است بنده پائین مخدع روبروباهم بیك‌وجب‌فاصله مواجه داریم جلال الدوله پسرظل‌السلطان وارد شدرفت‌روی مخدع بالادست سپهسالارنشست سپهسالار گفت‌راحت بنشینید جلال الدوله گفت وبا انگشت اشاره بران چپ خود کرده گفت اینجا یك دملی دارم اذیت میکند بخدا قسم نمیدانم هفت هشت ساعت طول کشید یا نکشید همان نقطهٔ که با انگشت اشاره کرده بود جوش زد دمل شد چرك کرد ده پانزده روز مشغول بودیم عظیم الدوله چشمش آب آورده بود اغلب هم همدیگررا میدیدیم یك روز دوبدو مواجهتاً نشسته ایم گفت چشمم آبش رسیده است باید میل بزنم ولی حکیم میگوید مزاج علیل است حالا نمیشود اول علاج مزاج بعد زدن میل حرفش تمام شد یانشد شخصی رسید باهر دو آشنا برخواستیم صحبت تغییر کرد دوروز بعد درآب خوض سیاهی دیدم چشم را نشان دادم اطبا گفتند چشم طبقه کرده است معلوم شد عکس کار خود را کرده است نابینا شد چشم چپ آن ها مال گذشته وشاهد درمیان نیست دو شاهد عادل حی وحاضر دارم این است هشت سال‌قبل شب جنابان سیف الاطبا و دکتر امیر خان اعزاز الاطبا یکی دونفر دیگر منزل بنده مهمان هستند نشسته ایم تر دماغ وگرم صحبت وخوش دکتر امیرخان با

سیف الاطبا روی یك نیمکت نشسته ما هم دو نفر سه نفر روی نیمکتها با هم صحبت میکنیم دکتر امیرخان برای سیف الاطبا نقل میکند با آب تاب بنده هم با اعزاز حرف میزنم ولي گوشم حرفهای دکتر امیر خان‌را چون تازه گی دارد میشنود سماع میکند امیرخان میگوید پسر کوره پز که دوا خانه دوای عوضی ارسنیك داده است وقتی نزد من آوردند دیدم کار خیلی سخت است تلفن کردم احیاء السلطنه نبودند چاره منحصر انژیکسیون غی واسهال کردم یك دفعه از پائین وبالا باز شد چه باز شدنی امید وار شدم دیر رسیده بود مرده بود (عرض کردم طرف صحبت من اعزازالاطبا بود) قدری گذشت رفتم بیرون استفراغ کردم آمدم پیش مهمان کمی گذشت باز تهوع دست داد باز رفتم بیرون اسهال دفعه دویم سیم چهارم همانطور که بگوشم خورده بود از پائین وبالا باز شد دیگر طاقت نماند مهمانها مشغول صحبت بنده رفتم افتادم مهمانها گاهی برای معالجه و عیادت سری میزدند بعد از شام باز در رختخواب خدا حافظی کردند تشریف بردند البته تصور خواهید کرد با همچو دستگاه عکاسی حساسی بنده باید یك چیز غریبي شده باشم ولی اینطور نیست صحبتی که بشود در ضمیر بماند یعنی در مخیلهٔ متفکره حس مشترك عبور نکرده سیر خودرا تمام نکرده در یکی از این محل های عبور بماند فوراً عکس برداشته است اگر صحبت تمام شود تمام است این نکته را ملتفت شده طبیعت را ملتفت و ترسانده ام این است اتفاقي نمی‌افتد مثلاً روز صحبتی بشود ناتمام اوایل شب آن صحبت بشکل دیگری در خواب دیده میشود با این حساسیت حالا بیا سیر ریاضت را بخوان حیرت کن

چون عنوان ومسمای کتاب فیض روح القدسی از کتاب تورات و انجیل آمده است و در حین ریاضت یکه مناسبت و آشنائی هم با من نداشت (بعد خواهید خواند) یك همچو کتابی را که واردات قلبي نوشت اگر چه بعضی نوشته اند ولی هیچ کس باین نسق وتتبع ننوشته است درخاتمه کتاب زبور حضرت داود آیه ۸ زبور داود قید و زنجیر که مراد زحمت درراه خدا یا برای شناسائی خدا است نصیب و قسمت مقدسان فرموده است خیلی مناسب با سیر و حالت خود دیده سرمشق کرده ریاضتي که چهل سال که یك عمری است کشیده ام بنویسم خود من هم متحیرم این چه بود من کجا این خیالات کجا چهل سال این

بار باین گرانی را چطو بدوش کشیدم بلی اختیار نیست هر آنکس را که مذهب غیر جبر است نبي فرمود او مانند گبر است مرحوم صفي علی شاه درتفسیر گوید باش در رنج و مشقت ها صبور انا ذالك کل من عظم الامور یعنی اندر کار ها عظم خدا است چاره نبود چون که در حکم قضا است البته باری ریاضت انواع دارد سلسله به سلسله فرقه فرقـه است هر راهی بروی بمقصد است یکی یکی ملامتی است مخصوصاً کاری میکـند ملامتش کنند از آن راه زحمت بکشد موحد را تا چهل نفر مؤمن تکفیر نکنند او موحد نیست طرق زیاد است ما را بردند باین راه اما عجب است ازبنده که میروم این تفصیل را درمحیطی بنویسم که این حرف ها بکلی متسوخ و متروك است بلکـه در خارجه میرود دین را برداشته قانونی بجای آن بگذارند بنده چیز غلنبهٔ بنویسم که هیچ گوش آشنا نیست بلکه حاضر نیست بشنود حق هم دارند از بس خرافات هرمذهب دردین زیاد کرده است که دست وپای ملت را و بلکه دولت را بسته و چیز های غلنبه تر از عرض من گفته اند که عقل حیران است مثل عیسوی که حضرت عیسی را خدا بود خدا کرده است وعلی الهی حضرت امیر را خدای واحد میداند درست دقت کنید تمام مذاهب برای خدا شأنی و احترامی باقی نگذاشته همه را به عنوانات مختلف به بشر داده اند تکالیف مخلوق وپیروان را هم یا طهارت یاعبادت گفته اند اگر یهودی ها به حضرت عیسی بد نگفته نسبت بد نداده بودند یا در جنگ نحروان خارجی ها حضرت امیر را تکذیب وتکفیر نمی کردند امروز کار باین جاها نمی کشید مخالفین پائین برده مؤالف بالا کشید در این کشمکش اصل ازمیان رفته خرافات زیاد شده است بنده عرض نمیکنم شیخ بهائی علیه الرحمه کتابی در این باب نوشته است بزبان دیگر روزنامه گلشن دیروز ۱۶ فروردین ۱۳۰۷ دیدم نوشته است در کلکته کنفرانس ادیان شده است در آنجا (سررابندرنات تاکور شاعر فیلسوف هند) نطقی کرده است ادیان را با هم مغرض و دشمن و بی جهت برای جاه طلبی وامور دنیوی معنی کرده است شرع تو را از پی آرایشند از پی آرایش پیرایشند برك نوا بسکه در او کرده ساز گر تو به بینی نشناسیش باز خوب است مردم را به وطن پرستی دفاع از دشمن خارجی و داخلی حفظ حدود آبادی وطن و مملکت آسایش خلق تشویق و تحریص کنند که گفته اند عبـادت

بجز خدمت خلق نیست حب الوطن من الایمان حضرت ختمی مرتبت فرموده‌است یعنی حفظ ایمان بچه اندازه لازم است بهمان اندازه وطن مملکت پریشان است تمام مایحتاج ما از خارجه است بلکه خارجه ها هم در مملکت ما کار کرده ثروت ما را میبرند ما مزدور هستیم اینکه خارجه میگویم خارجه داخله نداریم همه برادر هستیم ولي هر کس خانه خود را لازم است مرتب و مزین کند سلطنت و گنج صفویه را بفقر امروز غفلت مبدل کرد سرتاسر بازار پر ازاسباب لوکس عروسك است یك چیزی که یك روز دوام بکند نیست اینها برای امریکا خوب است که‌پول زیاد است مملکت وملت‌ما نسبت‌بسایر فقیراست خوب‌است ملت‌را بیداروتشویق به حفظ وطن خودشان بکنند خوب است وطن پرستی به محصلین مدارس گوش زد و انشاء کنند دولت نمیتواند قدغن کند دولت اگر بگوید باقلوا خوبست بخورید اواسط الناس خیال میکنند یك چیزی توی باقلوا است اگر به بنده یا عقیده بنده را ایراد کنند با این حرفها منافات دارد بنده هیچوقت عرض نمیکنم یك وجود محترمی را عاطل و باطل بگذار از کد یمین و عرق جبین دیگران نان بخور درویش صفت باش کلاه تطری دار مستوفي الممالك مرحوم صدر اعظم ایران درویش بود خیلی از اعیان دراین رشته هستند باری مقصود این بود در همچو محیطی میروم چیز خیلی غلنبهٔ عرض کنم این است تکذیب یا تصدیق هیچ اهمیت ندارد به عقیده بعضی الجنون فنون و بعقیده بنده الطرق الی الله

شرح حال در ریاضت چهل ساله

به چشم عجب و تکبر نظر بخلق مکن که بندگان خدا ممکنند در اوباش

این بنده در جوانی خیلی باصطلاح فناتیك نمازی دعا خوان بیش از معمولی و اندازه بودم کم کم چیز هائی بنظر میرسید که از مسلك درویشی و تصوف نه خود نه در طایفه یا رفقا بوئی نبرده بودم جوانی و شغل نوکری هم اجازه فهم این قبیل چیز ها را نمیداد یعني از قوه فهم خود خارج دیده خود را قابل آن مقام ها نمیدانستم اینکه عرض میکنم و بعضی چیز ها که عرض خواهم کرد چیز هائی نیست بتوانم شرح بدهم یا شما چیز بفهمید مگر بعضی راه رو

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من عاجزم ز گفتن و او از شنیدش

باری کاهی آنچه جلوه کرده بنظر میرسید خیالات و واهیات تصور کرده اعتنا

نکردم ولي نميدانستم چه خطر های ظاهری چه فیض های باطنی در قسمت و پیش دارم بردند باین راهی که قلب را انگور سیاهی فرض کنید بخدا از بس نوك سوزن دراین چهل سال باو خورد در دانه جز الیاف هیچ نماند ریاضت هم معلوم است هرچه زحمت بیشتر اجر بیشتر است احسن الاعمال احمضها مثلاً کسی که بخواهد ریاضت چوب خوردن بکشد لابد بقدر طاقت میزند وقتی بی طاقت شد دست میکشد منتها چهل پنجاه چوب خورد بی‌طاقت شد دست میکشد ولی مجبور که شد دویست سیصد چوب هم بزنند میخورد میل خدا این است در قرآن میفرماید و له نبلونکم بالجوع و الخوف ونقص من الاموال والاولاد وانفس فبشرالصابرین هردو دنیا را بشما نمیدهند مثنوی گوید عملت چیست که مزد از دو جهان می‌خواهی از این مقوله خیلي اسث حالا بعقیده شما الجنون فنون یا به عقیده من برای ترقی روح خدا نصیب کند به همه کس هم قسمت نمی‌شود مگر خودش بخواهد چنانچه به پیغمبر میفرماید یامحمد تو نمی توانی کسی را هدایت کنی مگر من بخواهم درشفاعت هم میفرماید من ذاالذی یشفع عنده الا باذنه داد حق را قابلیت شرط نیست لیك شرط قابلیت داد او است اگر فهمیدی بس است و الا توفیق مهم از خدا بخواه برویم سر مطلب

شروع ریاضت نمونه و نوبرانه مسطوره

بوحدت الهی الان که ٢٣ رمضان ١٣٤٧ تمام درمد نظر است مینویسم روزی درمدرسه شصت وپنج سال قبل نشسته ام فراش آمد ناظم شما را میخواهد رفتم شلاق حاضر بود میخواستند شلاق بزنند چند نفر آجودان و غیره نشسته بودند پس ازقدری صحبت آهسته با هم مرا مرخص کردند حرفي نزده شلاق هم نخوردم آمدم توی اطاق ازشاگرد ها پرسیدم چه بود برای چه بود کسی ندانست جهت چه بود چند روز بعد شاگردی با من دوست بود گفت فلان روز که شاگرد ها درخانه فلان شاگرد مهمان بودند شما هم بودید من گفتم میدانی من آشنائی با آن ها ندارم و همچو مهمانی ها هم نمی روم مگر چه بوده آنجا چه خبر بوده است گفت گذشته است و قابل تعقیب نیست والله چیزی نگفت ونفهمیدم چه

بوده است دفعه دویم در تلگرافخانه تهمتی زدند که منشاء یاتفصیل آن راهم ندانستم و معلوم نشد بحقیقت قسم در تمام این کتاب غیر از وقوع یکحرف زیادی ننوشتم

ابتداي آتش فشان

درابتدای ١٢٢٩ ریاست تلگرافخانه سلماس‌را دارم آنوقت‌ها راپورت مملکت منحصر بتلگرافخانه بود و ناصرالدین شاه خیلي اهمیت میداد و تقویت میکرد حکام و سرکرده واعیان بواسطه خلاف کاری خودشان ترسیده تملق گفته بلکه چیز میدادند روزی در تلگرافخانه نشسته ام رضاقلي‌خان نام سرکرده سوار چهار دولی آمد بتلگرافخانه بدون سابقه پس ازطی تعارفات و خصوصیت گفت استدعا میکنم یك گیلاس عرق بفرمائید بیاورند خیلی خسته هستم دوسه تلگرافچی داشتم لوکاسی بود ارمنی گفتم عرقی آورد یك گیلاس خورد کمر فشنگ را از کمر باز کرده گفت اجازه میدهید بخوانم گفتم مختارید خواند بد هم نخواند کم کم آشنا شد گاهی میامد آوازی هم میخواند رئیس گمرك یکی دو نفر بودند گاهی می‌آمدند چندی بعد رئیس گمرك برخلاف سابق بامن شوخی میکرد ولی به نزاکت بنده اتفاقی مستی الواطی فرض کرده اعتنائی نکردم بعد رفتم بتبریز با سرکرده های سوار چهار دولی آشنا شده شبي نشسته بودیم گفتند یك شب ما را مهمان نمیکنید گفتم چرا هر وقت میل دارید تشریف بیاورید رضاقلی هم البته خواهد بود خندیند گفتند او هم باشد یا نباشد من ازخنده آنها و اینکه رضاقلیخان هم باشد یا نباشد بخیال افتاده با آن سابقه در سلماس گفتم بلکه چیزی بود یا تهمت زده اند و الاّ چه خندهٔ چه حرفی بود باز گفتم چه خیالی است بعد از چندی مأمور اردبیل شدم آنجاهم تك تك اشارهٔ بود که اسباب خیال فراهم شود ولی چه بگویم بو بردم البته تهی هست ولی ازکجا از کی چه بگویم از آن طرف هم این خیالات با این تفصیل سابق که عرض شد بنظر میاید که از قوه فهم خارج بود توام و درهم بود تازه هم بعضی چیزها بنظر میاید کم کم قوت گرفت شبي و من یتق‌الله یجعل له مخرجاً در خواب دیدم تلقین کردند صبح بر خواستم بمیرزا داود خان تلگرافچی گفتم و من یتق‌الله چه چیز است گفت آیه ایست در قرآن بر خواست قرآن را آورد باز کرد آیه را نشان داد و حال

آنکه ابداً باین لفظ آشنا نبودم کاهی و لنبلونکم بالجوع و الخوف ونقض من الاموال و الاولاد فبشرالصابرین را تلقین کرده بلکه در نظر مجسم میشد گفتم خیر این همه آواز ها از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود و الا جهت ندارد که پیر پیران و مرشد مرشدان برهنه عریان درسر عکال در کمر رشتهٔ جلوه‌گر شده رفع تردید و دست گیری کرده باسم مقدس مرا خواند وعلامتی نشان داده شد که نهمت و راه همین است آنچه باید بفرماید فرمود ما هم یقین حاصل کرده کمر همت بستیم و جداً افتادیم باین راه

باری از اردبیل آمدیم به تبریز گفتگوی گرفتن عیال شد وشبي که فردای آن روز عقد کنان است و باید عقد جاری بشود مادرم را در خواب دیدم تمام آتیه زحمت مرا با اولاد و زن و ازدیاد عمر تمام را گفت که تمام هو بمو همان بود که گفت (رجوع بخواب مادرم بفرمائید) یاتکرار این یك فقره ضررندارد در طهران حیاتی داریم از بیرونی میرود بحیات خلوت مادرم را با چادر سیاه‌به خود پیچیده غمگین کنار حوض خلوت نشسته دیدم خواستم انگشت دست اورا بگیرم یا نگرفته خودش گفت بپرس بگویم

گفتم از کی گفت از ابلق باز نفهمیدم گفتم از کی گفت از ابلق باز نفهمیدم بعد قلم و کاغذ بر داشتم بنویسم بخدا قلم شکسته بد مرکب خیلی غلیظ کاغذ بد بخیلی زحمت نوشته میشد پرسیدم زن

(گفت هیچ همین یکی) (گفتم اولاد گفت دو دوتا) (گفتم عمر) عمر را هیچ نگفت در همان حین دیدم دم درب راه‌رو بیرونی که بخلوت میآمد بی چادر سیاه نشسته (آنجا نپرسیده خودش گفت گویا سؤال لب حوض مرا اینجا جواب داد)

۱ گفت یکنفر شخص یا اولاد یا از عهد پیغمبر مانده است میفرستم یا می آید او بشما میگوید

باری عقدجاری شد عیالی گرفتم مادرزنی داشتم خیلی مسلطه مقتدره من جوان‌مغرور خودخواه این‌سوء ظن‌ها و این‌خیالات زدو خوردهای مفصل بمیان‌آمد خدابیامرز اورا تا مرد زدوخورد بود بقول عوام شیری که ازپستان مادرخورده بودم اشك خونین‌شد ازدیده بیرون ریخت گفتگوی خانواده‌گی بقلم نمآید من جوان بدخیال سخت گیر او مسلط

این گفتگو و زدو خورد ها این اختیار تام شهرت میان خوش نفس ها یك کلاق چهل کلاق تصور کنید چه میشود باری پس از چهار ماه مأمور ارومیه شدم اینجا تصور لازم است با آن شهرت وگفتگو ها این مأمور بریاست تلگرافخانه ارومیه میرود بیست مال زیربنه شش‌تا اسب نوکر خودش جوان مغرور خوش لباس باصطلاح این اوقات شیك حکام و اعیان اشراف سرکرده ها باید از این مأمور بترسند تملق بگویند و الا راپورت اعمال آن ها را خواهد داد این جا یك نکته حاشیه میرویم چند سال قبل مأمور کردستان سنندج شدم وارد شدم ظفرالملك والی بدیدن آمد وضع را مفصل ومجلل بنده را نطاق خوب دید رفت منزل حکومت حکومت پرسید کجا بودید جواب گفت بدیدن رئیس تازه رفته بودم گفت چه دیدید گفت گویا این شخص را تبعید کرده اند و حالا عرض میکنم آب کردستان این آسیاب را نمی گرداند برای نمودن وضع خود کافي است‌در ارومی‌با آن وضع وآن حربه محکم در دست مردم و اشارات تماشا دارد باری رسیدیم بارومیه پس ازچند ماهی دچار اشارات شدیم کم کم تصنیف بمیان آمد که بذات پاك هستی قسم و به عقیده خودم اینکه گاهی قسم میخورم از گفته هایم میفهمید جز او وصدای او نمیشنوم هر کسی بهرچیز عشق دارد همیشه از هرکس هرچیز اسم او را مي خواهد بشنود باین جهت است و الا منکر صد هزار قسم بخوری میگوید شاهد های خود را برای دروغ ردیف میکند که تا امروز هم نمیدانم آن تصنیف چه چیز است هیچ کس هم بمن نگفته است ولی هنگ آن را میشناسم والله یك مضراب که بتار میخورد یا یك اشاره تا آخر مجلس همان یك مضراب مرا منقلب و غرق عرق میکردم تمام اعضا از حال میرفت تصنیف هم چیزی نبود مطلب معلوم شود مناسبت هم نداشت ولی از آهنك که اشاره تولید میکرد در زحمت بودم هر مجلس و مهمانی هم معلوم است آقای رئیس مرد محترم نطاق باید باشد (هروقت برای قارئین خیالي دست بدهد چطور آن مجلس‌را بر گذار میکردید عرض میکنم رجوع بقضیهٔ نیرالملك وملاقات و رفتار اورا در باغ وحش باشیر بنظر بیاورید همان طور یك نکتهٔ دیگر عرض کرده ختم میکنم باقی‌را به حس قاریان میگذارم تابستان از مهماني آمده روی تخت پهلوی عیال خود خوابیده‌ام عیال

که بخواب رفت اشك بی صدا از چشم جاری شد اشك در چشم بخواب رفتم بوحدت الهی چشم که صبح از خواب باز شد و روشنی را دیدم فوراً چشم پر از اشك شد چه بگویم به کی بگویم به عیال چه جور حالی کنم بداند من گریه میکنم سبب خواهد پرسید والله گاهی آه میکشیدم بنظر خودم دود تا آسمان میرفت یك نفر نداشتم اقلاً به درد دل عقدهٔ از دل باز کنم بهر کس هم گفته تفتیش میکردم جواب مرا ماخولیائی وحکم به تبرید میکرد بزخم خورد حکایت کنم زدست جراحت که تندرست ملامت کند چه من به خروشم چه تفتیش کنم آنوقت که عیال اولادی نداشتم اشارات بود از خود هم خبردار پس نیست صدائی کسی شیئی مگر صدا صدای او کس اوست شیئی اوست حضرت امیر میفرماید الت حقی وفاعل دست حق کی زنم بر دست حق من طعن دق ما هم حاضریم باکمال افتخار منتها مردم نمی فهمند حضرت عیسی میفرماید امورات دنیا ضروری است ولی وای بر انکه عمل زشت از دست او جاری میشود والله تا این ساعت که روز ۲۳ رمضان ۱۳٤۷ است بعد ازظهر نهار خورده مینویسم هیچ صدا بگوش من نرسیده والله هیچ کس را ندیده ام بر هرچه نظر کردم سیمای تو می بینم

من کیم او کی است خدا چه مضراب چه حولولي تصور نفرمائید که کفراست این ها ترقی روح است چنانچه مولوی میفرماید

از جمادی مردم نامی شدم — وز نما مردم به حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم — پس نترسم کي ز مردن کم بشدم
لحظهٔ دیگر بمیرم از بشر — تا در آرم از ملایك بال و پر
بار دیگر ازملك پران شوم — آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم کردم عدم چون ارغنون — گویدم کانا الیه راجعون
من هم میخواهم ازملك پرانشوم — آنچه اندر وهم ناید آن شوم

بلي حباب نمود آب است چون شليك همان آب است گویا کلشن راز است شعر مثنوی را شرح کرده

کاز نیستان تا مرا ببریده اند — از نفیرم مرد و زن نالیده ام

این است درانجیل متی میفرماید بودابتدا کلمه وآن کلمه نزدخدابود وان کلمه خدا بود

مقصودش این است از نیستا لاهوتی مرا که آن کلمه بودم بریده اند از نفیرم مرد و زن نالیده اند شکایت از جدائی میکند این زبان را اگر نفهمید بر شما هم عیبي نیست قدری مشکل است کسی اشنا باین حرف ها نیست نه هر کس به عقیده بعضی ده مرتبه هم بیاید نمیفهمد این فیض هم به هرکس داده نمی شود حضرت امیراست که لوکشف القطاع مزدت یقیناً میفرمایدتقریباً بیست سال قبل مرحوم ظهیرالدوله در عشرت آباد جشن یکشبانه روزی فراهم کرده است فقرا از همه طرف جمع شده اند هنگامه ایست از یك طرف ارکست در طرنم یك طرف فقرا سه نفر چهار نفر دور هم حلقه زده یا مشغول ساز آواز یا گرم صحبت حال بعضی ها گوش بصدای تار قلب ها پر ازشوق و ذوق مختصر عشرت آباد یکپارچه عشرت بهشت شده عصر است اعلان ارکست عمومی شد فقرا از همه طرف جمع شدند دور تا دور محوطه ارکست دور نزدیك همه گوش همه منتظر بنده هم اتفاقاً گوشهٔ تك تنها نشسته ام شاهزاده مجلّي محترم پای پیانو نشسته معلوم است تارها و کمانچه ها وغیره مرتب سردست منتظر فرمان فرمان داده شد صدای ارکست بلند شد اول بگوشم آشنا آمده بعد دیدم آهنگ همان صدا همان صدای رفیق قدیم یار دیرین خودم است کشته غمزه خودرا به سلام آمده است ـ عجب انکه شاهزاده محترم هر جمله یا فردیکه تمام میشود یك نکاه و یك اشاره مخصوصی بآن نقطه که تنها بنده نشسته ام میفرمودند مثل اینکه یك گلی تقدیم مینمایند و حالي میکنند که متعلق بجنابعالی است و این همه آوازه ها ازشه بود مکرر این کل مرحمت شد بنده هم همه را تحویل گرفته به قلب سپردم بعد معلوم شد میرزا محمود خان همدانی یك وقتی رئیس تلگرافخانه کردستان سنندج بود این آهنگ را یاد گرفته امروز حق دوستی و رفاقت با بنده را بجا آورده بآن مجمع تعلیم کرده است تعجب خواهید کرد که چطور این رول را باصطلاح فرنگی‌ها یا بعقیده بنده ریاضت یا سیر را الی آخر بازی کرده متلاشی نشدم مثلی میزنم تعجب شما مرتفع میشود

این خیابان لاله زار را باین قشنگی چهل سال قبل از میدان سپه که بیرون رفتید دست راست کوچه یا خیابانی بود که حالا باسم خیابان پست خانه معروف است دست چپ آن خیابان در بزرگی داشت که همان باغ لاله زار باشد

باغ وحش کرده بودند سباع و وحوش آنجا جمع بود از نبش دیوار آن خیابان سمت دست راست تا آخر چهار راه مخبرالدوله دیوار کلی لاله‌زار بود سمت چپ تك تك آبادی بفاصله هم خیلی کم بود خانه مخبر الدوله و نیر الملك آخر خیابان لاله زار بود صبح وقت اذان شنیدم نیر الملك بیدار شده اول بهار هوا را خیلی صاف و خوب دیده لباس پوشیده هوا روشن شده درب خانه آمده درازی خیابان هوای خوش بخیال تفنن یواش یواش خیابان را جلو داده میرسد باول میدان سپه برمیگردد بخیابان که اسم آنوقت خیابان باغ‌وحش بود در باغ را باز دیده از خدا خواسته داخل باغ میشود تفنن کنان خیابان را گرفته رو به بالا میرود بوسط باغ به چهار خیابان وسط که میرسد می بیند از خیابان دست راست یك شیر قوی هیکلی آن‌هم تفنن کنان بی قلاده صلانه صلانه مي آید این دو حیوان و انسان مواجه بهم شده هر دو مکثی و ایستی به حیرت بهم میکنند نیرالملك بهمان متانت برگشته بسمت درب باغ میاید شیرهم میرسد بسر خیابان دو دست را زیر چانه گذاشته قدری بقد و بالای نیرالملك تماشا میکند که خرامان خرامان راه میرود بعد آقا شیر بخیال شوخی مي افتد کوس می بندد برای نیرالملك نیرالملك هم فوراً بر گشته می ایستد شیر دو دست ها را بلند کرده میگذارد بشانه های نیرالملك نیرالملك‌هم دو دست بسروصورت شیر بنوازش مالیده شیر هم خور پفی راه میندازد قدری مغازلهٔ باطنی و معاشقه شفاهی با هم کرده شیر دستها را بلند کرده بزمین می گذارد نیرالملك هم بر کشته بسمت درب راه می افتد شیر هم باز دست زیر چانه قدری تماشا میکند نیرالملك ثلث آخر باغ که رسید شیر دو باره کوس بسته باز دست‌ها روی شانه گذاشته معاشقه شروع میشود خواطرم نیست دفعهٔ سیم هم شده یا همین دو مرتبه بود که باغبان ها بیدار شده از بالای خیابان دیده فریاد میزنند آهای شیر مردی را پاره کرد و بسمت شیر می‌آیند شیر هم معلوم است متوجه بآن صدا و نگاهش به باغبان ها مشغول میشود نیرالملك خود را از در باغ بیرون انداخته بالباس پاره پاره و غرق خون ضعف و غش کرده می افتد هوا روشن عابرین میرسند کیست چیست کي کشته است بعد معلوم میشود جناب نیرالملك است باشیر بازی کرده است این جا است که شاعر گفته این دم شیر است ببازی مگیر و حال‌انکه

این خود شیر بود باری مردم جمع شده نیرالملك را بمنزل میرسانند وجدان‌و حس خوب لازم است تصور کرده بفهمد آن مجالس را چطور تا آخر بر گذار کردم حالا هم بعقیده خود بذات مطلق قسم‌است الان درسن هشتادو دو ساله‌کي کاهی زندکانی طی کرده را بخواطر میاورم والله چشمم پر از اشك میشود مثل اینکه الان چشمم پر از اشك است که این‌را مینویسم ریاضت خیلی سخت است آتش است همه کس بلکه از هزار نفر یکی نمیتواند شست و شوئی کند آنکه بخرابات خرام پناه بر خدا از این شست شو که کاهی چنان سخت است مافوق طاقت چنانچه عالم نحریر ابن راوندی روزی خیال کرد خدا رزاق است من از دست هیچ کس غذا نمی خورم تا بلاواسطه غذا بمن نرسد امروز فردا نشد صبر کرد پس فردا ضعف غالب شد از شهر خارج شد کنار جوئی که آب از باغی خارج میشد با حالت ضعف نشست قدری گذشت دید خیار سبزی در آب از باغ بیرون آمد گفت همین‌است مقصود بلا واسطه خیاررا گرفت خورد یکی دیکر آمد گرفت خورد سیمی و چهارمی دیوار باغ هم کوتاه بود برخواست به بیند این خیار ها از کجا می‌آید دید یك زن سیاه رنکی لخت این خیارها را چیده عمل میکند اطفاء حرارت کرده به نهر آب میاندازد (الله الله) آنجا دیکر طاقت از دست رفته بنا کرد به ناله کردن و این شعر را در کمال دلتنکی و گله گرده است این است

کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه　　　کم جاهل جاهل تلقاه مرزوقا
هذ الذی ترك الاوهام حائزت　　　و صیر العالم النحریر زندیقا

بنده عرض میکنم بتو　از تو بتو راه زین بسیار است بتو　بتو برگردد اگر راه روی برگردد　اگر چه سخت است زیرا ترك مال ترك جان نام ننگ در طریق عشق اول منزل است (آقا گاهی از این شوخی ها با بنده خود دارد) با عالم نحریر آن معامله را میکند با شیخ اقطع این معامله که عرض میشود شیخ ابوالخیر معروف شیخ اقطع را مثنوی حکایتی نقل میکند مختصرش این است شیخ اقطع در کوهی که درختهای میوه داشت با آن‌ها امرار معاش‌میکرد عهده کرده بود با خدا تا باد از درخت میوه نیندازد با دست خود نچیند چند روزی باد نیامد و میوه از درخت نیفتاد جناب شیخ روز اول دوم صبر کرد

روز سیم ضعف بر او مستولی شد با دست دو سه دانه میوه چید سد جوع کرد همان روز چند نفر دزد مالي را سرقت کرده آن کوه را خلوت دانسته در آن کوه بنای تقسیم گذاشته بودند شهنه امنیه شهر هم دزد ها را تعقیب کرده بودند بان کوه رسیدند دزد ها را گرفته مالها را گرفته دست و پاهای دزد هارا هم بریدند شیخ را هم دزد تصور کرده دست شیخ‌را هم بریدند وقتی خواستند پای شیخ را ببرند یك نفر از آن ها شیخ را شناخته معرفي کرده شهنه شهر به معذرت پیش آمده طلب عفو کرد شیخ فرمود خوب کردید من مستحق بودم من همی دانم سبب این نیش را میشناسم من گناه خویش را باری باز باید گفت الطرق الله بعدد انفاس خلایق بلی با عالم تحریر آن طور باشیخ اقطع این طور معامله میشود یکی درخرابات افتاده مست یکی قفل کعبه گرفته بدست نه با آن بمهر و نه با این بکین تو دانا تری ای جهان آفرین مقصود این است ما را هم باین قسم ریاضت بردند عرض کردم همه راه راه اوست راهی نیست کس نیست صدا نیست

بابا کوهی شیرازی میگوید روح بحری است که عالم همه غرقند دراو پس عجب دانی اگر جسم کف دریا نیست ظاهر وباطن ذرات جهان اوست همه نیست شیئی اگر او عین همه اشیاء نیست خواجه عبدالله میفرماید: قرآن از دوست یادکار است چون دوست حاضر است بایادگار چه‌کار است حضرت‌امیر میفرماید عین ما تو لوا فثم وجه‌الله خواهش دارم فقره مثنوی را که سه نفر بباغ رفته گفتند باغ مال خدا دست مال خدا پیش نکشید موحد صرف میتواند جبری بشود نه هرکس الامر بین‌الامرین صحیح است یك نکته هم عرض میکنم بدانید زبان من چقدر بسته بود غیر ازصدای او واو هیچ نمی‌دیدم قادر به حرف زدن یافهمیدن نبودم در بیست وهفت سال قبل یك شي منزل جناب میرزا موسی خان میر پنجه برادر حکیم الملك که حمد خدا زنده هستند مهمان هستم حسین آقای تاجر باشی و چند نفر حلقه زده دور هم نشسته صحبت میکنیم بنده هم پنجاه سال است فتخ دارم همین طور که نشسته ایم فتخ بنده صدا کرد روده آمد آقایان بخیالشان صدا از پائین بود بروی من نیاوردند ولی خیلی به نزاکت بهم نگاه کرده لب خند ها زدند آن اوقات هم اهل دبه تبریز خیلی شلوغ کرده معمول

بود بانواع مختلف مردم را اذیت میکردند این قبیل چیز ها میان آن ها خیلی محترم بود بالا تر از این ها خیلي معمول و شایع بود بنده عرق ریختم خجل شدم بنده نشستم زبان یارائی نداشت یعني نه صدا نه حرکات آن ها را از انها دیدم بلکه نکردم یا فتخ را باز کنم نشان بدهم بگویم این صدا از فتخ بود آن وقت تمیز صدا میدادند رفع خجلت میشد یا بنده هم خود را دبه کرده یکی دوتا ول کنم بگویم آقایان اینکه معمول شما هست گوز خنده ندارد عارقی‌است تحتانی من قلباً روحاً توجهم بآن سمت بود باری بس است معهذا گفتم تفتیش برای اطمینان قلب و فهمیدن مطلب است بنا را بتفتیش گذاشتیم

تفتیش

دراورومی اول شرح را نوشته بمیرزا هادی خان تلگرافچی خود دادم آنچه هست بگوید خجالت کشیدم زبانی بگویم میرزا هادی خان پس از خواندن تعجب کرده از دهنش در آمد (چه دشمني) بعد بمن گفت ابداً چیزی نیست بعد از آن دوم برای حکیم باشی رفیق محترم خود نوشتم همان شرح را چون کتاب فیض روح القدسی را که مینوشتم تصورکرد من غلو کرده‌ام مثل اینکه بگوشش ازاین قبیل هیچ نخورده است من شوخی کردم ملامتم کرد دفعه سیم نوشتم بحاجي نایب الصدر مرد محترم و درویش بود خیلی خصوصیت داشتم اغلب صحبت ما هم درویشی و تصوف بود معهذا مرا امر بخوردن مبردات کرده فرمود خیال نکنید گردش بکنید در دفعه چهارم بافتخار الولات والی کردستان که در کردستان هم بواسطه حاکم جوان و مغرض (در تمام ولایات حکام و بیشتر اعیان با بنده بد و مغرض بودند وضع بنده و شغل بنده دشمن تراشی بود) آنجا هم خیلی بد گذشت با افتخار الولات محرم و دوست بودم نوشته و بافتخار الولات قسم دادم ایشان هم تبرید تجویز کرده گفت خیال نکنید باری هروقت دوست یك جهتی پیدا کردم تفتیش کردم بخدا تمام جواب منفي شنیدم در این مدت هم از همه قسم تفتیشات شخصی و خانوادگی کرده ام از کلفتها و غیره کوکب سلطان خدمتکاری در کردستان داشتم روزی قرآن را گذاشتم پول زیادی هم دادم او باین لفظ قسم خورد دست برادرم و پسرم روی این قرآن با هم باشد که زن تو پاك است هیچ عیبی ندارد (این را هم عرض کنم هیچکس

نمی تواند از طرف دیگری قسم بخورد با آن دشمن‌ها هم ممکن بود به‌دویست‌سیصد تومان هم مخارج ننگی برای دفع افاده های بنده وخجل کردن بنده خرج کنند من این تفتیشات را کرده باقی‌را خدا دانا است) یك شب هم خودرا بدیوانه‌گی زدم یعنی یك شب مهمان هستم خانه نصرالدوله یك نصرت نام اصفهانی که میگفت سیاح هستم ولی سن او اقتضاء نداشت مقصودش معاش بود جوان برو روئیهم داشت مجدالسلطنه ارومیهٔ از طهران همراه آورد میانشان نگرفت جواب کرد روزی آمد منزل بنده گفت غریبم مجدالسلطنه مرا جواب کرد رفتم کاروانسرا دیشب لحاف و بعضی چیز هایم سوخت هیچ ندارم گفتم بیا اینجا منزل کن خیلی شوخ لطیفه گو قدری هم بدزبان بود او هم شب مهمانی و همه‌جا همراه است با او وارد خانه نصرالدوله شدیم ارومیه هم اعیان اشراف صاحبان لقب و منصب خیلی دارد جناب علی اشرف خان امیر معزز که حمد خدا زنده است او هم هست وزیر حاجي حسام الدوله حاکم هم هست بیست و دو نفر مهمان هستند وارد شدیم پس از اخترامات تعارفات معمول ومرسوم قدری گذشت مضراب به تار یعنی خنجربقلب خورد آن آهنك اشاره ئیهم شد بازحال منقلب شد خیال کردم امشب کشف خواهم کرد صبر کردم تا سر شام شام که وسط و بعضی مشغول هستند فریاد زدم آقایان دست بکشید گوش بدهید همه هم جسارت مرا میدانستند دست کشیدند گفتم من در این شهر دوست دشمن بلکه دشمن زیاد دارم زیرا تنها هستم دشمن باید بگوید خجلم کند دوست باید بگوید مطلعم سازد این اشارات و لب خنده ها چه خبر است بگوئید راستش را و الا امشب خون راه خواهد افتاد همه گفتند والله بالله خبری نیست صادق خان امیرتومان و محمد علی خان میر پنجه که با من خیلي دوست یك جهت بودند خانه اشرا بمن داده بودم بی کرایه می نشستم آمدند مرا بغل کردند قسم ها که بشما مربوط نیست این نصرت قدری خوشکل است لیچار گو و بد زبان هم هست همه اشارات راجع باوست از ترس شما واضح نمی توانند بگویند با هزار قسم مرا نشاندند حالا خواهید فرمود درمدت بااین حساسیت آخر نفهمیدی وچه جور تاب آوردی تاب آوردن را رجوع باز بفقره نیرالملك وشیر بکنید اگر میفهمیدم لابد ازپرده بیرون می افتاد ثابت میشد چیزی نیست ریاضت من ناقص میماند این خود شهم یکدلیل وفیض است

باری پس ازهمه این سیرها بطهران آمدیم مأموریتی نداشتم بامردم طرف بشوم با کسی هم غرض و عداوت نداشتم جنك ها برای مال دنیا است یامقام و حسادت مثلاً دزد با دزد بگیر آشنائی نداشته بلکه با راپورت عداوت دارد چونکه بی رنگی اسیر رنك شد موسی با موسی در جنك

چون به بی رنگی رسی کان داشتی — موسی و فرعون کردند آشتی

با کسی کاری نداشتم راحت تر بودم ولی خیالات گذشته بوحدت الهی اغلب بخواطر آمده در زحمت بودم

پانزده سال قبل

درطهران باحضرت مستطاب حاجي شیخ حسن سنگلجی دوستی بمیان آمد کم کم بخصوصیت و معیت کشید ده سال قبل روزی شرحی خدمتشان نوشتم وقتی من مردم وانشاء الله شمازنده هستید روز ختم من خودتان بروید بالای منبر این مناجات بنده را بلند بخوانید بعد این کتاب فیض روح القدسی را مخارجش را از بنده زاده ها بگیرید بدهید چاپ کنند این است عین آن کاغذ حمد خدا زنده هستند خدمت حضرت مستطاب آقای حاجي شیخ حسن سلمه الله تعالی قربانت شوم میدانید ارادت من و مرحمت جنابعالی به یك جهتی رسیده است چند روز قبل در میان صحبت بی اختیار فرمودید تهمت است دروغ است گمان بردم راجع به بنده بود چند روز بعد فرمودید شرح زندگانی خود را مختصری بنویس از آن روز فهمیدم ازاین تفصیلات بگوش حضرتعالي خورده است البته بیشتر دقیق در تجسس شده اید عدم صحت آن بیشتر معلوم شده است یا تردید هم دارید نمیدانم اینکه فرمودید شرح زندگانی خود را بنویسم بلی قربان زندگانی خیلي غریب وعجیبی دارم چنانکه گفته اند

آدمی زاده طرفه معجونی است — کز فرشته سرشته وز حیوان
گر کند میل این شود به از این — ور کند میل ان شود پس ازآن

اگر به جنبه لاهوتی من‌نگاه کنید من‌زلاهول آنطرف افتاده ام اگرسطحی نگاه کنید ازهفت طبقه جهنم پائین تراین است مناجات

مثنوی میگوید ای درویش باپیغمبر با ادب باش وبا خدا دیوانه مناجات

خدایا مناجات است نه شکایت

(بخواطر داری در مهمانیها عروسی ها چه اشاره ها چه لب خنده ها برای خمت من نه ده نه صد هزار ها زده شد) (بخواطر داری از سنه ۱۳۰۰ شروع چهل سال مدت بیست و پنج سال شدت پانزده سال کمتر موج موج زحمت وغصه را) (بخواطر داری روی تخت نشسته در مراقبه خالی در کلاه دیدم گفتم با سر قبول نکردی) (بخواطر داری روی تخت خواب چشم پر ازاشك خوابم برد صبح چشمم باز شد هوارا دیدم فوراً چشم پراز اشك شدکه چطور باز زنده مانده تحمل وصبر کنم) (بخواطر داری با کلیجه خز قبای اطلس کمربند طلا درعین غرور جوانی سوار اسب بودم نوکر سواره در جلو به دم گو مسجد خرابه تبریز رسیدم یك مردی قبای آبی کهنه در بر داشت چند دانه بند زیر جامه که همه ثروت یا کسب او دو هزار دینار نمیشد ایستاده بود میخواست بفروشد ده شاهی نفع بگیرد گفتم خدایا این بار خیلی سنگین است مرا بجای او و او را بجای من بیاور قبول نکردی) (بخواطر داری یك شب علی خان حاکم را مهمان کرده بودم توی طاقچه پنج شش کلاه بخارائی داشتم گفت فلانی کلاه دوزی باز کردی گفتم راضی هستم پینه دوز باشم بروزی ده شاهی آسوده باشم قبول نکردی) (بخواطر داری چنگال انداخته بودی بچشمم بر روی زمین میکشیدی خسته شده تردید بخاطرم رسید چنگال رابرداشتی فوراً پشیمان شدم باز چنگال را بند کردی و کشیدی بخاطر داری جائی مثل زیر زمینی بود دروسط مسطبه یاقبر بزرگی یك شخص محترم آن طرف من اینطرف ایستاده بودیم تیشه ماله اره اسباب بنائی و نجاری در یك گوشه آن محوطه گذاشته بودی آن شخص گفت یا اشاره کرد مرا مختار کرد میان دنیا را بدهد یا ریاضت (معلوم است دنیائی در آن موقع بدهد چه خواهد بود) قبول نکردم در همان خواب حمد خدا را ریاضت را ناقص نگذاشتم) (بخاطر داری شب ۲۱ ماه رمضان بتوسط پیر مقدس عریان سفره برایم پهن کردی .... انسانم خواندی مائدهٔ از آسمان بدست راستم دادی از آن طرف رجه یا بند کشیدی کهنه های مختلف عزیز ترین مخلوق روی آن پهن کرده بود که همان علامت تهمت ها بود یعنی این سفره و این تفصیل با این تهمت توأم است)این بود شرحی که خدمت جناب حاجی شیخ حسن نوشتم جناب حاجی نمیدانم بچه ملاحظه چند روز بود تشریف

آوردند کنار بخاری نشسته بودیم بنده را ملامت کرده کاغذ را در آورده دادند بمن ازاین هم مأیوس شده گفتم بیندازم توی بخاری گفتند خیر نکاهدارید (گویا برای این بودکه بر حسب مأموریتم امروز چاپ بشود

این است کاغذ حضرت حاج شیخ حسن که در اول کتاب با شرح آن وعده کرده بودم در آخر کتاب نوشته و کتاب را ختم کردم تا چه پسند افتد و چه در نظر آید .

از قارئین محترم مستدعی است چون بنده کتاب نویس و اهل این فن نبوده این کتاب وشرح حال چیزی نه بود از کسی کمك بخواهم چون نه در کتاب دست داشتند و نه شرح حال را مطلع معهذا اگر غلط یا سهو قلم از بنده از کاتب از چاپ بیشتر افتاده دارد ملاحظه فرموده یا مطالب را مرتب نه بینند عفو فرموده غمض عین فرمایند البته تصدیق خواهند فرمود درسن ۸۲ ساله کی از شصت سال تا کنون را بخاطر آوردن و نوشتن قدری مشکل است

چیز چهل سال نشنیده

به حاق حقیقت حق که در این چهل سال یك کلمه ازاین لفظ بگوش من نرسیده بود واقعاً حق دارید تعجب میکنید یا باور نکنید من خودم هم متعجب هستم ولی کار پاکان را قیاس از خود مگیر

آقای ع ـ ق در کردستان سنندج حکومت دارد با بنده هم سی سال است دوست است خواستم اظهار خصوصیت کرده باشم ضمناً مأمور خارجه آنجا را هم چون یك وقتی میرزا محمود خان رئیس تلگرافخانه کردستان بود در طهران گفت آن مامور بشما خیلی اظهار اخلاص میکرد خواستم تلافی کرده باشم تلگراف خصوصی کرده در ضمن آن مأمور را سلام رسانده نوشتم شخص خوبی است جواب آمد پس از اظهار امتنان مینویسد آن مأمور بشما سلام میرساند عرض میکنند (چندی است از اعمال خفیه جنابعالی اطلاعی ندارم) یك روز هم رفتم خانه سردار اسعد تشریف نداشتند در حیات ایستاده بودم همان حضرت ع ـ ق ازحکومت کردستان معزول شده درطهران بود بااتومبیل تشریف آوردند قدری دور تر از بنده اتومبیل ایستاد پرسیدند نوکرها گفتند تشریف ندارند جناب آقا از اتومبیل پیاده شده یك راست آمده جلو بنده پس

از سلام تعارف سر گذاشت بگوش من گفت حالا هم ... میدهی بی تامل گفتم بلی لب خندهٔ زده فاتحانه رفت سوار اتومبیل شد اغلب هم خدمتشان میرسم دوستی هم بکمال استحکام است وبعقیده خود راسخ یك روزهم منزل جهانشاه خان امیرافشار نشسته از محارمش میان صحبت گفت فلان شخص محترم ناخوش است امیر متغیر شده گفت بعدها پیش من از این صحبت مکن امورات خصوصی شخص ربطی به دیگران ندارد بلی وجدان است این دو را مقابله فرمائید اول خوب آقای اعمال خفیه دار با بنده انتخاب و امتیاز شما در این کار تصور نکردید از چه راه بوده است بقول عوام مگر آئینه ات را گم کردهٔ من تمام ایران را بریاست رفته ام در هر مرکز از ده تا سی چهل نوکر و اجزا داشته ام و آدم تند خلق نوکرها بد هرچهار روز یك نوکر داشته ام من هیچوقت نوکربیات و کهنه نداشتم چرا ازیك نفر آن ها که باید بهتر بدانند شنیده نشده چه شد که درسفر هشت ماه کردستان تورا انتخاب کردم چرا درهیچ جا ازاین حرف ها زده نشده وانگهی من فامیل زیاد دارم چهار پسر سی چهل ساله دارم در خانه مثل بت میپرستند ریش سفید فامیل وخیلی محترم هستم چهار پسر با شرف که همه تعریف میکنند چهل سال است هرچهار نفر در یك خانه با عروسها بکمال محبت و احترام زندگانی میکنم کجا سراغ داری هم چو خانهٔ گمان نکنید بواسطهٔ دولت که دارم همه یکجا هستیم شصت وچهار سال است نوکری میکنم دزدی نکردم الان یکخانه نتوانستم بخرم الان نودوشش تومان مواجب تقاعد میگیرم با مواجب پسر ها امرار معاش میکنم فقط محبت اولادی و پدری ماهـا را جمع کرده نگـاه داشته است اولاد مرا با اینکه همه تعریف میکنند بمن میگویند آقاما برای اولادی شما قابل نیستیم اما برای اولادی خیلی ها اسباب افتخار هستیم این محبت ها را در این زمان کجا سراغ دارید اگر اینطور که تو میگوئی من اعمال خفیه داشته باشم اولاد من اگر حلال زاده باشند برای شرافت خود مرا نکشته باشند اقلاً کناره میکردند تا حال عجب است بگوش آنها هم از این حرف یك کلمه نرسیده است اگر بدانند این شرح را مینویسم البته مانع میشوند گفته ام کتاب فیض روح القدسی چاپ میکنم وانگهی اینچه شرافتی برای شما داشت باری (کن فسیمون حکیم چین) میفرماید بیناترین خلق بعیوب مخلوق معیوب ترین

خلق خواهد بود ثانیاً خوب آقای ع ـ ق تو که با من سی سال است دوست هستی حال و همیشه هم لاف دوستی میزنی همیشه هم در آذربایجان و ولایات از سفره من شخصیت من تعریف میکردی چه شد اعمال خفیه البته چیزها گفته است از دهن یك کردی که هشت ماه من در آنجا بودم قبول کردی و باین وقاحت تلکراف کردی خود شما در این مدت ازمن چه دیدی این است رسم انسانیت این است وجدان بذات پاك مقدس پیغمبر قسم است تا انروز از دوست دشمن یك همچو لفظی نشنیده بودم افلاطون حکیم میفرماید بد نفس اظهار بدی دیگران کردن و اخفای نیکی ایشان چنانچه مکس و پشه بر جای چرك زخم مجروح نشیند آقای ع ـ ق یکروز با جناب شیخ حسن منزل علاء الملك بودم شما هم بعد تشریف آوردید ضمن تعارف طوری بمن نکاه کردید بسك مرده اینطور نکاه نمیکنند، در دل خندیدم حیف در اشتباهی بس است عجب آنکه هنوز و همیشه با جناب ع ق روابط حسنه است هر وقت بهم میرسیم سلام علیك خصوصیت بجا است

روز ششم شوال ۱۳۴۷ است عصری خواب بودم جناب سیف الاطبا که با خانواده محرمیت دارد تشریف آوردند اندرون مرحمتاً بنده را بیدار نکرده نشتند بیدار شدم دیدم نشسته اند بعد از تعارفات بنده زیر کرسی بودم صندلی جلوس را کشیدند جلو کرسی مشغول صحبت و تعـارف شدیم چاهی آوردند صحبت گرم شد از همه طرف کاغذ های آبی که یاد داشت کرده و مشغول بودم توی طاقچه ریخته بود فرمودند این همه کاغذ چه چیز است عرض کردم شرح حال و ریاضت است فرمودند ریاضت کی و چه ریاضت، عرض کردم ریاضت است که بنده کشیدم بطور شوخی فرمودند آره والله رباضت از این بالا تر نمیشود که شما کشیده اید اسب های خیلی خوب نداشتید در ارومی دو تا درشکه نداشتید در طهران اتومبیل نداشتید چهل سال قبل که شیکی چندان باب نبود لباسهای خز شال کشمیر اطلس کمرطلا نداشتید یا بامثل ظل السلطان طرف نشدی وحاجی فرهاد میرزا امیر نظام طرف نبود پیش نبردید تا اینجا گوش داده نکاه کردم بعد عرض کردم خواهش دارم ترموزرا بکشید بر خواستم یکی دو جملـه از نوشتجات خود را خواندم هرچه میخواندم از بشره و چشم ابرو حالت تعجب مـلاحظه میشد گفتم تمام صحیح است و بالا تر با این حال و آن وضع کسی در این راه باشد

و همچو ریاضتی بکشد بهتر است یا مثل میرزا حسن دیوانه یا شیخ چغندر اگر چه آن هم ریاضت است ولی یك هیکلی را عاطل گذاشتن غلط است مستوفی الممالك صدر اعظم ایران درویش بود البته ریاضتی در ضمن داشت درویش صفت باش و کلاه تتری دار فرض بفرمائید هیچ نباشد من که فیض خود را برده‌ام هندو ها سنکی با تیشه تبر سر دست خدا را خورد کرده یکچیزی درست کرده باو عبادت کرده بعقیده خود حاجت خواسته رواهم میشود ما که هستی را در نظر گرفته ریاضتی کشیده ایم البته مایوس نخواهد کرد آن را هم نمیدانم ازخود خبر دارم از آنجا خبر ندارم بلکه ازخود هم خبر ندارم چه هستم خواجه عبدالله میفرماید اگر کاسنی تلخ است از بوستان است اگر عبدالله مجرم است از دوستان است قدری هم شوخی بکنم و تفریح

شوخی

بعد از آنکه بابی ها ناصرالدین شاه را گلوله زدند و شاه هم بابی ها را هر جا گیر می آورد گرفتار و قتل میکرد حاجي رجبعلی کدخدای محله عباس آباد هم مباشر این کار بود روزی چهار نفر از معتبرین و پول دار بابی ها را بدست حاجی رجبعلی سپردند که پس ازدو سه روز بکشند یکی ازاین چهار نفر پول‌دار تر بحاجی گفت سه هزار تومان بتو میدهم مرا خلاص کن حاجي هم هرچه فکر کرد فکرش بجائی نرسید ناصرالدین شاه هم سخت گرفته بود جناب حاجی یك نوکر با وفای پیر مرد که از بچه گی در خانه حاجي بصداقت پیر شده بود وخیلی مقدس بود او را صدا کرد گفت امامقلی جواب داد بلي قربان گفت دلت میخواهد خدا بتو پنجاه تومان با یك اسب سواری بدهد این آخر عمری بروی بزیارت امام حسین گفت ای آقا من کجا این خیالات کجا هیچوقت ممکن نخواهد شد، حاجي گفت من یك فکری کرده ام بتو خواهم گفت همین چندروزه زوار هم میرود تورا هم میفرستم با پنجاه تومان با یك اسب خیلي خوب آن اسب یرقه خودمان چطور است امامقلی کاهی شوخی بعد ازاصرار حاجی یقین کرد صبح ظهر عصر گفت آقا چطور شد گفت فردا روزیکه فردا صبح آن‌چهار نفر را حکم شده پای قاپوق چنانچه رسم آنوقت بود سر ببرند شب امامقلی بیچاره را صدا میکند میگوید تو میدانی تمام بابی ها را من میبرم پای قاپوق

سر میبرند و همه آدمهای من هستند یا خیر گفت بلی من خودم می بینم همه‌اش بامر شما است حالا که خوب فهمیدی و میدانی تو دو ساعت زنجیر فلان تاجر را بگردن میگذاری همراه خودمان میرویم من همیشه می‌بینی همراه هستم پهلوی تو راه میرویم در بین راه یا آن نزدیك ها وقتی توی بازار رسیدیم جمعیت زیاد شد تو را زنجیر از گردنت بر میدارند فوراً یا توی دکانی برو یا داخل جمعیت‌شو تماشا کن ابداً نترس من همه جا همراه هستم وقتی بخانه رسیدی این پنجاه‌تومان توی دستمال است بگیر بگذار اطاق خودت آنهم اسب توی طویله بسلامتی یك سر برو کربلا امامقلی عوض ماها خیلی زیارت بکنی ها مبادا مارا فراموش‌بکني امامقلی قسم آیه ای آقا همچو چیزی میشود نان نمك شما را پنجاه سال است خورده خدمتها کرده ام انشاءالله همچو زیارت میکنم همان شب خواب به‌بینید گفت مطمئن شدی گفت ای آقا بعد ها می بینم همه کار دست خودمان است باری سؤال و جواب قطع معامله طي میشود امامقلی خندان وبا شعف و در قلب مغز خیالات موج میزند زیر زنجیر رفت تاجر تا سه هزار تومان داد بسلامت دررفت فردا شد آدمهای خود کدخدا حاضر هر چهار نفر را آوردند بیرون امامقلي خندان است با حاجي با چشم و ابرو در گفتکو همه جا حاجی پهلو به پهلوی امام قلی کاهی توی کوچه کاهی توی بازار خیالات مکالمه این دو نفررا با چشم و ابرو بقارئین وا میگذاریم میکوید این جا چطور است یعنی فرار کنم با ابرومیگوید قدری بالاتر باری پای قاپوق میرسند امامقلي قدری وحشت میکند حاجی پهلوی اومي ایستد بامام قلی میکوید مطمئن باش اشاره به‌میرغضب میکند اول (این‌را) میرغضب تا میآید یخه امامقلی را بگیرد امامقلی فریاد میکند حاجی اشاره به‌میرغضب د زود باش کارد بی‌پیر سر پیرمرد را کنار انداخت زیارت او قبول شد

درمجلس اعتضادالسلطنه یك روز از کلاه و قالیچه و انبانچه حضرت‌سلیمان صحبت میشود بعضی میگویند غیر ممکن است بعضی میگویند ممکن است اعتضاد السلطنه یك حکیمی داشت عرض میکند خیلی صحیح است نسخه آن را من دارم مخصوصاً نسخه کلاه را که سر بگذارند او همه را می بینند هیچکس او را نمی‌بینند ولی چهل روز زحمت و ریاضت دارد اعتضادالسلطنه میگوید من صد تومان یك طاقه شال میدهم هر کس این‌کار را بکند حکیم باشی متقبل و متعهد

میشود اهل مجلس هم تشویق و تحریص میمایند بیچاره حکیم باشی میرود چهل
روز زحمت و ریاضت میکشد روز چهلم روز موعود خبر میدهد اعتضاد السلطنه
هم محض تفریح جمعی از دوستان را خبر میکند بنوکر ها و قراول همه میسپارد
اگر حکیم باشی آمد ابداً اعتنا نکرده آشنائی نکند مختصر به همه نوکرها حالی
میکند حکیم باشی از در حیات داخل شده قراول فراش هیچ اعتنائی نمی کنند
مشغول صحبت میشوند حکیم باشی مطمئن میشود داخل دالان میشود سری
کج کرده حیات را نگاه بکند اطاق و جمعیت را نگاه میکند می بیند مشغول
صحبت هستند میرود توی حیات نوکرها عمداً باو برخورده تنه میزدند میکویند
اینچه بود چه بود یکی میگوید چیزی نبود داخل اطاق میشود می‌بیند همه
صحبت او است یکی میگوید امروز چهلم است حکیم باشی چه شد یکی‌میکوید
دروغ گفته است ابداً مکر می شود یکی‌میکوید بلکه راست باشد (تصور حرکات
و گوش دادن حکیم باشی و چشم و ابرو تعجب و لب خند زدن ازکار خود) با
قارئین است شاهزاده میکوید یقین آمده است همین جا است ما نمی بینیم بچه‌ها
بیائید بگردید جای شما خالی چوب ها و شلاقها از زیر عبا و سرداریها بیرون
می آید این جا است انجا است خیر شرقی صدا میکند او پس این چه بود
یکی میگوید هیچ نبود به پنجره خورد چند نفر یکی از این طرف یکی از آن
طرف شرق و شورق صدا است که بلند است حالت جناب حکیم باشی را که
چطور خود را جمع کرده از این گوشه بان گوشه با چه هیکلی و حالی میرود و
خنده و تفریح اهل آن مجلس را مجسم کردن با قارئین محترم است باری حکیم
باشی ضعف کرد افتاد اهل مجلس رحم کرده کلاه بوقی را از سرش بر داشتند
یکی که طبعی و مات فات بداند این دنیارا خواهد گفت وخیال میکند ای‌بیچاره
توهم مثل حکیم باشي چهل سال کتك خوردی آخر دیدی که کلاهت بوقی
بود و رندان بوق کردند خبری نیست یا مثل امامقلي تا دم مرگ پای قاپوق
بامید حاجی رجبعلی باین خیال خندان میروی دل خوش هم هستی سوار اسب
بزیارت میری یك مرتبه آخر عمر می‌بینی اهل دنیاوطبیعت بریشت خندیدند که هیچ نه
بود سهل است امامقلي خنده میکرد وتوگریه به بین تفاوت ره از کجا است تا بکجا
بنده هم عرض میکنم همعقیده من خیلي کم است ولی اینکه این دنیا فانی است

همه باید بمیریم که دروغ نیست تو هم میروی من هم میروم اگر من تو در یك
باغ و اپاردمان خیلی با شکوهی یکی را در انجـا بناز و نعمات زیادی پذیرائی
کنند رفیق دیکر را چوب زده زجر کنند از آنجا که بیرون آمدند یك نم آمد
هر دو را نیست نابود کرد از این چه باقی می‌ماند از او چه

شنیده ایم که محمود غزنوی همه شب — تمام خواب گهش با خز سمور گذشت
گدای بی سرو پائی لب تنور گرفت — لب تنور بآن بی نوای عور گذشت
الاصباح بزد نعره‌ئی کـه یا محمود — لب تنور گذشت و شب سمور گذشت

اگر ازاین مقوله خوشتان نیامد مطالب دیکر از این کتاب بخوانید مثل
مأمورین حاجی میرزا آقاسی در عهد حاجی میرزا آقاسی یك ماموری برای گفتکوی
سی تومان بجائی میفرستادند مصالحه میشد بده تومان مأمور میکفت الّی تومان
قلّق ور گدم پنجاه تومان بده بروم مردم بستوح آمده بحـاجی عرض کردند
حاجی گفت قلق مأمور را معین کنند در حاشیه حکم بنویسند می‌نوشتند بعد
ختم عمل مثلاً ده تومان بمامور بدهند حکمی کـه به مأمور می دادند میرفت
جمعی جمع شده مأمور آمده حکم آورده است حکم را که درمی آورد میداددست
طرف میخواست بخواند می گفت استمز استمز حاشیه سی اوخ یعنی نمیخواهد
همه اش را بخوانی حاشیه را بخوان قلق مرا بده بروم شما هم هر چه بکارت
میخورد بخوان یا هیچ نخوان مطاع کفر دین بی مشتری نیست گروهی‌این
گروهی آن پسندند ما هم معامله ایست کرده ایم خوب خوردیم خوب نوشیدیم
در عالم خود از همقطار ها محلل و معزز تر زندگانی کردم ریاضت اقسام دارد
همه کس نباید مثل میرزا حسن دیوانه معروف باشد درویش صفت باش کلاه تتری
دار منتها مردم بی انصاف نرسیده نپرسیده حمد خدا که نرسیدند والا ریاضت
من ناقص میشد این را هم عرض کنم به هستی مطلق به تمام انبیا و اولیای در
این چهل سال باهمان ها هم هیچ غرض نداشتم الان‌هم با هیچکس ذرهٔ بد نیستم

از قارئین محترم تمنا میشود اغلاط ذیل را اصلاح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۵	کاغذرا وتفتیش	»
۹۷	۱۴		نوشته شده
۵	۲	(هم چوتوحیدی بتوسط) افتاده است	
۷	۳	آنقدرهم که آشکار کرده‌اند افتاده است	
۷	۸	بکنید	بکند
۸	۱۶	که	دو صد
۸	۲۴	وقتاً	دقتاً
۸	۱۱	شئی (که) زیادی است	
۵	۱	(خواهد شد) افتاده	
۱۸	۱۹	حال	حالات
۱۹	۲۶	خوش	خورش
۲۲	۷	شما که تشریح افتاده است	
۲۲	۲۳	لوکشف القطاع مادرت یقیناً	
۲۳	۱	نیست	انسانیت
۲۴	۱۹	جمع	مجمع
۲۷	۲۶	ایا	ابا
۳۰	آخر	خبر	همه چیز
۳۴	۱۸	بعید	بعد
۳۶	۲۴	عیسي تاجري	ناصری
۳۷	۸	داخل شد	داخل شو
۳۹	۱۹	خدای داد	واحد
۴۰	۵	والا	واله
۴۵	۱۹	اقترم	
۴۷	۱۵	نشود	نشده
۴۹	۴	بشعا	بشما
۶۱	۱۲	بد	بعد
۶۲	۱۵	بزور	بروز
۶۳	سطرآخر	پسراسحق	برادراسحق
۶۴		پیغمبری مثل من افتاده است	
۶۷	سطرآخر	نمودیم	خواهم نمود
۶۹	۲۴	رد است	او است
۸۳	۲۵	چنانچه عرض شد افتاده است	
۹۱	۱۲	معلوم	معلم
۹۳		زكي	زنکی
۹۳		در شعرعربی حائزت	حائرت
۹۳	۲۰	زبن	زبس